

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228376

UNIVERSAL
LIBRARY

حسبی اللہ

در عیب و ہنر آزادی

بجواب

ہقا سید علی شہ سرتے

میرزا اسمعیل وردی اصفہانی

باہتمام

محمد لطف علی خان سہیل گلشن آبادی

در مطبع سہیل کن واقع حیدر آباد کن فضل گنج رتی طبع

در مطبع سہیل کن واقع حیدر آباد کن فضل گنج رتی طبع

فصل

بسم الله الرحمن الرحيم

چنین گوید این کاغذ ملحد و دهری و درود و مرتد که اگر چه بالفعل بنده کتابے نوشته شد
در مختلف اسباب و جهات ترقی خلق عالم و آن کتاب بقدر هفت صد صفحه یا بنیت است مع لک
در این وقت مجبورم یعنی مجبورم ساخته اند که چیزے بنویسم خاص در آزادی خلق هر ملکی که
نخواهند ترقی کنند در عالم - ازین رساله اراده بنده این است که طاهر سازم که اگر آزادی اصل
اصیل اسباب ترقی و جهات بهبودی خلق نباشد البته سیکه از آنهاست بلکه بنده را یقین است
که آزادی اصل اصیل است و هیچ چیزے با آن برابری نمی کند و آن مقدم است بر هر چیزی
هر شخصی را که قلم بر میگردد و چیزے می نویسد یا دعوی میکند که میتواند چیزے نوشت و بنویسد
که کمال خاطر جمعی را بخود داشته باشد و خود را مورد محاکم و خنده و تخرید دیگران نسازد و سنده طلب
نمیکند و درخواست مینماید که در جواب این رساله یا منسوب باین رساله چیزے بنویسد و بنده را به
ممنون و مشکور از خود سازد +

بر خردمندان و اعمی و دانشوران حقیقی ملت ، را که اعلا ترین طبقات خلق اند
و مرا و از آنها کسانی هستند که علوم امروزه اهل مغرب یعنی قوم نصارا را خوانده اند و با بنیائی و
بصیرت در میان آنها بوده اند و یا معاشرت کرده اند و انفعال و اعمال و وضع تمدن و مدنیّت
آنها را کمال وقت و دیا فته اند و از آنها یک ده کس در حیدرآباد استند یک بیت کس تمام
ایک بیت کس در ایران و یک بیت یا سی کس هم در سایر ممالک مسلمانان و دروے هم یک صد
کس میشوند (پوشیده و مخفی مباد که از زمانے که کشنی نوح قرار گرفت بزعم مسلمانان بر که جدی

وزیر غم نصار ابر کوہ ارادت در ملک ارنیتہ تادو صد سیصد سال قبل ازین در سر اسر ملک جهان دنا
 امروز کہ سال ۱۳۰۹ ہجری است سوائے ممالک نصار اور شام ملک جهان هیچ مرد کا ملے نیایا
 و هیچ کتاب کا ملے کسے نیادرو و نوشت۔ اگرچہ در مختلف ازمنہ مختلف طوائف بر خاستند صاحبان
 قوت و دانش و ترقی یافتہ چنانچہ یونانیان در میان مجتہدین ہند بان و ایرانیان و ہر چند
 در میان آن طوائف ہم در ہمان ازمنہ مختلفہ صاحبان دانش و حکمت وجود یافتند و لیکن جب
 عرض بندہ هیچ قومے در هیچ زمانے چندان ترقی نکرد کہ امروز ترقی دارند نصار اور در میان
 هیچ قومی چندان دانشور نبود و چندان دانشوران را دانش نبود کہ امروز در میان نصار
 است و دانشوران نصار ادا دند۔ شکلی نیست کہ امروز نصار امرقی جهان اند و اگر ممکن بود
 کہ تمام حکمائے ازمنہ قدیمہ از خاک برخیزند بالیسی کہ چند سالی و ہندوستان را دسن یا و اگر
 دو گورنات یا مولوی سید حسین بگرا می یا بعضے از اینگونه اشخاص ہندی یا یکے از کسانیکہ
 در معلم خانہ طہران و در پاریس درس خواندہ اند تعلیم یابند و امروز ازین قبیل اقل پنج میلیان
 در میان اہل یورپ و امریکا و ہزار ہا در میان اہل ہند موجود استند +
 چنانچہ گفتیم ہر چند کہ در ازمنہ مختلفہ قومہائے مختلفنی ترقی کردند و آثار و علامات
 بسیار عجیب و غریب از علم و دانش و ہنر ہندی و اختراعات و ابداعات آہنا در جہان باقی ماند
 و بے دانشان ممالک جہان (غیر از نصارا) تا امروز پیروی آہنا را می کنند و غالباً تنگ
 آہنا ہمین است کہ نصار اہم از آہنا اند کردند و طفل و بستان آہنا بودند و نصار آسمان و بندہ نیز
 انکار ہمین معنی را نداریم مع ذلک سخن ما بر این است کہ ہر کاری را کہ قدا آغاز نمودند و ہر کل و
 خشتی بے قاعدہ و اصول را کہ بہم چیدند امروز نصار اگر در ہا بار بر آہنا افزودہ و کامل تر ساختہ
 باین لحاظ است کہ میگوئیم در این عمرہ دراز کہ اولاد آدم در جہان نقشہ شدہ اند از زمان نوح
 تا امروز در سبے کامل نیامد و کتاب سبے کامل نیاد و نتیجہ آن نہ شیخ شخص کا ملے در ممالک
 اینیا بودہ و نہ کتاب کا ملے و ہر چہ در میان ما بود نا کامل بود و ہست تا امروز۔ اگر انجو ہم

استثنا سے دراین دعویٰ قرار دہیم میگوئیم کہ وجود پیغمبر آخر الزمان و کتا بے کہ او آورد
کامل بود چونکہ ما نمیخواہیم بکلی خلاف عقیدہ اہل اسلام سخن راہیم۔ ولیکن اینقدر میگوئیم کہ
نار دز سے کہ بحسب ظاہر پیغمبر آخر الزمان در دنیا بود و کسا نے کہ پیر امون او بود بخبط مستقیم
انفال اور امید بند و اقوال اور اے شنیدند یا وقتاً فوقتاً بخدمت او میرسیدند و چیز ما دریا
میکردند چیزے است او بخبط مستقیم حرکت کردند و منحرف نشدند مگر بحد ویکہ کہ مضمون کل نفس
والفہ الموت ذائقہ موت را چشد ہمہ از آن جاوہ مستقیم اخواف در زیدند و ہزار ہا طرق شواہد
بر افتادند و احد سے از انہا (خبر نزد یگان آن پیغمبر) یک حرف از عود قرآن را نفہیدند
و بر آن عمل نکردند۔ ولیکن با وجود این ما تسلیم ہواہیم کہ چندان خود را حقیر نہائیم و در این رائے
و عقیدہ غلو کنیم کہ در آنچه عرفناست قرآن بے ہمتا بود۔ فرما در این کلام کہ خدا فرمودہ است
بہ پیغمبر خود مشاورت کن در امور این فقرہ را چہ تازہ ہمید این ہموارہ خلق قدیم و خصوم و مخالفین
مشورت میکردہ اند بلکہ تازہ گیش ہمین است کہ خدا بہ پیغمبر خود فرمودہ است در امور مشاورت
کن و این دلیل قوی است در اہمیت و عظمت شان مشورت و فوائد مسجد و حصر آن۔
و در اینجا ما باید بگوئیم کہ نصار ا پیروی این کار را کردند یا از روے قرآن ما از روے کتب
حکما و دقا و دیگران و ایمان ترمی نمودند و مسلمانان کہ پیروی نکردند باین مذلت و افتادند
این سخن در اینجا باشد تا بوقت خود شناسی از بر سر آن آئیم۔

باید دانست کہ همچنانکہ سایر امور در ممالک ایشیا (چونکہ حالا ممالک یورپ و امریکا
را استثناء میداریم) نا کامل بودہ است ہموارہ امر سلطنت و عقیدہ تمام خلق و خصوصہ جمہال
در امر سلطنت بہمان سان نا کامل بودہ و ناقص۔ ہمہ خلق حتی بزرگان ما را عقیدہ این بودہ اند
ہم است کہ همچنانکہ پیغمبران را در بات خاصہ و حقوق خاصہ بودہ است و عقیدہ اینچنین باید باشد
کہ آنچه پیغمبران کردند در حق آہنا ترک اوے بودہ و همچنین کہ فرضا خاصہ پیغمبر بود کہ چون نظر بر سر
نمودہ بے آن زن بر شوہر شش حرام شد سلاطین را نیز چنین مراتب و حقوق بودہ و چنانکہ

هر يك از پيغمبران با آنكه يكے شيان بود و ديگرے پيشه و مكتب و ديگرے داشت بجز و كيه
 بتوت بر او پوشيده شد تمام اوصاف و صفات مراتب بتوت فايف گشت همين حال بوده است
 و احوال سلاطين كه اگر مرد زير نه رنمے يا خلاصے بوده اند و فردا بموجب حوادث زمان پادشاه
 شده اند ظل الله في الارض كشته اند با تمام مراتب و احوال شايسته و بايستة كه سلاطين عظيم السلام
 را در خور و سزا و ابد لازم افتاده از زمان نوح كه قبل از آن را اما داخل جهان محبوب نميداريم
 كه كيون هر چه پادشاه در دوسے صفحه ارض آمده در ميان هر قوسے اگر با بختة آنها عدتے قرار
 دسيم فرضا كي بعد نهار و در تواريخ شرح حال همه ملاحظه كنيم البته دولت آنها ابتدا را بن بر بود ماند
 يا پيشه و ديگرے داشته اند يا از حقيقت قوسے جباري عزيت داشته اند بر ساير خلق يا بحسب
 دولت - چنانچه بقيد نصار اخرو و دوقييد اسلاميان يا ايرانيان كي مرسس پادشاه اول
 جهان بوده اند و چون ما بر و ملاحظه كنيم مردمان خوشي جنگله بوده اند و معدودے رو -
 آنها را گرفته پادشاه شده اند - چنگيز و تيمور و تاور و بسيار ديگر از همين قبيل يا غلام ديگران
 بوده اند - و را ني صورت اينها خصوصيت و فوقيت بر ساير مخلوق خدا اند داشته دندارند و
 ظل الله نميتواند شد - بعضے از جهان ميگويند دولت ندي خدايے كس با غلط " بنده بدن
 حرف ميگويم كه خدا كرور ها كس دولت بطلا داده است و لے ما را در اينوقت بختے در آن
 مطلب نيست - اين جهان را گمان اين است كه بجز ديكي خلاصے بخت نشد يا زير نه رنمے تاج
 بر سر نهاد بلكه قلب ما بيت از و ميشود يعني فرشته يا پيغمبر و دانا يے جهان ميشود و گمان بلكه
 احوال و عقيدة بے دانشانه است * اين سلاطين كه آغاز آنها اين بودا گر پذيرشتي را آنها گذشت
 و اعتقاد آنها رفته رفته بمقتضيات عالم و دولت و معاشرت بشيك عالي شان و بادانش و جاندان
 شده اند و بر وفق آن حالات و آن مقتضيات هم چنان خود مندم هم داشته اند و مشاورين هم داشته
 اند و با جهان دانش و حكما يے از قبيل همين اشخاص بوده اند كه امروز هستند و ما ميترسيم
 بعضے از آنها بعد از شش محض بوده اند و بعضے ديگر همين علوم رميه را داشته اند - مثلاً

میرزا احمدی خان را مانعی گوئیم مدبر و پلیتیک دان بسیار کاسلے بوده بلکه میگوییمن غشی خا
 بوده و تاور که بندر گرفت تدبیر و پولیتیک دانے نگرفت بلکه شمشیر بجاقت زد و گرفت و فوراً
 بجاقت هم رها کرد و پادشاه بے بر او خبر خاندان او چندان زمانے طول نکشید و اساس سلطنت
 مستحکمے و ابران نہ نہاد۔

اگر خوانندگان کرم معاف دارند بنده میگوییمن که میرزا احمدی خان و قایم مقام و میرزا عبدالوہاب
 معتمد الدولہ و ابوالفضل و دیگر علما و فضلا و حکما و شخصے که در سید الاخبار حکمت مینوسید و در
 دارسطو و متوہد مؤبدان و غیر اینها ہمہ ازین قبیل بوده اند و همچنین دیگران ہم از قبیل بعضے تنجما
 کہ بختیم مے بینیم در حیدر آباد و نیز در طهران کہ اینها لا یعلم محض استند و ابد از علم ندین ای
 ندارند و علم تمدن علم دیگرے است۔ یکے از بزرگان بعضے از اراکین دولت ایران را
 بیاں میکرد و صدق و کذب آنرا ابنده نمیدانیم کہ وقتے از اوقات منتر استبش آواز
 میخواند و در طویلہ و این شعر را میخواند کہ **یا گنگت** وہاں تو یا بوئے لادن است +
 فوراً آن بزرگ منتر خود را طلب کرد و پرسید کہ در طویلہ من یا بوئے لادن است۔ پس
 از این قبیل بوده اند حکمائے قدیم و مشاوران سلاطین سلطنت۔ این را نیز باید دانست
 کہ در قدیم الایام غالباً مشاورین و مصحابین سلاطین حکما بودند و در ایران مؤبدان کہ آناد
 واقع علمائے مذہب بوده اند و در اسلام حکیم نبود بلکه علمائے دین بودند کہ جزوہ علم عربی
 و بواسطہ خالی بودن میدان از دانش و دانشمند و عوے حکمت و علم تمدن و منرار ہا علم دیگر
 ہم میکردہ اند و لیکن نتیجہ مصاحبت و مشاورت اینها چنین بود کہ ہوارہ ممالک
 عمدتاً و ممالک مسلمانان خصوصاً تباہ بود و برانہ علم و عبودیت و غورنری و ابدکار ہی بردن
 شرع و عقل و انصاف و معدلت واقعی نیفتد تا امروز کہ ما بختیم می بینیم مانند چا پنچ خبر ارسال
 پیش ازین است +

بالجملہ کتب و اقوال بسیارے را نسبت باین حکما و علما میدہند کہ مہتر مشہور

و گفته اند در امور جهان بینی که یکے از آنها را بنده ندیده ام و دلس بجفته از دانشمندان
 طلب اخبار گرفته اند و با بعضی از آیات قرآنی و احادیث و اخبار در هم کرده اند برائے
 دستور العمل سلاطین یا نشانراوگان مادر و واقع برائے اطفال و بستان است که فقط
 خط و عبارت آنها را بخوانند و طریق خواندن و نوشتن آید و دیگرند و آلا صد هزار از این کتب یک
 بول سیاه نئے ارزند و اگر عبارت آنها خوب باشد و کسے بخوابد عبارت نویسی آن کند
 این کتب بعینه مثل آن است که کسے ندانسته بخوابد پلا و سے طبع کند و برنج و دروغ و شک
 و کتب و سایر مصالح آن را پاک نموده و بدل و بولے اندازد (و شاید که بطور اتفاق که او خود
 نداند یکے از این مصالح خوب هم باشد یا با ندازه) در هم کند و بر آتش نهد و خام و پخته و دم
 نکشیده بردارد و نام آنرا نهد پلا و سیکے از فحول علما بلکه قطب دایره حکمت و دانش
 ما خواجہ نصیر طوسی یک چنین پلا و سے طبع فرموده و یکے دیگر ملا حسین داغلا کاشفی و این یکے
 اخیر که بسیار آسان و سلیس است در فارسی و بنده قید انهم عبارت آنرا خواند و فهمید یک جلد نزد
 بنده موجود است اگر چه در ملک هند طبع شده و غلط است ولیکن عرض بنده بعجل مے آید
 اکنون بنده اراده دارم که دانشمندی علما و دانشمندان قدیم را که سبب دانشان جمع نموده
 و خرافات و دیگر هم از خود بر آنها مخلوط و مزید نموده نوشته اند و در تمدن و سیاست مدن ظاهر
 اسام یکے یکے که حکمت نویسی سید الاخبار چون در رشا بهوار از قلم میرز و پندار خود کم از
 حکمانیت +

آغاز مطلب

صاحب اخلاق محسنے می نویسد در آغاز کتاب خود که "قبل از شروع بموقف
 عرض میرساند که چون آدمیان مدنے بالطبع اند یعنی ایشان را از اجتهاد و ایتماف با یکدیگر
 مجبور نیست و از هر طبع مختلفند هر مزاج اقتضائے و هر طبعی را مقتضائیت پس در میان
 ایشان قانونی باید که بر آن قانون با یکدیگر میساش کنند بطریقے که هر سچ کس جتنی نزد

وآن قانون شیرعلیت (یا شرعی است) کہ یقیناً اوضاع ان بروہے الہی باشد و
 واضح آنرا پیغامبر گویند و چون پیغامبر قانونے وقاعدہ بنہد کہے باید کہ آن قانون
 بقدرت و شوکت خود محافظت نماید و نگذارد کہ کسی از عدو و آن تجاوز کند و این کس
 پادشاہ خوانند۔ پس درجہ پادشاہی بمرتبہ نبوت است چہ نبی دافع شرعیت است و
 پادشاہ حامی و محافظ آن و از اینجا گفتہ اند الملک والدین تو ان و در این معنی دافع شدہ ۴

نقطہ

نزد خود شاہی پیغمبری چون دنگین اند و یک انگشتی

و انداختن سبجاء قمارے بعد از امر بطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود بفرمانبرداری ملوک و
 سلاطین فرمود کہ ”الطیعوا اللہ و الطیعوا الرسول واولی الامر منکم“ پس پادشاہ باید کہ متخلق
 باخلاق صاحب شرعیت باشد تا حفظ مدو و شرع را بشراط آن تواند کرد۔ و دیگر باید تا مل فرائض
 کہ چون حق قمارے و بارہ و سہ چہین کر استے ازانی داشته و بر طائفہ از بندگان خود
 حاکم ساخته و شیت لم یرلی زام امر دینی جمعی از آفریدگان بقبضہ تصرف او باز داده ہر آئینہ یا
 کہ ذات عالی خود را بصفات ستودہ و سمات پسندیدہ موسوم و موصوف کرد اندالے

آنچہ این بزرگوار در این عنوان یا مقدمہ بیان فرمودہ بطور سرسری بایند
 میکنیم و میگوئیم بسیار خوب است و لیکن خدین ایراد در این عبارت و فقرہ میرود کہ بعضی
 از آنها را ما در جاہائے دیگر بیان میکنیم و در ہمان مقامات برآنها ایراد میکنیم و نقطہ یک
 دو یا سہ از آنها گفتہ ایم۔ (۱) دانستیم کہ پادشاہ بمرتبہ نبوت و پادشاہ بمرتبہ نبی
 است و بموجب فرمان الہی باید اولی الامر خود را اطاعت کنیم۔ و لے ما بے پریم کہ چگونہ
 پادشاہ بمرتبہ نبوت میرسد و اگر آن شرطیکہ لازمہ وجود او افتادہ است کہ اورا بمرتبہ نبوت
 رساند و وجود او نباشد تکلیف خلق و رعیت او چیست این مطلب را این بزرگوار بیان
 نموده (۲) چہین معلوم میشود کہ این امر خاصہ اہل اسلام است زیرا کہ پیغمبر و شرعی

دارند و پادشاه را لازم است که قانون شرعی را حفظ کند پس ما سے پریم کہ در صورتی
کہ باقتضائے زمان و کرمش دوران کسی بر اسلامیان پادشاه شود کہ کافر و بت پرست
باشد او چه باید کند و خلقے کہ در تحت او ہستند تکلیف آنا چیست (۲۵) این بزرگوار
میگوید کہ پادشاه را رعایت چہل صفت لازم است ما میخواہیم اکنون ملاحظہ کنیم کہ این چہل
صفت در وجود کہ ام یک از سلاطین سلف و خلف ابوہ و نیز بدانیم کہ این صفات واقعا
لازم است پادشاه را بانہ +

اَوَّل ... بر ہر فردندے معلوم است دابدون تمہید و مقدمہ میگوئیم
کہ آنچہ را ما اخلاق و فضائل شخصیتہ بنحوائیم ہیچوہ دخلے ندارد بلکہ انی و قانون سلطنت مثلا
عبادت - اخلاص - دعا - شکر - صبر - رضا - توکل - حیا - عفت - ادب - علم و ہمت
و امثال این فضائل و صفات ابدی و خلقے بقانون تمدن ندارد و اگر پادشاه را ہیچک از این
صفات نباشد نباشد - خواہ پادشاه عابد باشد و غیر عابد و در مکرانی تفاوت نمی کند
بلکہ پادشاه باید عادل باشد و پادشاه را تکلیف فقط این است کہ پیروی و محافظت نسبت
را کہ مذہب خلق را بجا نینماید داشت باید باشد نہ اینکه پادشاه باید اول خودش شراب و اوار بنشد
تا بتواند منع شراب بخاری را بکند - این بکلی خلاف عقل است زیرا کہ مقتضیات عالم
بسیار است و اساس سلطنت باید محض بر این باشد کہ ملک را نظام دہد نہ اینکه خلق را
دیندار سازد - ہیچ لزومی ندارد کہ اگر پادشاه شراب را حرام میداند تمام رعایا سے
او ہم شراب را حرام بدانند یا برعکس این - و این را ہم باید دانست کہ اگر چه انہر و خود و شہ
ندانستہ است چہ نوشتہ و ما از خود میگوئیم کہ مراد از پیروی کردن پادشاه شرع را اینہا
است کہ در امور مملکت پائے خوف خلق و عدالت و نظم و شوق ملک و در میان است ما ہر
کہ دخل بشرع دارد و پادشاه باید پیروی شرع را بکند یعنی تکلیف اوست و عبادت و دعا
و اخلاص و اینہا شرع و مکرانی نیست - پس ازین ابواب یک جہد باب نسبت تمدن

دارند و ماحالا کیے کیے را ملاحظہ نموده چیرے برآنا مینویسیم و عیوب آنها را ظاہر میکنیم کہ کسانے
کہ خود نوشته اندند انستہ اندچہ از شتہ اند و آنچه نوشته اند خلاف شرع بود *

(در مشاورت)

اینک امی آیم بر سر مشاورت کہ خدا فرمودہ است پیغمبر خود مشاورت کن با صاحب
خود در ہر کارے کہ واقع شود و این کلمات را ہر نویسنده در میان مانوشتہ و شخصے کہ در
سید الاخبار حکمت مینویسد نوشته ولی نفہیدہ است کہ معنی واقعی مشورت چیست و اگر
ما ازین بزرگواران عالی شان سوال کنیم کہ تعریف مشورت را نمایند مانند خود در گل خود ہند
اگر چه صاحب اخلاق محسنی در مدح و ثنا سے مشورت بسیار نوشته کہ ” ذہن شخصے واحد
با طراف و جوانب تمام احاطہ نمی تواند کرد و چون با مشنند و ذہنہا بر یکدیگر را چیرے
نمایند و رائے کہ صواب باشد بر ہمہ ظاہر گردد ” و نیز ” رایان خیر من الواحدی ” و
امثال اینہا اگرچہ منظور نظر راست ندانستہ و بیان نکرده و بدتر از ہمہ حکایاتی را کہ امثال و
برائے سر مشق سلاطین ذکر کرده است ابداً ارتباطی بہ بیان و تعریف مشاورت ندانند
(حکایت اول) بطور اختصار این است کہ دو پادشاہ را با ہم اتفاق جنگ افتاد
رومی و مصری و شخصے در لشکر رومی بود کہ ہر صبح را دیدی و شنیدی بیادشاہ مصر رسانید
عاقبت پادشاہ روم اورا نزد خود نگاہداشت و روسائے لشکر خود را طلب کردہ و در حضور
آن مرد گفت فردا بکوشید کہ فتح شمارا خواہد بود چہ سران سپاہ مصرے عمد کردہ اند
با من کہ چون دو لشکر در میدان صف کشیدند پادشاہ خود را گرفتہ نزد من آرند۔ مرد شنید
بیرون شد و این خبر را پادشاہ مصر رسانید و آن سپاہ منہزم گشت (حکایت دوم)
دشمن غلیبے از خراسان آمد و پادشاہ ہمایطہ لشکر غلیبے ترتیب دادہ و روسے بدفع او
آورد۔ ارکان دولت ملک ملاحظہ عاقبت خود کردہ طریق پیش بینی پیش گرفته

نامہ یا دشمن نوشتند و اخلاص و اخلاص ظاہر کردند و ہمہ کاتبان ایشان در خلیفہ کردہ ہر
بر آن نہاد قضا را بوقت مصاف ملک ہیا علیہ غالب آمد و دشمن نہریت یافت
و اموال بدست ملک افتاد کہ از آنجملہ کیے این خلیفہ بود کہ ارکان دولتش دشمن او
نوشته بودند۔ ابداً اظہار سے از آن نکرد و ہمہ را طلبیدہ و حضور ہمہ آن خلیفہ را در آتش
سخت چون ارکان دولت آن لطف و کرمیت بدیدند ہمہ رو بفرار خود بار آور دندہ
دوم۔ خود مندان باید تمق فرمایند کہ در این دو حکایت چہ ارتباط
بود مشورت +

سوم۔ در صورتی کہ این را تدبیر فرض کنیم ما البتہ تدبیر سے بود
برائے آزمان و لیکن در این زمان اینگونه تدبیر کار نخے آید و تدبیر دیگر لازم ہست
در امور ملکرانی و خصوصاً در فقرہ دوم۔ ہر کہ با دشمن ملک خود در ساز و باید خود را اور
موسر امتحان در آوروہ گماہ اور اثابت کنند و بجلوہ زنند و لیکن اجمال دارد کہ ہما آن
تدبیر تین را پسند نمایند +

(حکایت سوم) یکے از علما و فخر سے داشت و جملہ معارف
شہر و رصد خواستگاری او بودند و آن عالم متحیر بود کہ اور اکدام دہد۔ در ہما گئے
او گبر سے بود عالم اور اطلبیدہ گفت مرا و فخری ہست و نطقے اور اخطبہ میکنن من نمیدیم
کہ اور اکدام دہم تو در این چہ صواب می بینی۔ گبر گفت من از اسلام بیگانہ ام عالم گفت اگر
از اسلام بیگانہ ام رو سے امینی و در حدیث آمدہ کہ المستشار مؤمن۔ الغرض گبر گفت اگر
بدین خود میردی دین اختیار کن و اگر بر سنت اسلاف ماعمل میکنی نسب اعتبار نہای و
بر عادت اہل زمان میروی مال دجاہ طلب کن۔ عالم در این سخن غظیم خوش آمد و اور علما
بود مبارک نام بغایت عالم و شدتین گفت ہیچکس از آن دیندار تر نخے بنیم و فخر را بدوام
چہارم۔ الحق این خوب مشورہ تے بود کہ این عالم کرد و اکنون

مابین بحث نئے کینم اگرچہ میدان بحث ویراد و وسیع و فصح است ولیکن این باب
 کہ ابتدا اللہ و کریم انچہ غرض ما از این نوشتن تمام این اوراق بود در مقابل جسم خود از
 معلوم نشد۔ اگرچہ باز یک حدیثی ذکر است کہ چیزے تمسک است مگر صاحب این کتاب
 خود تفسیرہ است آن حدیث را پیچیدہ بر آن تفسیر نہ نوشتہ۔ مانیحوہ تسلیم حکایاتے را
 از قبیل مشاورت نوشیر دان و حکما و یوزجہ کہ در گلستان سعدی است و بیہیم کہ اہل مشورت
 چگونہ تنہا صے باید باشند و چگونہ باید با آہنا مشاورت کرد و آہنا چگونہ آرا صے خود را ظاہر فرماید
 کرد کہ خلاف رائے سلطان نباشد و بخون خویش دست نشوید و نیز خلاف آن شہر اربابیت بچگونہ
 نباشد کہ در آداب خدام سلطانین در باب دیگرے نوشتہ است خود انبیر و یا از قول حکما و علما یا از را
 خود۔ غرض از آزادی بود و امکان ندارد کہ ہر موصیے در مشاورت خلاف نشود تا آنکہ مشاوران
 آزاد نباشند و اگر موصیے بر خلاف آزادی و از روی خوف و بیم جان یا بامید حرکت کنند
 بیکے فعل آہنا لغو است۔ اگر مشاورین پیغمبر ہم خائف بودند یا امیدان داشتند ابد انسان
 نبودند و فعل آہنا ہم فعل جہلا بود و بیکہ محض۔ ولیکن چون این سخن را مامیگوئیم فوراً خود میدان
 میداند کہ غرض ما چیست و غرض بطور افتقار در این مقام این است کہ ترقی ہر قوسے بستہ بازاد
 است و بر خلاف تنزل ہر قوسے بستہ بعبودیت و کردار با فائدہ و آزادی و کردار ناقص و زیان
 و عبودیت است۔ رفتہ رفتہ ہر چہ پیشتر میردیم در این اوراق مطلب اظاہرے شود و ہمچون
 کہ ما در کار استند بلا خطہ ما خواہند رسید۔

(در عدالت)

این عدالت کہ ہمارہ در مالک انیشا جہان ما از نام و آوازہ خود پر داشتہ نسبت بہ
 پادشاہی و ہر حاکمے دادہ اند و کردار ہا و ہمہ بطور اغراق و محال آنکہ مانند غما و کمیا بودہ است
 ابتدا رائے ہر بابیہ در این باب این آید بودہ است کہ " اِنَّ اللہَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ "

ما حین کاشفی شرحی بسیار طویل و در تحجیر و توفیر و تمجید این صفت نوشته و چندین حکایت
ابتدا در تعریف آن نوشته که مادر و سر بخود و خوانندگان نمیدانیم در نقل آنها در این اوراق
و لیکن بعضی از حکایات که مثلاً و بر طبق این صفت نوشته می نویسیم -

(حکایت اول)

زنده رود سکار میکرد سلطان ملک شاه را غلامی که حاجب خاص بود بدیده در آمد و
کارهای را در چادر دیده و گوشت از کباب ساخته بخورد - آن کا و از آن عجز و بود که میخواست او
با چهار تیم از شیر او حاصل میشد چون از آن واقعه خبر داشتند از خود بخیمه گشت و آمد بر سر
که گذر سلطان بر آن بود منتظر نشست - بالجله پادشاه رسید وزن نزد او آمد و زبان کشود که اگر
پسر لب ارسلان کرد او من بر سر میل زنده رود دهنده بخیرت و جلال احدیت که بر سر میل
تا ابدان خود از تو ستانم و دست مخاصمت از دامن تو کوتاه کنم - بعد از این همه گفتگو پادشاه که
از سر تلپه اطراف خائف شده زن را نزد خود طلب داشت و همان غلام ابتدا از آن پسر او زد و قضا
شاه گفت داد تو از کیست گفت از همین غلام که از آن پسر من زد پس از دریافت حال او
پادشاه هفتاد کا و از حلال ترو جبهه بد و داد وزن از پسر کار خود گرفت +

پنجم

این چیز را که خود مندان ما روی در واقع به
مان عدالت دانسته و در کتابها نوشته اند و هنوز می نویسند خود مندان جهان امروز
حاکمیت میدانند عدالت و فعل لغو عمل مردمان صحرا نشین میدانند - اکنون خود مندان
ما ملتفت میبود گویای این حکایت و عمل آن پادشاه و نکته چینی ما شوند +

(۱) کارهای که برائے سر مشق در کتب مانوشته اند و نسبت به نسخه

داود اعم از آنکه واقفانیک بوده یا همین سان میبوده فقط یک مره و در یک مقام بوده و این
جمله اشکاف این چیز را نمیفهمد و جمله در واقع در این مقام در نظر ما که آنکه این چیز
باید در کتب می نویسند - بهر حال اعم از آنکه این عدالت بروفق شرع باشد یا بروفق عرف

سام و ثبات و استمرار داشته باشد در هر ساعت و هر آن تاملی ملکی ملک است و معکوست

۴۰۰

(۲) عرض از دوام و استمرار این است که اگر دے کہ ما فرض کنیم یک فرنگ در
ن وعرض باشد و پنجره اکیس خلقت داشته باشد و در هر شب از روزے پنج قسم از ظلم بشود
سبیل ظلم فوق یا زیادتر یا کمتر پس در ملکی کہ صہ ہر از فرنگ در طول وعرض باشد و یک
خلقت داشته باشد چند ظلم خواہد شد۔ و اینصورت ہر چند ظلم بشود و در چنین ملکی از
کے بلوس یا دشا ہے تا عین وفاتش روز و شب باید داد و مظلوم از ظلم گرفته بشود
بسیار بیچ پا دشا ہے در میان ما و دولت مانیدہ است کہ اقلًا داد و مظلومان یک روز
بملکت خود رسیدہ باشد یعنی در صورتی کہ خود داد و استگانش ظلم نکرده باشند ۴

(۳) چون پا دشا ہاں مابصفت عدالت متصف میشوند و داد مظلومان
را رسیدہ اند مظلومان بایستے بر سر راہ آہنا بایستند و خدا و پیغمبر و قیامت را شفیع آرند و
اگر ہم تازیانہ بخورند از ہاں ظالم و در حضور آن پا دشاہ داد دہندہ تا داد آہنا را پندہ
(۴) البتہ اگر داد و ادن خاصہ سلاطین بودہ ہمہ مظلومان بایستے از اقصا
ملک طے منازل نمودہ و مخارج و زحمات و آفات بے غایات را متحمل شدہ بدگاہ پا دشا
آہا ہا و سالما بمانند تا روزے پا دشاہ از حرم سرے خود بجزیم شکار شود و آہنا بیانند
بر سر راہ او ایستادہ و ادخواہی کنند یکے داد خواہد کہ کا و اورا ظالمے کشتہ یکے داد خواہد
کہ اورا ظالمے برودہ یکے داد خواہد کہ کلیم اورا ظالمے دزدیدہ یکے داد خواہد کہ زن اورا
ظالمے تباہ ساختہ یکے داد خواہد کہ دختر اورا ظالمے آلودہ دامن نمودہ و امثال ذلک
و اینصورت بایستے یا قہر و غضب راضی شوند یا بکرب و پشیمانی غمہ ہند یعنی با آن ظلم را
برخوردہ و ہوا کنند و بخدا و قیامت حوالہ نمایند یا انکہ آہنہ آفات متحمل شوند ۴

(۵) - اتم از انکہ عدالت بر وفق شرع باشد یا عرف باید از برائے

هر گناهی یک حدی باشد و همه خلق در آن یکسان باشند پس در این صورت و وضع عدالت باید در هر چنین مقدمه عقوبت این باشد که ظالم را سزا دهند و مظلوم را پاداش بدهند تا بدین مظلوم و اگر سر بر سر این باشد و شود باز خلاف عدالت واقع خواهد بود (۶) - ولیکن امید داریم که خود مندان ما چه خواهند گفت در این مسئله

که آیا آن عمن را پادشاه باید بدید یا مجرم و در صورتی که پادشاه باید بدید یا پادشاه نهیم گا و گو سفند و خوز و یا بورا از کجای آر و که بعضی هر یک هستند بدید - البته باید پادشاه خود شام کا و گو سفند بخشی از رعایای خود را انظلم گیر و بعضی ظلم دیگران مظلومان بد تا که عدالت کرده باشد - اگر بایستی زربد بخورد که از وجه و ممر حلال باشد بیشک ضرر بود که زربد بخشی از رعایای خود را انظلم گیر و کا و گو سفند خرید و در صحابا را بکند بر آن مظلومان *

(۷) مختصر اگر خود مندان که این چیز را عدالت میارند معذرتی آرند در جواب این مسائل و تجاehl احقانه بجا آرند ما میگوییم این است و جز این نیست که این عدالت بلکه اعمال مردان صحرا شین نادان بود و بس *

(حکایت دوم) - عمر و لیث یکی را سخن صاحب عرضی مجوس ساخت مادر انکس عرض داشتند که بر سر راه عمر و لیث او چون عمر و بر سید پیران تعجیل کاغذ را باز میکرد که بدست عمر و بدید مکتب عمر و تند بود و رسید عمر و متغیر شد و بفرمود تا آن ضعیفه را دور کردند و از اینجا گذشت - باز عجزه بر سر راه آمد و بایستاد تا عمر و باز گشت و دیگر بار پیش آمد و ظلم نمود و عمر و بر سید این کبیت گفتند مادر فلان مجوس است عمر و از متغیر بود و بفرمود که گردانید و ملتفت نشد - زن گفت ای ملک حکم تو در باره پسر بگناه من چیست گفت آنکه او را صد چوب زنند و ویش را سیاه کنند و اگر شهرگردانند و نکند که هر که در حضرت سلطان ماضی شود شتر است

و سے این است۔ الغرض مختصر زن گفت اگر حکم تو این باشد پس حکم خدا کجاست ازین
این سخن رزہ بر عمر و اتمام و بیہوش شد و چون بانو آمد بفرمود تا محبوس را از زندان
بیرون آوردند و خلعت خاص بدو پوشانیدہ بر مرکب خاصہ سوار کردند و گفت اوراد شہ
و بازار گردانید و مناد سے کہید کہ ہر حکم کہ خدا کند عروایت کہ باشد کہ غلات آن در خاطر گذارند

ششم۔ خود سندان امروز کہ جهان را بخوبی دیدہ اند میدانند
کہ چہ فراموشی در فعل یعنی سداکت این پادشاہ بودہ و تا بچہ اندازہ نویسنده این حکایات
نادان بخت بودہ و ہمچنین کسانے کہ امروز پیر و این شخص و نویسندگان اند +

(۱) خطای اول این پادشاہ اینکہ سخن صاحب غرض بیگناہی

را جس نمود +

(۲) خطای ثانی او اینکہ از دادخواہ روگردانید و متغیر شد +

(۳) حماقت ثالث او اینکہ ارادہ داشت بیگناہی را کہ سخن صاحب

غرض جس کردہ بود صدمہ چوب زند و حکم کند و سیاہ کردہ در کوچہ و بازار بگردانند
و علاوہ برین ندانند کہ سزا سے کہے کہ در حضرت سلطان عامی است این بہت +

(۴) حماقت رابع او اینکہ حکم کرد از جس بیرون کردند آن بیگناہ را

و خلعت پوشیدند و در شہر گردانیدند و ندانند کہ پادشاہ بموجب حکم خدا عمل نمود +

و حال آنکہ از اول تا آخر برخلاف حکم خدا کردہ بود۔ غلامہ کسانے کہ امروز وضع عدالت

واقعی را میدانند بیہودگیہائے این اعمال را سے فہمند و نیز غرض بندہ را۔ براین ملاحظہ

نتہا باید خندید بلکہ کار دیگر ہم باید کرد +

(حکایت سوم) سلطان محمود بابرکان دولت خود گفت کہ

اہمترین مردمان را پیدا کنید بندگان در کاہ حکما و مناد وزیرکان و خوش طبعان را

باطران و کثافت ملک فرستادند و ایشان متوجہ شدہ باستغلام این چنین کسانے

مشغول بودند و در استکشاف احوال جمال و احسان مبالغه می نمودند با خود شهنشاه
دیدند که بر شاخ درختی برآمده و نیز بر این شاخ میزند تا کیستند که در و معلوم بود که اگر آن
بگسلد هر آینه آنکس از سر شاخ بلند بر زمین افتد و اگر فرضاً هزار جان داشته باشد یک را
بسلامت نبرد همه اتفاق گردند که این کس ابله ترین خلق عالم است و اگر گفته نبرد سلطان
برند و صورت حال بموقف عرض رسانیدند سلطان فرمود که از و ابله تری هست گفتند
سلطان بیان فرمایند گفت ماکم ظالم که بجز و نقد سے رعیت خود را بر اندازد و خود را
بدین واسطه منکوب و پریشان حال سازد

هفتم - ما (یعنی بنده دهری) با دوازده سیکوئیم که این حکما و
نداد و بزرگان همه ابله بودند و یکی را عقل بکفایت نبود که همان ابتدا بگوید سلطان محمود
که ابله ترین خلق تو هستی که لکها خلق خدا را کشتی و ظلم نمودی - و از همه ابله ترین کس بود
که این حکایت را در کتاب خود درج کرده - اگر چه ابتدا نوشته که از باب حکمت در این
باب مثلی پرداخته اند و اهل ظاهر از احکامات می ساخته اند - اگر چنین باشد و افغانه است
عیب ندارد و در آن اگر چنین چیز را نسبت بسطان محمود یاد گیرے بدیند این
قباحت با و حماقت با در آن هست +

هشتم - اکنون مختصر سے در این باب می نویسم و امیدوار
از خود مندانیم که انصاف دهند که حق است یا ناحق - اگر چه در حیدر آباد دولت
خلق هنوز تمیز نمی آرند که قانون نیک و بد چیست و لیکن بیشک عقلائے آنها متین و کم
میدانند که معنی واقعی عدالت این است - و هر چند که ما را بالفعل سخن بر این نیست
که هنوز روزگاران باید که قانون سعادت واقعی در این ملک جاری شود و محتمل که
امکان پذیر نباشد زیرا که در این ریاست اصول نیست و مراد از اصول این است
که حکومت باید با قوای باشد که بطور واقع از طرف قوم و کلا سے چند سے در محاسن

یا انگہ چیرے بآن صورت باشد کہ آفلا چیل یا پنجاہ کس از رؤس اوار باشند و بطور انظار
و بے غرضانہ در سگے و جزئی امور گفتگو کنند و ہر خد کہ در عدالت این ملک خلافی
بسیارے میشود و ہنوز گمیل نیافتہ و اکثرے از خلق شاکی ہستند گرا نکسے کہ اساس از انہا
درست و ثبت خاص نہادہ و بروفع عدالت و قوانین آن ایرادی نمیرود بلکہ بر عمل
آن ایراد میرود و بنا بر این ہمہ نیک میدانند و بروفق عقل سلیم محکمہ عدالتی عالیہ در
پائے تخت است و در ہر صوبہ و ضلع و قریہ نیز محکمہ است و زور و مہر با امور خلق و زندگان
خدا رسید کی میشود و واحدے از رعایائے این ریاست نیست کہ دسترس محکمہ عدالت
ندارد و کاہر کا کسے بکشد و یک ساعت مقدسہ او در عدالت داخل و سجا کم عدل میرسد
و حال آنکہ پادشاہ ملک در مکان خود آرام نشستہ و تخیل کہ بدیگر ذوالنصبی خود مشغول یا مشغول
نیست۔ و لے غرض ما بالفعل و در اینجا عدالت است نہ چیز دیگر۔ ولیکن در ممالک
کہ قانون عدالت واقعی در آنہا جاری است و ماچیرے از دور و نزدیک شنیدہ و میداند
(۱) پادشاہ را ابد قدرت و اختیار آن نیست کہ بسخن با غرضے کسے را ہمس کند۔

(۲) ہر کرا اقتدار و اختیار جسے کروں باشد قدرت ندارد کہ یک ساعت جوے
را جسے کند تا آنکہ جوہر او ثابت نشود و قوتے تر اسے او در محکمہ قضا و زبان و قلم حاکم قضا
نرود۔

(۳) پادشاہ یا دیگرے را ابد اختیار و قدرت آن نیست کہ جوے را سزا بدہنرے
کہ در شرع یا در عرف آن سزا برے آن جوہر متعز نشدہ باشد۔ و اگر بظلاف این چیز
مذکورہ شد فغان تمام رعایائے حکومت بر فلک میرود و اول زبان و قلم بعد از ان شہید
رفع میکنند آن ظلاف را و در واقع پادشاہ یا ہر کہ مامور لکرائی بقضیہ او باشد بظاہر جوابدہ
عدالت بلکہ جوابدہ خلق ملک است۔

این بسیا مختصر ذکر شد و را اینجا

(در تربیت خدم و ششم)

در این باب بطور اتفاق چیزهای بسیار خوب مفید هم درج است که اگر بجهت عمل
گنبد بے نهایت ملک و خلق ملک ترقی میکند و گاهی ملت پیروی آنها را کرده اند و
آنطرف چیزهای قبیح بسیار مرقه هم درج است که تا بوده ملت پیروی آنها را کرده اند و بطور
اختصار چیزی در هر یک مینویسم - « حکما گفته اند که سلاطین را از ارکان دولت و اعیان
حضرت و سایر ملازمان که زیر نیست از برای آنکه هر کس که بعضی از ممالک عرصه جهان در
قبضه تسخیر و بے باشد و جمعی از آدمیان در قید تصرف او باشند و او را ضرورت است که نظر
در غریبات و کلیات مملکت خود بر قانون احتیاط بکند و از روی یقین بخود امور رعایا و
زیردستان برسد و حال هر یک از اعیان و اوساط مملکت خود را کما حقہ بداند و در تحقیق این
امور کوشش و در ششم کنایت نیست پس باید که جمعی مردم دانا و پشیمند نیک سرشت و مطیع
بلند همت ملازم و بے باشند تا او مالک کوشها و شیمها بے همه باشد که هیچ چیز ملک را زیان نکند
تا ازین نیست که اخبار اطراف ولایت و صورت حال رعیت از سلطان منقطع کرد » +

نهم - بیشک چنین است و چنین باید باشد ولیکن این چیز گاهی در میان
مردم مشرق زمین وجود داشته و آنچه این اشخاص خود کرده اند همه از پادشاه پوشیده بود
و هر چه دیگران کرده یا نکرده اند یک بیک را پادشاه رسانیده اند آن هم مخفی از روی
جانت و امانت و اغراض خود - بیشک آنچه من میدانم از ملک خود که محیط است قطره از آن
که به لیسج مبارک شاهنشاه حجاز ملک مانزیده - این است که امروز مردم فرنگ اخبار و
روزنامهجات و جاری کرده اند و ازادی اخبار با داده اند و از سر سر ملک خود آگاه اند -
در مالک ایشیا و لا اخبار نیست و زانی اینکه اخبار از او نیست و ثالث اینکه کسی را چندان
شوق بملاحظه آن نیست و علامات نشان سلاطین است که بر اخبار نظر نکند - از این قبل چیزی

بسیار نوشته است در این باب و لے چونکہ ۵

خواجہ در بند نقش دیوار است

خانہ از پاسے پست و دیوار است

اصول و مملکت نیست کو یا کہ سیج و ما را رادہ داریم چیز ما کے راجع کنیم کہ غرض و اصل اصیل و
بنیان واقعی اساس مملکتی از اینها هستند کہ در ممالک ما وجود ندارند +

اصولے کہ بررکان مقرر اوہ اند برائے مملکتی اینها هستند +

در آداب جمعی کہ بدولت سلاطین تقرب جستہ اند و سزاوار کشتہ اند کہ چنین باشند و عا
چار طرف بر خود لازم داند **اول** رعایت جانب حق و دوم رعایت جانب پادشاہ
سوم رعایت جانب خود و چهارم رعایت جانب رعیت - اما در رعایت جانب
حق پنج شرط است (۱) آنکہ شکر نعمت الہی و فضل متناہی اور اسجا آرد (۲) تمام
طاعت فرزند کرد (۳) رضائے خداے را بر رضائے پادشاہ تقدیم کند کہ چون حق
سجائے تعالیٰ از بندہ خشنود پادشاہ خشم و کین اور از این ندارد (۴) آنکہ از خداے بیش
فرسد کہ از پادشاہ (۵) آنکہ بخداے امید و اتر باشد کہ پادشاہ +

دوم - در این فقرہ فقط میگوئیم کہ سنجو اہد عبادت کند و سنجو اہد فسق کند
باید کہ در آن چیزے کہ صلاح ملک و رعیت است از خدا تبرسد و بموجب حکم قلب خود عمل
کند ہر چه شیوہ بشود - و لے ما سوال میکنیم کہ در صورتے کہ چنین نباشند این اشخاص
آن حیثیت علاج آنرا کو کہ فرمودہ اند و بسیار کم کسے انبان یافت میشود +

اما رعایت جانب پادشاہ را بیست و پنج شرط است (۱) تذلل و تقرب
و اطہار عجز و خدمتکاری چہ لو کہ را ہمت ہائے عظیم و عالمتہائے بزرگ است کہ آن متقدر
انرا ز غیر خویش و آن بدان سبب است کہ منظر سلطنت الہی واقع شدہ اند و از خجست
لقب ظل اللہ بر ایشان اطلاق میکنند پس آن معنی کہ این صورت در ایشان مخفی

است از همه خلق استخدام و تقدیر خواهند و خود را سرور آن شناختند و در هر چه کنند نظر
استقلال و تقدیر هایت نمایند و هر چند اساس سلطنت بیشتر باشد بطور این صفت زیادت بود و
بر این تقدیر استغنائے ایشان طالب آن است که مردم محتاجی و سکنت خود را برایشان
عرض کنند اے آخر *

پانزدهم - این همان مطلب است که تمام گفتگوے ما بر سر آن است و همان
مطلب است که خوابی و تباهی هر ملک بے اصول و هر قوم بے قانونی تا امروز از آن بود
و تاقیامت از آن است و همان مطلب است که در میان هر قومی وجود داشته باشد آن
قوم تاقیامت ترقی نمیکند و خسر دنیا و الاخره اند - این همان مطلب است که مثال آن
این است که شخصی بزرگ بر بچاره خشم گیرد و جا کران او پیدا رند و حماقت خود و اندک مولا
آن ها بقتل آند و راضی است و خدقے بنظر نشان رسد بمولا سے خود و بیرون رفته سرگرد
را از تن جدا کند - یعنی چون بزرگان و دانشمندان ملت ما بنادانی این سان فوتی
و هند سلاطین با تصور کنند که معصوم خلق استند و بر جان و مال و اهل و عیال خلق مالک اند
بلکه اگر حرمت و ادب از پادشاهان از روی حرمت و ادب محض از رگدز تهذیب باشد
بسیار خوب است نه از خوف جان - مگر نه سلاطین عظیم الشان جهان را که امروز اے بنیم مثل
امپراطور جرمنی و امپراطور استرلیا و امپراطور روس و امپراطور اسیان و پزیدنت های
فرانس و یونان و استبل و مریکا و غیره را عایا سے آنها کمال احترام را بر آنها میکذارند و بزم
آنها فطیم و مکریم میکنند و در بر مجلسی که برایشان و در ممالک محروسه آنها و از اقلا پنج و ده کس همه
بر پا خاسته جام سلامتی آنها را در میکشند و بسیار کارها سے دیگر از این قبیل میکشد و مع ذلک
احد سے را از اینها چشم تقدیر و بندگی از هیچ مذتکار سے یا از هیچ رستغی نیست و تمام خلق در
آنها آزاد اند - پس چرا باید سلاطین ملت اسلام یا مطلق الملشیا انیکو نه تعبدات و بندگی
را از خلق توقع داشته باشند *

” (۲) - تحمل محنت و شغف ریاضت کشیدن و بر کاره صبر کردن چه خدمت ملک
بنی بر رحمت باشد ؟

دوازدهم - این بدیهی است که هر که مزد میگیرد باید محنت کند خواه چاکر پادشاه
باشد و خواه مزدور پس این خصوصیت ندارد بچاکران پادشاه ؟

” (۳) - هر چه اندیشد و کند و گوید باید که در آن مصلحت پادشاه را ملاحظه نماید هم
از جهت دنیا و هم از جانب آخرت و طرف آخرت را مقدم دارد ؟

سیزدهم - این فقره را که ما نامستیم غرض نویسنده چیست هر چه باشد نیک
است و از جمله تہذیب اخلاق است - لے اینقدر میگویم که اگر چیزی باشد که تشترک
است میان پادشاه و رعیت بلیک باید راجع رعیت را بیش ملاحظه کند از طرف پادشاه ؟
” (۴) - بطریق ملامت و تطف ظلم را در نظر او نگوئید سازد و عدل را تبعریف
و توصیف در دل او شیرین گرداند ؟ (در دل شیرین کردن عبارت بسیار بجزیه است)

چهاردهم - ما سوال میکنیم که در صورتی که طبیعت پادشاه به درشت باشد
و جمل در حیثیت او تنگ و خنجر باشد و ظلم در نظر او نگوئید تاکید هر قدر که بلامیت و تطف با او
ظاهر سازند آنوقت چه چاره باید کرد و تکلیف چیست - حقیقت این خرافات را جواب بے
میت خواصول ملک و مدی که بموجب اصول و قانون براس هر چیزی معین کنند
یعنی قوم و جمعی از و کلا سے قوم - در این مقام بچاره نویسنده یک حکایتی ہم ذکر کرد
که با نقل میکنیم آن ہم خرافت است ؟

” (۵) - پادشاه را بر خیر دارد و چنان کند که خیر او به همه کس برسد اے آخرت

پانزدهم - این ہم کیے از جمله تہذیب الاخلاق است و بسیار خوب است
ولیکن پادشاه نمیتواند زیاده از مقدار معین خیر کند و آنرا ہم از آن مبلغی که خاص است
برای مخارج خودش و آن مبلغ را بر وفق اصول مقرر کرده باشند ؟

” (۶) - تبار کے دلوں کے تلم نہ داشتہ باشد و بارها صفات اور انیاز مودہ باشد
او پیش پادشاه تعریف نکند“

شمار دہم - این ہمس داخل تہذیب الاخلاق است و خوب صفت است
و خصوصیت پادشاه ہم ندارد و بلکہ در نزد احد سے نباید تعریف بجا از کسے و بجا نہ نمودن *

” (۷) - ہر چہ داند کہ پادشاه را بدن میل است از اسب و لوکر و امتنع و ضیاع
و مستغلات و غیر آن (و اسکیویم زن و دختر و سپہر) جہتہ خود کماہ ندارد و بلکہ بطریق است
چنان کند کہ بنظر قبول رساند“

مفہد ہم - مسلم است کہ ہر چہ دارد کہ مطبوع و پسندیدہ سلطان باشد
اولاً باید بسیار ممتاز باشد و ثانیاً اینکہ ملاحظہ منفی آنرا بخیل میکنند و رغبت بکوفتن آن دارد
و بہر دو صورت با آنکہ ما امروز رسم است در میان تمام طوائف مشرقیہ ایچکس رضی نمیشود
مال خود را و آن ہم مالے کہ خوب و ممتاز باشد بدیکرے بدہ و بعضی اگر ملاحظہ منفی آن کردہ
نشود و ابد پادشاہ را حق آن نیست کہ مال کسے را بگیرد بہر حال ایچکس مال خود را از دل
و کمال رضا و رغبت کبھی نمیدہد و خواںکہ بداند خراشی را منیر مستند کہ برود و آن اسب را از طولیم
فلان زن فلان کشیدہ بیار و در صورت ندادن حکم خود کہ طما بش بندازد - بیلے در صورتیکہ
آن شخص کمال آنادی و بمیل و رغبت خود مال خود را با پادشاہ خود بدہد با کسے ندارد *

” (۸) - چون پادشاہ باد سے سخن گوید بدل و جان و عقل و ہوش و چشم و گوش
مستوجہ سخن او باشد“

ہجدهم - این ہم نسبت باخلاق دارد و شخص باید در ہمہ حال چنین باشد *

” (۹) - و مجلس ملوک با کسے سرکوشی نکند سرنگوید الی آخر“ *

نوزدہم - این مطلب نسبت دارد بجاہت و عالم آنادی و بسیار مشکل است
بیان آن و البتہ در میان مردم ایشیا بسیار سخت و نازک استند اینکونہ مطالب - بطور اختصار

میگویم که درجه اعلائے خلق و اصناف شریفه که بحسب علم و دانش و خاندان و درجات عالمیه
و غیره اصناف عالیہ خوانده میشوند نزد تمام عقلا و تہذیب یافتگان جهان (دلو اینکه بحسب علم و
و مہارت یکے بالا دست و یکے زیر دست باشند) اینها را اجازت هست که در مجلس سلاطین
و سخن گویند و مذاکره و مباحثه نمایند و در آنجا اگر مستعد باشند و هر دو یا سه با هم سخن گویند آہسته
یا بخجری ہم میچسبند و از وزیر اگر این اشخاص در مجلس سلاطین و ہر وزیر کے مصاحب
و ندیم یا منبر کے مصاحب ندیم استند چون غلامان و عباد و جاگران اند +

(۱۰) - باید کہ چون سلطان از کسی دیگر سوال کند او سبقت نکند و جواب ندهد +
بیشم - این فعل داخل تہذیب الافلاک است و در نزد ہر شخص و در ہر مجلس یک
است + الغرض بعضی از این شرائط از این قبیل و اخراجات اند و آہنار را میگویند و آن را
میگویند کہ عرض در آہنہ است +

(۱۱) - اعتماد بر محنت و رضائے سلطان نکند و بہ بسیاری خدمت خود نیز دائق نبود
چہ غور جاہ خدمت را و فراموشش میکرد اند و دیگر آنکہ با سلطان اعلان نکند کہ مرا نزد یک تو
حقیت یا سابقہ خدمتی دارم الے آخر +

بست و نیم - اگر چه این مطلب را اخراجات محض بشماریم و الے باز چہ
در این باب بنویسیم +

و اما ہدایتی نویسنده کان را ظاہر میازند این چیز و نویسنده کان عالی مقدار را - ہر شخص را
از جاگران سلطان باید خدمتے باشند معین و خدمت اور از دوسے لینے مولیجے باشند معین
و اینہا ہمہ بر طبق ضابطہ و قانونے محکم - و این جاگران بہر قسم اند بعضے فاعلی اند یعنی تعلیق
بخدمت خاصہ سلطان دارند یا تعلیق بحکومت ملک آہنار کہ تعلیق بخدمت خاصہ پادشاہ دارند
مثل پیشخدمت و فراتریش خلوت و میرآخور و غیرہ باید پادشاہ از کسیہ بخود واجب دہد و آہنار کہ
تعلیق بحکومت دارند باید بموجب خود را از حکومت و ریاست گیرند + بانی ماند درجات و

مراتب حُرمت و قدر وانی این عده بلکه فقط باید بسته بآن باشد که اشخاص کارها و خدمات الهیه کرده باشند محض براسه بهتری ملک و خلق ملک و ترقی ملک و امثال ذلک نه اینکه صد توان ملکش بگیرند شخصی را خطاب نمائند و بندگان ملک التجاری که کاسبی نه یکدینارش صرف شده است براسه آسایش اهل ملکش و نه یک قدم زده یا یک نفس کشیده است براسه ترقی ملکش بلکه هزار کس از ظلم و جفا و دوست بر فلک دارند و تباهی ملک خود را از خدا میجوهند بر جاسه تامل و تعین است که کسان که روزگار آن کو نشان از این خرافات پر شده و بزرگان و علما و حکما و آئینا گوش آنهارا پر کرده اند از اینگونه خرافات چگونه میتوان بیک ساعت گفتگو یا یک آرتیکل در اخبار براسه یا چند صفحه نوشتن این خرافات از گوش آئینا بیرون کرد و گوش آئینا را از خیر پاک دیگر بر نمود ؟

(۱۹) محل عرض حاجات بگه دار و که عرض کردن بر ملک حکم نماز دارد اے آخو ؟

بیت و دویم — امید انیم ما و از عرض حاجات چیست — اگر عرض از عرض

حاجات طلب نان دانش و پلاد و اغراض خاصه خودش باشد البته هر وقت میخواهد عرض کند که محل و موقع آن باشد ولیکن از براسه فواید خلق باید فوراً عرض کند و فوراً جواب آئینا بیاید و در صورتی که اصول و قانونی در کار باشد بموجب اصول و قانون باید عمل کند — و امور نظم و نسق ملکه فروش خلوت و پیشخدمت و میرآخور و امثال این ملازمان را ابد آئینا در انحطاط باشد بلکه وزیر را باید فضل باشد و هر کس که بموجب ضابطه اختیار شد اخلت باشد — البته پیشخدمت و این اشخاص میتوانند در امور متعلقه و فاعله خود پادشاه سخنی بگویند و آن هم در کارها براسه نموده خودشان عامه ؟

(۲۱) — باید که از ستم سلطان زنج و غلظت و درشتی ایشان را بد بجوی و جوی

قبول کند چه گفته اند عزت پادشاهی و سطوت و مانند بی زبان را کشاده کرد و اند با عرض مردمان بے سبب — پس براین تقدیر با ایشان مواسا باید کرد و اگر از روی ناز

لازم سلطنت است کسے را دشنام دهند باید کہ بد عا پر دازد *

دیگر آنکہ اگر در معرض سخط و غضب و عتاب سلطان افتد البتہ با سچ آفریدہ شکایت کنی الی آخرہ۔

بیت و سوم۔ این مطلب مطلب بسیار محکم است کہ ما باید در آن چیز

بطور اہتمام بنویسیم ولیکن بسیار مختصر کئے کہیم۔ در این وقت چنان آتش تیزی در وجود بندہ است

کہ میخواہم چندان درشت و سخت و تلخ بنویسم کہ جہانے بغیرت را برانگیرانم۔ باید دانست کہ

کسانے کہ در دیشان این مبلغین درس تہذیب آموختہ اند و ما امروز ہم پیرو این مرشدان

جاہل و راہنمایان کمرہ اند و در واقع حالانہ خود را استاد و معلم و راہنمائے دیگران میدانند کہ یکے

را آہنہا کسے است کہ حکمت و سیاست در دستہ ایشان اخبار منویسہ و مختلف مسائل را جواب

میکوید راے آن اشخاص این است کہ میکویند **۵**

دشنام مگوید عادت این ما

و نیز **۵**

ہر چند جفا کند شکایت نکنیم

گوئیم کہ جرم از طرف ماست ہنوز

ولیکن نیز در اے تمام مذہبین جہان (یعنی خولت و قوم ما) اولاً پادشاہ را سچ مھتے

کہ با جدے دشنام گوید و زبان بلفظ غیر مذہب بکشد۔ ثانی خلاف شان پادشاہ است

کہ زبان بلفظ نام مذہب بکشد و اگر چنین شود باید نقل مجلس ہا کرد و در ہر روز نامہ و اخبار و کتاب

در جہ نمود و تا لٹا جا کران برو قسم اند۔ قسمی از آن قبیلہ ہستند کہ ما میدانیم و ہم پادشاہ مہدی

خین اشخاص را در خدمت خود نمیکند و در پیچ خلق و حکومت مذہبے اینگونه اشخاص را

عہدہ نمیدہند و امور ملکیہ منسوب نمی سازند کہ ہم تجمل بحسب غاندان کہین بودہ اند یا با اعمال

خود کہین و اجلاف و ازال اند یا آنکہ بے دانش بودہ ہستند انہا ابدًا قابل خدمت پادشاہ

نہستند و نتیجہ ہر دین این اشخاص در حضور و خدمات سلاطین و حکومتاے اسلام ہمان بودہ

کہ باشندہ وہاں است کہ امی بنیم اور دزد این انتخاب از دست نام ز نقبہ و پدر سوخته پروائی ندارند
قسم دوم - اگر علما و فضلا و مکما و صاحبان دانش و حسب و نسب ہر دو محترم و شریف باشند
انہا را شان و مرتبہ از درجہ سلطنت فروتر نیست و نہ راوارا نیگوہ الفاظ را یک بلکہ او نے فقط
را یک نیستند و لو انیکہ در خدمت سلطان باشند و اگر اینہا واقعا چنین اند یک ساعت نباید در
خدمت پادشاہ بمانند و باید خود را بکشند نہ ہر یا بجلوہ اگر یا سہ قانون و معدلت در میان
نباشد جز آنکہ واقعا معدلت و اصول در ملک نباشد و جان و مال خود را ہم دست دارند
و از خوف اٹلاف جان و مال خود مجبور باشند کہ باین چیز ہا تن در دہند - کمال افسوس است
کہ بزرگان عالیشان ما (کہ دزد و ما عالیشان نیستند و دزد و دیگران عالیشان اند) این چیز ہا
را در کتب نوشتہ دستور العمل جا کران سلاطین و نیز اساس سلطنت قرار دادہ اند +
(۲۳) اگر سلطان بر یکے ختم گیر دیا ز دوسے تم شود باید کہ ازان کس
تجربہ نماید و با تمت زدہ اختلاط نکند الی آخر

بیت و چہارم - باید دانست کہ جرم ہر دو قسم است یا خلاف
شرع است یا خلاف عرف و آن ہم باز اقسام دارد مثلاً شخصے دزدی کردہ است برخلاف
شرع و شخصے قرض گرفتہ است بخلاف یک قانون ملکی البتہ این ہر دو جرم اند و ہر دو را
عقوبت اند و لیکن بہر حال عزت و حرمت آنہا بجاں خود است تا ہنگامیکہ در حکمہ قضا جرم
آنہا ثابت نشود و بہر اے خود بر سنداں وقت از درجہ اعتبار اے افتد - البتہ در
چنین مقامے مروان منیب و شریف از صحبت اینہا کنار میجوئد و بے سیج خلاف و گناہ
نست کہ دوستان قدیم اینہا باز با اینہا صحبت دارند - و لیکن از قبیل ختم پادشاہان بچاکر
انسان در ہر خانہ و مکانے در میان ہر کاف و علما می یا نوکر اے اتفاق اے افتد کہ بسا
باشد براے این بودہ کہ غلام قلیان را دیر آوردہ و چاکرے را بد ساختہ پس این چیز ہا
جرم کہ نیست جو جرم کسانے کہ چاکران پادشاہان و حکام ہستند در ماسکے کہ آزادی

نباشد +

” (۲۴) آنکہ در پے رضا سے سلطان رودوان ہجہ چہیز تیر است۔ اول ہجہ پادشاہ کوید تصدیق کند کہ چہیزے کہ مخالف شرع و دین باشند۔ دوم راسے و تدبیر اور البتہ سوم۔ محمد اور اٹامہ گرداند۔ چہارم۔ ساوی و بایج اور ابو شند +

بیت و پنجم۔ نمیدانم قباحت این فقرہ را خوانندگان ہم دریافتند یا نہ۔ این ہجہ خود در سطر قبل میگوید کہ چہیزے کہ مخالف شرع و دین بود و نہ آنستہ کہ تصدیق بجا دستاویز اسے و اٹامہ محمد و پورستیدن قبايح ہر چہ مخالف شرع استند و کذب و این مرد خود خلاف مرضی خدا و شرع میکند بر اسے رضا سے سلطان و در نزد خود مندان اگر خلاف شرع این مرد از آن پادشاہ زیادہ نباشد کہ تشریت +

در وصف بعد در آداب امر انیسید کہ سوم از آداب اہل ان است کہ جہد نمایند کہ از جہا تجھیل مال کنند از شاہ یعنی چون قدرت دارند خود سعی نمایند مال بدست آرند و مال پادشاہ طبع کنند اے آفر +

بیت و ششم۔ ما بدانمی فہیم مطلب نوسیدہ را بہین قدر عرض میکنم کہ از این مضمون بیچ مطلب دیگرے مفہوم نمیشود جز آنکہ بلندکان خدا ظلم کند و رز و نند و چا و اسب و الایع و کوسفند و امثال اینا بگیرد۔ و لیکن رحم مالک تہذیب یافتہ و تربیت شدہ این است کہ از مالیاتے کہ از ملک و خواجے کہ از خلق سیکند پس از وضع تہام مناجاج آگاہی اسباب آسایش خلق و آبادی و معموری ملک مثل درست کردن طرق و شوارع و تعلیم و تربیت خلق و تعمیر و امداد عمارات و پلہا و سراپا و کشیدن رودہا و جداول و دارانشا خانہ ہا و خرج حواست و حفاظت حدود و تقوٰی ملک و بسیار دیگر از اینکونہ چیز ہا پادشاہ و اجرائے حکومت و علمہ حکومت ہر کہ بہر درجہ کہ باشند بر حسب اصول و ضابطہ ملک بہرے دارند باید بکیرند و تسلم خراج و آمدنی ملک مال پادشاہ نیست و لو کہ پادشاہ ہم باید بموجب داشتہ باشند نہ آنکہ

سعی نباید و مال بدست آرد +

در صفحه بعد بنویسید "در ششم باید که بر هر کار که از سلطان صادر شود که نه مخالف شرع بود و نه
مردم بد و آن کار را بخوبی تالیف کند" +

بیت هفتم - اگر چه این مطلب را در فقره ۲۵ جواب دادیم و

تکرات آن لازم نیست ولی ما سوال میکنیم که آخر خلاف شرع کدام است و خلاف شرع منحصر
بکدام چیزها است - دیگر آنکه جو اخلاف تهذیب و عرف و عادات قومی خود و نیز رسوم
و قوانین کلیه جهان را ذکر نکرده است - این بیچاره نمیداند که فرضا اگر اندک از شراب
خلاف شرع باشد خوردنش بسیار خوردن از شربت کلاب هم خلاف عرف است و ما اندک
قدم پیشتر گذاشته میگوئیم که هر چند ما خود شراب نمیخوریم و نتوانستیم خوردنش را ننمیدیم ولی
در شراب خوردن پنهان به از عبادت فاش "یک دین کلاس شراب خوردن بهتر است
از یک قبح شربت کلاب خوردن همچنین از این قبیل چیزها که در راه است که اغلب مردم تباحث
آنها را نمیدانند مثلاً ده زن منکوه داشتن قباحش بیش است از هزار زنا کردن +
در آداب و وزراء از انجمله بنویسد که در اگر سلطان را می اندیشد که مصلحت مالی و
ملکی در آن نبود باید که بدان رضی نشود و لیکن در مجمع آنرا پسند کند و بر سر جم نکویش آن نماید
و داند که راس ملک مانند سیلی باشد که از سر کوه در آید و کسی که بیک دفعه خواهد که آنرا از نظر
بطرفی گرداند و در ورطه لهاک افتد اے آخر" +

بیت هشتم - بر خردمندان جهان در اینتران بخوبی معلوم است

که این وضع جهان نیست و فدرائے پادشاه را باید در مجلس علی رؤس الاشهاد و گفتگو کنند
در مصالح ملکی و مالی و کمال آزادی آرای خود را اعلام سازند و سلطان باید میجلس آنها باشد
و بدینان همه چشم دارد و رای اکثر را پسند کند و خود نیز یکی از اجزای آن مجلس باشد و بخواهد
هم یک مدت یا بیشتر مقرر باشد و همه وزراء و آنچه میگویند و رای میدهند و پادشاه را

راهنمایی میکنند جوابده خلق ملک استند این چیز با خوبی معلوم نمیشود و کسے و این خرافات
جا پادانه طفلانه معدوم و موقوف نمیکرد و تا آنکه جمعی از بزرگان و خردمندان اصول ممالک
دیگر را (یعنی امروزه ما اصول ممالک فرنگ و امریکا است) ترجمه کنند و بدقت مطالب را بنویسند
و بموجب آنها عمل کنند و الا همچنانکه تا امروز ممالک ایشیا و مخصوصه ممالک مسلمانان تباہ بود
استند تا قیامت تباہ خواهند بود *

نامی تو انیم آنچه در مغرب سینه داریم بالاے صفحات این مختصر رساله بریزیم
همین قدر عرض میکنیم بخدمت خوانندگان که اینها همه خرافات استند و اگر ما بر مهاب و
حکایت و فقره از کتاب اخلاق محسنی و دیگر کتب از این قبل ایرادے وارد داریم " ثنوی
هفتاد و من کاغذ شود " حکمتهاے که در سید الاخبار نوشته و بنویسند هم در سیات
و تمدن و غیره سر از این قبیل خرافات استند و بر عقلاے جهان معلوم است که مردانی
که از جهان بیداشش اطباء اند بعضی آنکه چیزے در زبان عرب و مقدمات یا ادبیات
عرب دستی دارند نمی توانند حکمت بنویسند و آنکه حکمتے که بوضع امروزه جهان مناسبست
داشته باشند اینها جز آنکه نزد خردمندان خود را خفیف و ذلیل گردانند و بایه ضحک شوند
و یک کارے نمیکند و حکمتهاے اینها فائده و گیرے ندارند بعضے از آن خرافات را
ما اکنون در این رساله درج میکنیم باختصار *

در نمبر (۱) سید الاخبار نوشته " حکمت - بسبب اینکه غیر از معادن علم
و اکثری که تدبیر بدن انسانی است و گفتگو از عوارض ذاتی آدمی شود و علم بطره را موضوع او
بدن حیوانی است جمیع اقسام و انواع در جمیع ابعاد و اقطاع جهان انتشار داده اند که از هر
هر سطح چهار پنج سالے زیاده رحمت نکنند و زیاده از این بگوشتند و عام مراد را از ساقی تقدیر
خود نباشند - با وجودیکه در علم طب فقط شصت علم است که محتاج الیه طبیب است و این
فوائد را اگر ما باین ورقه اخبار بریزیم از قبیل در پاشیدن بکانش است زیرا که احتیاج

تعلیم و تعلم دار و دوزانوته کردن و رنج بردن اے آخر؛

در نمبر ۹، مینوسید ”خواستیم کہ تفصیل از علوم ابدان در این ورقہ ثبت شود مگر نظر باینکہ این علم خود متناہی نماند شریف و محتاج بدرس و تدریس است لهذا از آن اعراض نموده و عملاً بعضی فوائد آن بصرہ برائے الٰہی غیکاریم کہ جمیع دنیوی و عقبوی از ریاسات و سیاسات و مکاسب و فزایع و متاجر و دناغل و محتاج و مصارف و ہمہ امور علوم و معارف موقوف بر ہمین صحت بدن است کہ تکمّل آن مشغول علم طلب است خواه یزمانی باشد خواه مصری خواه انگریزی اے آخر؛

در نمبر ۱۰، مینوسید ”راخ الحکمتہ شرافت علم تا بجدی است کہ ہزار در طبقات دہور ترقیات بنی نوع انسان از ہر صنف و ہر سرخسجہ باین متاع کران شدہ است کہ در عصر سلف ہمہ مردم حتّٰی سلاطین تجبیل اہل علم بمقتوبہ کر وہ اند کہ بمقتد از فضائل و کمالات بدارج ارباب علم افزوده اند و ہموارہ برائے تشوین ایشان البواب مراحم ملوکانہ برچیزہ محصلان کشودہ اند تا بجا یکہ مصروف صنوف ارباب علم را در سلام لہرت یسین وادہ و آنچه پیشتر شود از ادارات و انعامات و اکرامات و خلع فاخرہ بجا ہر زامہرہ علی حسب القراءہ بخشودہ اند اے آخر؛

در نمبر ۱۱، مینوسید ”و از حکمت مدنیہ سیاسیہ ریاسیہ تسویہ و تفسیف در امور و انصاف و اقباب از قول و فعل زور است استعمال این حکمت عملیہ در ہر ملک و دولت ملکہ مہر قوم و قبیلہ و خانہ مایہ رفاه و آسایش اہل آن خواہد بود و پس از حصول رفاه و آسایش تمام ارباب علوم و اصحاب صنایع و بدایع و اہل نزع و نفع و تجار و کسبہ بترقیات گوناگون و معنی آن در نظر ہوشمندان موشکاف و اصناف حکیم نشیان با کفایت آن کہ در مورد ترقی و عفو لجام حکمت منظورہ رحمت آرد و در محل غضب و خطا بواسطہ حکمت کہ منظور است کار را سنجی و خشنونت کمار و اے آخر؛

در نمبر (۱۵) می نویسد - « وحکمت نافعه که موجب شفا و صحت و جمہور از اضر

جذبیۃ اغراض نفسانیہ و مایہ حفظ صحت مزاج ملکوئی امتزاج شخص جلیل القدر انسانیہ است
آن است کہ اولاً اخلاط فاسدہ کسیفہ مغصہ صفات ذمیمہ زدایدہ را کہ عبارت از چہار خلط آن
اول تکثیر و تغیر من کہ از بوش خون فاسدہ است - دوم کسالت و سستی در امور دین و دنیا
کہ عبارت از بجم قفہ است - سوم کنج بودن در فم و تحویل تکلیف خود را بر معاش و معاد
کہ صفراے فاقد الحامد است - چہارم - حلیہ و مکرو و غدارے کہ عبارت از سودا و جامدات
بشریت منفجی طبع و دفع دادہ آن نیز مرکب از چہار جو کہ مرکب دو آن معدل یک خلط
از این اخلاط اربعہ مذکورہ خواهد بود اے آخر »

طبیست و سہم - برابر باب دانشی کہ نظر بر این شمسبات لایینی انما
و این مہملات خالی از مفهوم را ملاحظہ فرمودہ اند و صفحات سید الاخبار پوشیدہ نیست کہ تا
یکچہ اندازہ و مایہ اینہا حکمت استند -

بندہ فقط اشارہ بچند از اینہا نمودم تا انہم بحال اگر اہ چونکہ خواستم تمام این خرافات را
و از چندین شمارہ سراسر در این سالہ درج نسایم و اگر ممکن بود این وہ بیت شمارہ را کہ از
سید الاخبار تاکنون طبع شدہ تمام حکمتہاے انہا را بنویسم و بر ہر حرفے از انہا خود
کیرم آن وقت معلوم میشد خرافات خیالات این عامل اسفارہ - این بیچارہ کہ این
ز رلفت ہاے بدل را در کار گاہ کلا بے مغر خود از مار و پود تفکرات ابلہانہ یافتہ
و این ادویہاے را کہ محض کیا ہاے صحرائے و فاشاک سرازہ استند و تاکنون
تجربہ احدے نرسیدہ حتی ابوعلی سینا و اثرے در وجود انہا نیست در دوامائے
و مانع نجف خود و مجون ساختہ و طبع دفع دادہ نمیداند کہ اہل ملت تاکنون عاری و عریان
بودہ اند و اگر این کونہ لباس ہا در تن کنند ہزار بار بیش از پیش بد شکل و بد صورت
نمایند و تاکنون و بعضی بودہ اند و اگر انیکونہ دوا ہا و معاجین را در استعمال آرند علاج فاسد

به افند میکنند و هر بار بیکار بیکار میمانند و باطنیه آنها مضاعف میشود (اکنون ما را کار می
 نیست به عبارات بے معنی این حکمت ها) (۱) این مرو که میندار خود تمام حکمتها سے
 جهان را در معده دارد و خود ملکت نیست که در این خرافات چه حکمتی هست و بکار برده است
 (۲) این بیچاره که بزور صرف و نحو و شاید چیزی سے هم ادب میخواهد بچند لفظی از مرض
 علاج آرد و به معجون خلط خون فاسد بلغم صفرا زرداب سودا
 بلغم نفخ شیزشت عتاب کل کما در زبان - و چند لفظ دیگر از حکمت - سیات
 تهن من آب آتا بنات هیات تخوم آنچه متوان
 کیمیا - و فلان فلان ظاهر کند بر جمعی از جهل که بیتی من بر دیگر علوم هم دست و پنا
 دست و بلکه بیطو لے دارم نمی فهمد که خود مندان می فهمند که بیچاره در همه جا از بیان اند
 چیزی با خبر بوده و عذر سے آورده و مطلب را را کرده - چنانچه نوشته و خواستیم
 که تفصیلی از علوم ابدان در این ورقه ثبت شود مگر نظر بانک این علم خود تا صلا فنی تشریف
 و محتاج بدرس و تدریس است لهذا از ان اعراض نمودیم " ما می پرسیم که کدام علم فن تشریف
 و محتاج بدرس و تدریس نیست - اگر این مرد مختلط و ماغ دستے در سیکه یا دو یا سه از این علوم
 و فنون داشت خوب بود که بعوض جل معرفت لا طایله همه مختلفه و بے ارتباط رشته یک علم
 را بگیرد و در چند ورقه سید الاخبار چیزی بنویسد تا آن وقت پایه و مایه او را آن فن
 ظاهر شود (۳) این بیچاره خیال کرده است که تفصیل من ظاهر میشود و کسی هم که نیست
 بمن رجوع کند که یا او را معالجه کنم یا علم طب و علوم دیگر را بخواند و زمین بیاموزد (۴)
 حکمت او در آن است که چنان این حکمتها را نوشته که بدین ارتباط و غالی از تحمل توفیق
 و تجبید شخصی را هم کرده که ربع صفحه در حکمت بوده و سه ربع دیگر جل متمرصه و یک صفحه هم مدح
 و ثناء سے آن کس که تحمل یک ورقه از سید الاخبار را بگیرد ۵
 در نمبر (۱۶) حکمت او در اتفاق است میان اتوام و دول و سیکه دو

دو حکایت هم مناسب این حال آورده از قوم حضرت یونس غیره پس بنویسد که در آن
وقت مرد مومن خیر خواه و حکیم کرده کار می مانند و روزنامه سید الاخبار ارشاد ابانسان
گفت اے آخر پس از آن مدفواید دوستی دولت ایران و دولت فرنگستان بنویسد
که کمتر آنها کشودن رود کار دن است و میگوید خداوند که منافع دین و دین علیّه این کار است
هر دو دولت چه قدر با هم میسر است پس از آن یک سر یک بسیار خوبی میدهند و آن این است
که دو حزب است از کهنه خیر خواهی این ریاست حمید را آباد فرخنده بنیاد را میسر
را بنویسیم - چه قدر حزب و مرغوب و مطلوب است که بندگان سپهر نشان عالم یعنی حضرت
حضور پر نور دام ظلّه العالی با او یک دولت و شکست قاهره یعنی ملک ایران راه در لطف
و انصاف غلط برسانند بر آنکه این همه فوائد کلمه که از حسن معاشرت و موافقت حاصل
است دریافت اهل دکن کرد و که اگر بچون اندازین طرز دوستی در این میان اتفاق نشود
چه تجارت با مایه قوی پاکیه که از ایران در این سامان صد برابر زیاده از اهل ادرینجا با میسند (این لفظ
معلوم نیست چه بوده است) و اقل فواید این عمل این است که اگر کسی از فقر اے رعایا اے
این و بار خواجه از اقامت شریفه عهد و تحفه ایران بویشد یا از هر شربت از شربت اے آنجا نبو شد
در کمال سهولت و آسانی برایش ممکن خواهد شد +

بعد میگوید - "اما از جانب منی البجوانب علی حضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه اسلام نیا
ملایک سپاه اقدس شهریار اے خلد الله ملکه و نسبت بریاست حمید را آباد فرخنده بنیاد و اهل
دوستی و داد و در یک سال قبل شده است که فرمان مهر لمان مبارک و مخصوص تقریب
رفت و فحامت انتاب آقا محمد علی شوستری بسفارت و در حمید را آباد و غر صدور یافته که نگار
الحق کلید کنجیه محبت و مودت است" +

سی ام - معلوم نیست که این خودمندان ما بنکاسیکه این غزافات
حکمت آئین را تحریر میفرمایند بنک بخورند یا چو بس میکنند - بچاره ما ابد امید اندازد

شروع میکنند و کجی اننتی میازند و چه غرضی در نظر دارند۔ حالاً ما ملاحظہ میکنیم آنچه را کہ در این حکمت درج است۔

(۱) باید دانست کہ آن بیچارہ کہ مالک و مدیر قسم میکند خود را در رسیدہ الاخبار تارہ از ایران آمدہ و از بجائے اطلاع ندادن مثل بسیار کہ سی سال است در ان ملک بودہ و نولیندہ این حکمت ہائیدی است (اگر سید باشند) شومتری۔

(۲) این بیچارہ و کرد و یا دیگر مانند او یغیور نمیدانند کہ در کشور و در کار دن فائدہ ہست برائے دولت یا نیست و در صورتی کہ سوئے دانستہ باشند زیانے ہم دارد و این فقط بحقیقت تجارت بلکہ عمدہ بحقیقت ملتیک۔ بے التبتہ دانستن این چیز ہا کار طالب تداریس بلکہ کار اصناف دیگر است۔

(۳) این بیچارہ نمیدانند کہ حضور حیدر آباد بآولیا دولت ایران ابداً نمیتواند راہ در بط داشتہ باشند بلکہ با توسل ایران ہم اگر محض سلام علیک و خط و خطوط داشتہ باشند نہ مبنی بر حکومت و ملتیک بلکہ محض خانگی شخصیتہ بدون اجازت حکومت ہند نمی تواند داشت و گاہ اجازتش نخواہند داد و کار بجائے نازک ہم میکنند اگر در ان تاکید و اصرار نشود۔

(۴) در حیدر آباد و خیل دوسد ایرانی ہستند کہ البتہ آقا محمد علی شومتری کہ سفیر ایران است بہتر از نا سیداند۔ از این دوسد یک پنجاہ سید و آخوند و کلاش و از جملہ یار اسبابان کر بلا و بغداد میباشند و باقی تجارت را بایہ و قوی پایہ ہستند کہ از انہا بعضی را ما دیدہ ایم کہ گاہ یک لقمہ زیر نعل دارند کہ در آن یک دو طاقت و تنا ویزی است و بندرت یک طاقت حسین فلی خانی یک چند دانہ و تخمین و یک چند طاقتہ پارچہ سورتے و بر دیگ و اجناس دیگر سے ہندی و خیل منسی ہم بغداد سے۔

بعضی دیگر بہت قسم تسبیح کلفت و بار یک بگردن آویختہ و چند انگشتر عقیق و سلیمانے و غیر وزہ و دیگر سنگا سے سلاخی و ہمہ کم بہا و یکے و شمشیر یا خنجر زنگ خورہ و یکے دو

تبیح عقیق و کربا و یک جفت کفش عربی و چند کلاه رومی و ازین قبیل چیزها هم در دست دارند و بعضی دیگر شربت فروش اند و لیکن اگر چه فقراست حیدر آباد را ممکن است که از هر گونه شربت های ایرانی نبوشند چرا که همه را از شکر ترنج درست میکنند و لوازان آتش و البسته نمی پوشند چرا که بسیار گران اند و فقرا حیدر آباد نه فقط شربت های ایران را میخورد بلکه طویات ایران هم بشک بدی را درست کرده و در ظرف می کنند و بر می گذارند و در کوچه و بازار میگردند و با وارش فروشان دارند و بویژه کی داری بویژه کی داری (یعنی لیش پیر و ریش پیر مرد)

(۵) سفیر بجا رژه ماراد حیدر آباد اصدای اعتدالی نشان ندارد و جرفه ای از اهل خودش که کاهکاسه بمکانش میروند و شناسانش میدهند که نه چای دارد و نه قلیان و بسیار است که در آن جایک شربت فروشی بجدال می افتد با آقا میرزا شاکر طهرانی که سبکی از اعظم کبار و از خاندان عالی شان است که جز التوبرکسی می نشینی و من باید بر زمین نشنم و اینها همه مانند بنده و حکمت نویس سید الاخبار آزاداند +

اول قدم در راه مقصود

ما اکنون به افقیم در شاه را مطلب خود و نسکن هنوز سافات بعیده است تا که بمنزل مقصود برسیم همین قدر است که این آغاز و ابتداست آن طریق است و در این طریق چندین مقامات را می بینیم و سیر کنیم تا برسیم بمنزل - این بنده فقیر میرزا استعمیل در دبی و در محرم میرزا ابراهیم ساغر اصفهانی که کاسبی نام خود را از کسب و از جهانیان پوشیده و مخفی نمیداردم خود را اوقات خاصه و بنا بمقتضیات خاصه زمانیه و قبیله چندین سال است که بهر سبب که دوست و دشمن نسبت بمن بدین و بهر دین و آیین و وضع و طریق که بر من حمل کنند و کمان بر بند چرخ را در اخبار و در سالنامه نوشته ام در وضع و حالت و غالباً در قدم اهل ملت خود و عمو و اهل ملک خود و خصوصاً و بر نعم خود و محض از روی خیر خواهی و

نیز عم دشمنان محض از روی خصومت و بیدینی و انشال اینها - مگر نوشته ام و بنویسم و از
 احدی پروائی ندارم خواه در آن سود بد بیکران برسد یا زیان من بخورم - و چون قریب سی
 سال است که در این ملک هر چه بر سرم آمده و رفته و بهر حال که بوده ام شکیب و روزه خود را
 در ملاحظه احوال جهانیان و در مطالعه ترقی عالمیان و تشرل و کسب مسلمانان بوده و آن
 فراغت نداشته ام لهذا اندک چیز به هم از جهان اخذ کرده ام و میدانم - و قبل از آنکه بهر
 مطلب رویم باید دانست که در این اوقات معینان بسیار بخصومت بنده برخاستند و
 سجد اند بهم سپهر انداختند و چون دیکر را در مقابل من نیافتند دشمنان من خوشی علی
 شوستری که در این شهر خلد بنیان ارسله و زبان و جالیوس فاضل و کامل دوران آنهاست
 تحریک کردند مگر که چیز به در جواب من ننویسد و این مرد بیج و دیوانه فرصت نمی یافت تا آنکه در
 یافت و چیز به در جواب من نوشت و این فقره در اینجا باشد تا در محل خود ذکر شود *

سبب جریان نشر اخبار

آقای میرزا زین العابدین صاحب نامی شیرازی که اکنون تهم استند در الطبع سکر و عالی
 حیدر آباد بلا خطاط چند که از آنجمله یکی این است که بر او زرنه دارند جوان از ایران ^{نشر}
 آورده و بیکار است بتعلی اشتغال داشته باشد اراده نموده که اخباری در این شهر جاری
 سازند و لے کس را نیافتند که بعضی مطالب اخبار را و بخصوص مطالب و مضامین روزنامه
 انگیزی را با آنها برساند و آن طوریکه شایسته است - لهذا او زرنه چند کس باتفاق
 آمدند در منزل بنده و اظهار نمودند که این اخبار را ما جاری میکنیم شما نیز در آن شریک باشید -
 یعنی ملک نماید و لے یک نشر نمودند که بنده بسیار سخت یعنی حق ننویسم در حق اهل وطن

و قوم خود و بنده نیز این معنی را قبول کردم *

بنده بجهت نهایت خشم که حالا دیگر روزنامه درست بنده موجود است و بهر

چیزے از خیالات خود را در آن درج میکنم برائے بهتری ملک خود و مطالب بسیار است و از
 روز نامجات انگریزی گرفته ترجمه مینمایم که موجب ترقی اهل ملک من باشد و لے غافل ازین
 بودم که جناب اعظم الحکما کے زمان را هم گنجا ایند حکمت بنویسد برائے سید الاخبار و نیز حرکت
 اصلاح بدین روشجات بنده را مضائقه نبود اگر اصلاح میدهد اند در امکا یعنی الفاظ یا
 عبارات آنها خیر ازین هم بالاتر بود - اشتها اخبار را که بنده مانند عودسی کلفزار نوشته بودم
 فوراً بنزدیک حکیم الممالک بردند و چند جا بے چهره آنرا آبله کون ساخت و وصلها ناچیز نک بلکا
 زیبا بے آن رفو کرد - اگر چه از منصفی بسیار بخجده خاطر شدم که مرد لے طلبه مدرسه که ابد
 از عالم اطلاق ندارد تصرف در نوشتجات بنده کند که سر اسرار آنها را وضع دیکر و اساس فکر است و لے
 خاموش ماند و کفتم این اشتها است و چندان پیچیدار در روز دیگر و روز دیگر و روز دیگر
 ملاحظه کردم که هر مضمونی را که من بخون جگر نوشتم در امور ملتیه کیه جهان در یک جا چندین
 یا نیم صفت از آن مفقود است و در جا دیکر حدیثی درج است و در جا بے دیکر عبارت دیکر و لے
 بنیزه و بے موقع و در جا دیکر حکایتی بی اصل در بے تحقیقت از زمان بنی اسرائیل یاد و لے
 شاه سلطان حسین و از این گونه حکایات محلی که در واقع افسانهائی بے اصل اند و کتب ما
 بر استندار آنها درج استند - یکے دو مضامین بنده را بے ادب و درج نکردند و بلکه بر آنها خندیدند
 آخر هم عوام الناس و مردمان بد افش است که هر چه را نمی فهمند یا بر آن خورده میگیرند یا خنده
 میزنند یا دشنام میگویند - گذشته از اینها دو بخش سید الاخبار را پیوسته پر کردند از حکمتها بے
 جا بلان و طرافتها بے اطمینان و ترفیع و تزیین بیجا از خود و زبان خود و مراسلات بنیزه و ترفیع
 زبان پارسی و قدامت آن که ابد از قدامت و اصل و نسب آن خبر بے ندارند جز آن که
 در یک تاریخ بے اصلی نوشته است که پارس پسر حسین بود و حسین پسر حسین و ما حسین پسر سوم
 و سوم پسر فرنگ و فرنگ پسر زکبار و زکبار پسر زک و اصلشان شمش تند بروج نبی - پس خجده
 را بر سر قدامت این زبان با مردم تنازع داشتند و چند بے دیکر با اخبار با حمید را با و لے

پس با ادوکیٹ آف ایندیا دار انجملہ وقتی ہم با آذا در جواب کا اہلانہ کہ دادہ اند مختلف
 اخبار و مختلف اشخاص خودندان میداند عیب و ہنر آنہا را و ضرورتے ندارد کہ ما بنیم
 چنانچہ اشارہ شدہ کیے از جوابا ہائے کہ دادہ بودند جواب ادوکیٹ آف ایندیا
 بود کہ در انگریزی طبع میشود۔ باید دانست کہ حکیم سرایا بلماہت و دانشمند یا سر سفاہت انجملہ
 از پیرا و استادانت در این جواب و جواب آزا و بر صفحہ قرطاس کجیت۔ ابتدا بندہ گفتیم
 کہ جواب این مضمون را شخصے باید بنویسید در اخبار سے انگریزی و بطور انگریزی این خرافات
 جواب ادوکیٹ شود و بیچ فائدہ در آن تترتب نیست از بندہ نشیند و مشت خود را باز کردند
 مثلاً بنویسید "یک نشاطر بانبا دار الخلانہ طہران امروز در تہذیب الاخلاق و ماعیات آداب
 و پاکیزہ روزگار سے لطافت منشی از شاہزادگان دیکر دیار با فرق بسیار بدرجات تفاوت
 بین دارد" (۱) اینکہ این دروغ محض بہت و معلوم نیست کہ چرا این بزرگوار این کمالات
 خاص نسبت دادہ است بہ نانو کے دار الخلافہ منجھ بہت نسبت دید بدیکر پتہ و ران و سادات
 و علما و بزرگان شوستر کہ قلم مردم حیدر آباد بعضے از آنہا را در این شہر ملاحظہ کنند (۲) این کہ
 این جناب خود تہذیب اخلاق و معنی آنرا انبیا راند و (۳) اینکہ در ہر ملکہ یک نوع
 تہذیب اخلاقی ہست و مراد آن مردانست و این جواب او نشد بلکہ جواب او چیز دیکر بود
 پس بنویسید "و مشہور است و معروف ہرزدیک و دور کہ شاعر انجا میز کاظم والدہ یک
 اطاق نشین خود مبالغہ کزاف تجریر طلا و لاجور و چنان آراستہ بود کہ ہمیشہ فرستش از کل
 دور و دیوار شش رنگ آمینہ حلب در کمال تجل بود اے آخر" (۱) اینکہ انہم دروغ
 محض ہست کہ میرزا کاظم والدہ را اہل ہمہ جاینا غنڈ و میناسند و احوال او را شنیدہ اند
 (۲) این چیز بالنسبتی بہ تہذیب اخلاق ندارد۔ (۳) اینکہ از یک کل ببارنشد و نہ ہم
 صد سال پیش از این یک چنین شخصے بودہ است و حکایت ہمدی خان شقاقی را
 چرا بیان نہ کردی کہ گفتنکے پوشیدہ و مبکان والدہ دار و شد و در ملک ۹۹۹ ہمدی خان یافت

میشوند امروزی ولی یک والد دیگرے یافت نمیشود و رسم ، اینکه انہم جواب آن سکتہ نشد۔
 پس توفیق بجا بسیار لے اہل ایران کردہ اند و ہمہ را از ادنی ناس چنانچہ میگوید متھے
 کفش دوزان بنطافتنے در خانہ داری و پاکیزہ روزگارے میکند ارنکہ شل زد تمام عقلان
 اہالی رومے زمین اند ، این بچارہ ابلہ گویا بامردم شوستر سخن میگوید یا بشخصے از اہل
 جلفاے اصفہان کہ مخالف تمام احوال اوست ۔ البستہ کسانے کہ آن جواب را دیدند
 بخاطر دارند کہ چہ تمہاتی بر صفحہ سید الاخبار ریختہ و مخالفہ خوفاتے را بر آن بختہ کہ میگوید
 و در ہر خانہ کہ از خانہاے اونا رعیت و کاسب با پنجا شے شجرہ باشجار منمرہ پچ کردہ و قریب
 داوہ و کل کار یہاں بکار نک و حوض آب و فوار ہاے و آبشار ہاے و رشک روم و فرنگ
 و پردہ ہا و دروازہ ہا چہ از حویر و چہ از دیبا و استبرق و فرشہاے بشمین از قبل نہ ہاے
 تفتی و فرشہاے زربفتی و قالین ہاے رشک آباد و نا اینی و فسلان فلان و فلان آفر
 (۱) خوب بود کہ این بچارہ میکند اشت کہ دیگران توفیق کنند این نقش و نگار را و خود را پاک
 زشت خود شرمند بود (۲) ابد از تاپو و زردبان و کلک و دیزی و ظروف کاشی
 و ملکی و گالہ و کج بیل و پیہ دان کلچہ پوستی و بسیک از این قبیل اشیا کہ از زمان کیوٹ
 استند ذکرے نکردہ و نیز ذکرے نمودہ است کہ تمام اسباب تجل و شکوہ و لطافت و ظرافت
 و نفعت و خواب و اکل و شرب و ایلزم زندگانی اہل ملکش از ملک فرنگ است یا متعلقا
 ملک فرنگ (۳) عبارت را باید ملاحظہ نمود کہ حوض آب و فوار ہاے و آبشار ہاے
 را رشک روم و فرنگ نمودہ (۴) آخر اینہا جواب آن سکتہ نشد۔ پس انہا حالانشر
 مینرند و جواب لاجابی میدہد و میگوید۔

معلوم شد کہ نہ از بادشاہے جزے و نہ از تہذیب با اثرے بکودہ
 لاکن حق دارند طباعے کہ ہمیشہ عادت تجارت داشتند و خاصہ آن طباع و افرجہ
 این است کہ شاجر یا سلمہ بمجاہ منفعت بخند و اگر از قبیل تاریخی بعد از ہزار ہا قرن بعد از حضرت

همان ارشدان شود صرف براسے نمودن که شاید بشری پیدا کنند آن تملع با سلمه را
از قبیل کیه بندی کمال احتیاط عرصه دهند الے آخر، الغرض این خرافات را که مردوخوند
نثر منده میشود جواب آن مسئله نوشته است شخصی که سیکو بدین امر و زاکر نه در ایران
اقلا در حیدرآباد قطب داره خود ندیم دے ظاہر میازد که قطب دایره سفاهت و بلاست
است۔ آخر از همه میگوید ”از کجا معلوم که همان دارانیکه تا امروز سوختن کل قالینے
را در نظر دارند براسے آن چند دینارے که در زمانی صرف شده باشد حکمران کل نژده با
این پیچاره که از خوف و باد و در واقع از خفت نقل سالهاے دراز است از شهر فراموده در
خیل بسیر میبرد از ترس غرائیل که زوجه و یک پسرش از قهر طانیش برده روزگارے
است در طویل روزگار میکند راند و اکنون که والده اش هم مرحوم شدند البتہ در کلشن بشیر
برود آن هم در محبت منشی از عیبها گوش خوار یا ملازمان حبشی یا کد باسے نثر و ترجمه و کلام
و کالمین یا خیر جمعی از شریعت فروشان چه خبردار و از آداب معاشرت خلق جهان و آنکه
سلاطین عالیشان۔

(۱) این خطرا فحشے نوشتہ کہ ابتداً بیک قوم با حکومت و سلاطین نادر و تخیل که
هندوستانی باشند و جواب او این خرافات نیست و با جواب دهنده نه خبر از حالت سلاطین
آن ملک دارد و نه خبر از حالت تجارشان و ۳، با که امیدواریم این جبر با همه یا از رے
غرض نوشته شده باشد یا از نوادانی و اگر در این سفر که شاه ماسک فرنگ رفته کسے
از انیکونه خبر یا نوشتہ بشیک از رے غرض بوده۔ و لیکن بشیک این شخص جوابد
با آنمه فضل و کمالے که خود نسبت بخود میداد اگر در مجلسے وارد شود از غیر قوم خود چندین
ایرادر و حرکات او سیکو بدین خبر آنکه او را معاف میدارند که نادان است از وضع معاشرت
آن قوم و آنکسے که چندان نشانی نیست او را و لازمے شان او افتاده که طرز معاشرت
غیر نداند۔ و الے اگر خدا نخواسته یکے از آن اعمال و حرکات از نقل با و نشاے برآورد

”زاقلمی باقلیم رسانند“ و از و عذر پذیرفته نیست چرا که با او کسانے همراه اند که البته از وضع و طریقه و طرز معاشرت اقوام خارجه خبر دارند و باید خبردار باشند و باید پادشاه خود را بیا موزند چرا که در این امور هم خدا نخواستہ خائف باشند که سر نشان برود و زبانشان را از قفا برآرند۔

(۴) اگر اجبارت نباشد بنده عرض میکنم که تہذیب و اخلاق در ہر ملکہ قسم غامبیست فرضاً در ایران زن و کنیز چندان قوتے ندارند و خود ملوک آنها در تحت یک حکم واقع اند و عورت ہر زنے تا زمانے است کہ شوہر او اور اخوت می نند اگر چه کنیز زن کے باشند کہ زردادہ خریدہ است اور ایا آنکہ دختر کفش دوزی بودہ اور اسو کے حرم خود ستہ و آن ہم در مقامات خاصتی نہ بطور عموم چنانچہ در مجلس روضہ یا مسجد و اینگونه مقامات کہ زنان مسلمانان را اجازت است بروند پنیہ دوز و تالار شستہ وزن فلان امیر یا وزیر یا عالم و فاضل روے زمین و خود بالا مصالحہ قدر و منزلتے ندارد و این اذن است کہ این مرد و خود و عوے میکنند کہ تمام علم اولین و آخرین را در سینہ دارد و لے یک زن در خانہ اہلیت کہ الف بار خواندن باشد۔ در ملک فرنگ رسم است کہ مقامات عالیہ برائے زنان است و کسی ہا ہمہ برائے زنان است و اگر فرضاً مردے کہ حاکم باشد بر کسی نشستہ وزن فرستہ باشی یا داروغہ داخل مجلس میشود کہ درجہ شوہر ش پنج یا شش یا دہ درجہ فروتر از حاکم است حاکم باید فوراً از جا خود برخیزد و کرسی خود را بآورد امیر المور لہ دسالہ جہشی از اینگونه زنان یا فروتر از این درجات مثل سترپ و سرنگ بکمال احترام خم میشد و پذیرائی میکرد و این رسم تمام اہل فرنگ است و کسانے کہ در اینگونه مجالس یک بار یا دو بار نشستہ اند باید بدانند و لیکن این رسوم و کردار ہا از این رسوم رالبتہ شاطر نانہا ہائے طہران و کفش دوزہن و ملاک مدرسہ نمیدانند و لیکن من از این قد بیشتر تجا ز نمے کنم

زیرا که این دگر در با از قبیل این ملها و اطامین مسلمانان خواهند خداند - چون بهر حال
 و اطامین مسلمانان میخوانند این مرد اندامیکویم که چرا در ملک او از براسه یک چنین
 زنا نرفته فراتر چوب بر سر مردم میزند که قفسه االبهار کم قفسه االبهار کم دیک کینز کے
 از قحطی زدگان حیدر آباد را که پسرش خواص خود قرار داده و خدا سیدانند که از پشت
 و بطن که باشد اگر بگردن رود و خودش مردم و حاضرین مجلس را بر کتار میکند - و در نزد این
 بزرگوار هم آن چوب زن فراتر بنا جویمت زنی دهم از نظر انداختن و بگردن
 کردن همان زن را بکمال مذلت تندیب میخوانند و اعمال دیگران را تندیب نمی
 شمارند

بے جواب این مسئلہ فقط دو کلمہ بود و جواب معقول کہ ہمہ خلق و خود انگریزان
 پسند کنند و در زبان انگریزی نوشتہ شود و بے فویدہ نباید خود بے خبر از
 جهان باشد و از نوشتہ خود ظاہر سازد کہ اینها قوسے مستند بے تندیب و رعیت
 قایلین را در میان سلطان داخل تندیب نمی شمارند و بے پروا ہستند از اینکونہ
 چیز را - عیب کار این است کہ در میان ما مردم ہر را ہی بدست یک را ہمارا خاص
 نیست و وضع ہر شئی در غیر موضوع کہ خود است - مثلاً طلبہ مدرسہ را چہ بابتیکہ جواب
 اینکونہ مطالب را بنویسد و مال آنکہ گاہی در عرش یکے از اہل آن قوم را کہ ذمہ انہا یکونہ
 و جواب انہا را سے فویدہ ندیدہ و با او معاشرت نکردہ و ابد از وضع و طریقہ آن ہا
 اطلاع ندارد و بدتر از ہمہ این است کہ کسانی کہ اینکونہ اشخاص را یکبارہ بوجہ ترشتن
 اینکونہ مطالب خوش سے شوند و جفتہ بر افلاک میزنند و از دم خود فندوق سے شکنند
 کہ جواب فلان اخبار و فلان کس را دادند و عقیدہ اند کہ بیچارہ ہفت خود را باز کردہ اند

و تفتے از اوقات در اخبار دیدہ شد کہ در بمبئی بنا بودہ است کہ اہل ایران
 مدرسہ برپا کنند گو یا بوضع مدرسہ انگریزی و شخصی خربوزہ فروش در مخالفت آن در

تحریر کا محکمان آن کہ شاید شخصے اصفہانی ہم بود چیزے نوشتہ بود و اذل بندہ خود
 ویدم وراخبار و بعد کتابچہ مذکور بدستم افتاد و چیزے در آن باب نوشتہم - ابتدا
 بطور واقع و بدون غرض و از روی احساس قلبی مدح کفۃ بودم از کسانے کہ بانی
 آن کار شدہ بودند و بعد رسالہ آن مرد با ذکر راز و سے نوشتہ نمودم بوضع جہان
 امروزہ - باز این مضمون را بر گرفتہ نزد این مرد سفید دینا دار بر دند و آنچه در تعریف مکتوبین
 آن مدرسہ بود بحال خود گذار شدہ بود و دم و قبح بسیار از آن مرد اصفہانی کفۃ و اورا
 ملعون و مردود و ساختہ بود

آیا اینہا ہمہ مقدمات بود و اصل مطلب بندہ بر جوابی بود کہ در خصوص آزادی
 نوشتہ بودند کہ در اخبار سے موصوم بہ آزاد و بیج بود - باید دانست کہ این امر کا سبب
 پوشیدہ و مخفی نہانہ و نخواہد ماند و بندہ کہسے غیثم کہ امروز در این ملک و روز سے اگر اتفاقاً
 افتد در ایران یا جاہ سے دیگر سے از ضرب و شتم و دشنام و بلکہ از تیغ و تبر و توپ و تفنگ
 اندیشہ داشتہ باشم ہر سے آنچہ می نویسم و حق سے نویسم کہ کوش حق نبوش نہانند
 و حق ہذا حق بعضی از اعمال و کرد و کردار ادانی تلخ و ناگوار آید - و بندہ را سالماست کہ
 عادت این است و سے نویسم ہر چہ بجاہ ام آید و لے نہ در حق یک شخص واحد و شخاص
 و فرقہ مخصوص بلکہ در حق مسلمانان عموماً بنابر این در آن اخبار آزاد و چیز سے بیج بود
 منسوب بمواجبہ سے کزاف چاکر ان حکومت حیدرآباد و بندہ ارادہ کردم کہ قطع چیز سے
 و در خصوص آزادی بنویسم بجاہ آزاد کہ آیا آزاد است و بندہ کا ہے آنرا ندیدہ بودم
 فلم برگرفتہ ابتدا بیانے نمودہ بودم و در آزادی و عدم آن مد مالک مشرقیہ سینے
 سائے مالک مشرقیہ کہ متعلق بمالک و طوائف نہمارا ہستند و جہات آن عدم باین
 نحو کہ ہر چہ ترقی بنی آدم مطلقاً خوشی و بہبود جہان عموماً وابستہ است ہمین حالت آزادی
 و وجود آن مع ذلک در سائر مالک ایشیا ہر دو اسم در ہم آن حکم غلط و کیمیا دار و دوسم

کہ امر و زام سے ازان موجود است نشانی از ویر کے معلوم نیست۔ دوصد و شصت
 سیلیان یعنی بیست و شش کروڑ خلق اردو در ملک ہند آزاد استند بنایت در افنت
 و رحمت و فضل و فرستہ خوئے و ملک سیرتی قوم انگلیش و لیکن نہ فقط قدر آزا احد
 نمیداند بلکہ معنی آزا نیز کے نمیداند و خصوصاً در جاہا و ریاستہا کہ بنجا مستقیم در تحت حکومت
 شاہراکان و راجکان پوسے و ہندی استند۔ از انجملہ شلا حیدر آباد است کہ در آن
 دہ سیلیان خلق آزادند اعلا و ادنی و لے اعلا و ادنا آزاد استند در ہر کوہ فعلی کہ تیج
 باشد و مقید و عید و عیدند در انجہ کہ نیک باشد و یک شخص واحد را چندان آزاد
 نیکنے بعیم و نمیدانیم کہ در یکے از امور حکومت ایرادے بگیرد و سنخے بگوید و حال آنکہ
 حرفہ تختین آزادی وضع شدہ بہت براے ہمین کار و شرط اول آزادی ہمین بہت
 کہ در کار ہاے خلاف رسم جهان و قانون حکومت ایراد گیرند و خودہ گیرند۔ وجود
 این آزادی را در ممالک نصار و عدم آزا در ممالک غیر نصار اسباب وجہا
 است خاص بتجلی ضد یکدیگر۔ تمثالامی نویسیم کہ اگر از این اخبار ہاے موعود انگلند
 ردی ہم رفتہ در ہر روزے یک سیلیان پارچہ از طبع بر آید تا شام یکے از آنا باقی
 نخواہد ماند و اگر مطلب تازہ و فضا در پالمال کزت“ درج شود تا شام آرزو پنج پڑہ
 طبع مے شود و بختل کہ قیمت آن از دو یا چار پنس میرسد بیک و دو شلنگ و افس
 پالمال کزت را مردم برہم میکنند و در و پنجرہ و شیشہ ہاے آنہا خورد میکنند و از یکدیگر
 آن کا عذر امیر بایند و این حال برخلاف بہت در ممالک مشرق کہ اگر اخبارے
 فقط پچار صد پارچہ در ہفتہ از آن از طبع بر آید باید از چار صد کس توفیر و توصیف
 باشد و پرباشد از آن خزانہ کہ اہل آن زمین از پنجرہ ارسال پیشتر متاد آہنا بژودہ
 اند و شوق و ذوق آہنا را دارند تا خریدار ہم برساند آن اخبار۔ چنانچہ از این نقل
 استند سچا را اخبارے کہ اکنون در حیدر آباد طبع مے شوند کہ اگر کاغذ سادہ

یک پارچه آنها را بر خود منده بدهند و بخصوص بنده بهتر از آن است که حد من آنها را هنگامیکه طبع شده اند زیرا که هر که بتواند اخبار انگیزی را بخواند گاهی در تمام عمرش اتفاق نخواهد افتاد که میل و رغبت کند بدیدن اخبار را که بوسه داین نه از روی بیداری است و بوسه تعقیب بلکه بجهت آن است که هیچ خبر مفیدی در اخبار را بوسه یافت نمیشود و حال آنکه یک اخبار منفعت دار انگیزیست برابراخبار را بوسه مطلب دارد و ربع آن قیمت و خرج آن است - البته بعضی از ملازمین ریاست حیدرآباد را بنده میدانم که سه چهارم جن از اخبار را بوسه و انگیزی را می طلبند محض بر آنکه ببنده در درج و قبح آنها چه درج است در آنها :

الغرض مدیر آزاد را نوشتیم که اگر واقعا آزاد استی مرا مطالب بسیار است منسوب به حیدرآباد اگر نخواهی گاه و بیکاه برایت چیزی بنویسم - در این مرقه نخستین چنانچه رسم و قایم کاران است نام خود را بنا بر مصلحت نوشته نوشتیم و همین قدر نوشتم که اگر اخبار شما و اداره سید الاخبار برسد بنده در آنجا ملاحظه خواهم نمود - این بزرگوار هم بموجبی که رسم مدیران اخبار است که تا نام نویسنده را ندانند مطلبی را درج در اخبار نمیکند و آنکه هنگامیکه آزاد نباشند بخواهند مستقیم بهمتم سید الاخبار نوشت که کاغذی از سکنده آباد رسید و نویسنده اش معلوم نیست - جواب او را نوشتند بانه نوشتند در منفعت دیگر مراسله بنده در اخبار آزاد درج شد و با اداره سید الاخبار رسید - متعلقان سید الاخبار شادی گمان سوار شده بدلت سراسر علی شوشتری رفتند که جواب آنرا بنویسد اینها -

دعا بخمال آنکه در انظار هواخواهی ریاست و بد کوئی بد کوئیان فرموده ایشان از ریاست حیدرآباد بازار اخبار خود را کرم میکنند و

۲) بتعریف و مع و ثنائی اشخاص چند سراسر آنها را بر آن میدارند که چند پارچه

از این اخبار را شرمی شنوند - سید علی شوشتری - (۱) باین خیال که نصیحت
 و علم خود را بر جمعی از قبیل خودش عاملان اسفار یا جاہلان بازار ظاہر سازد (۲) دیندار
 و شریعت مآبی و تقلید و پابندی خود را بدین خود ظاہر سازد (۳) پایہ دنیا داری
 خود را استحکام دهد کہ در حیدر آباد خلل یافته است از عدم اقتدار و استیلا
 خاندان سالار جنگ (۴) دناست و ضایعت جلی و باطنی خود را برز و بد
 (۵) عقدہ دیرینہ دل پر کینہ خود را بر گرد کہ همواره ارادہ داشت جوابی بنویسد
 در مخالفت و مقابل بنده و بخصوص در این وقت کہ فرست خوبی ہم در دست آورد
 کہ نام بنده در اخبار آزاد درج نشده بود - و لے این بے چارہ پیرزن خسرو سوار
 بنده را خود و پشت کرے چند لفظی عربی کمان کرد مرد میدان تمندان میدان گفت
 و گذار است و یلان سر کہ کلینک روزگار و لند قلم بر گرفت و یک صفحہ نیم سید الاخبار
 کہ برابر املو ساخت از دشنام یعنی با اعتقاد خودش خوان پیر اموش در جواب
 آزاد و در مطلب آزادی - اکنون بعضی از فقرات اورا اینجا نقل مے کنیم و
 جواب میگوئیم +

قال - " و لک فی القصص حیات یا اولوالالباب "

سی و یکم - ۱ قبول - بر خردندان ظاہر میشود از این عبارت کہ تمام
 اولوالالباب را بگردش ریش است از نوک خامہ بنده ولیکن این شخص اخیر بودہ است
 کہ بمیدان قدم نہادہ و امیدوار است کہ قصاص کند بنده را و لے من ملطف خدا
 و براعتاد و پشت کرے حق و صداقت امیدوارم کہ این خسرو سوار را ہم از میدان
 ہزیمت و ہم +

قال - " آنا و اچار حرف است ہر یکے از دیگرے منفصل خاک
 بر مرآنا و کہ در ترکیب حرفے آتش ہم ہیات اجتماعیہ کہ باعث خیرات و بہرہ "

عالم و عالمیان است ندارد بیچاره از آزادی بیخبر لفظ آزادی شنیده و بغیر نفهمیده
 آنکه آزادی را مدوح دانسته اند مرادشان تسویه نصیحتی است که عبارت از عدالت
 محضه باشد که اگر را کے از جو لائے از برائے متعبدین بعبودیت هیات اجتماع
 مل و خل بکار آید آنرا از واخذ نموده دست رد بسینه اوز زنند و اورا بسبب عدم
 قابلیت ظاهرے از بیکایکان نشمارند

سی و دوم - اقول - تمام مضمون این بیچاره از همین قبل است
 که بزیرکان و خودسندان می اند جواب بنده نیست - و دیگر آنکه این بیچاره فلک
 زده چون خود عبارت نوشتهجات بنده را نفهمیده و بخیل که کاسه از آن سبک
 و سیاق عبارات بکوشش نه رسیده بغیر از همین الفاظ بمعنی عربی لهذا آن
 چیزے را که مراد من همانا تسویه نصیحتی است که عبارت از عدالت محضه باشد نفهمیده
 و بخیانتی که داشته تجاوزا احتمال فرموده - و لیکن خوب است که شخصی که این
 عبارت را خوانده برود و از و سوال کند که عدالت محضه یعنی چه بیان کن -
 بیشک عدالت محضه او همانا خرافات است که خواجہ نصیر طوسی و دیگران نوشته
 اند و امر و زکے آنها را قبول ندارد - و لیکن بنده با و از بلندے گویم و زیرا
 مردم بلغاے اصفهان که مراد بنده از آزادی همان است که در پاسے میران
 معدلت یعنی عدالت محضه این طبلیل القدر را که سے آرند که از قرار یک بر سر زبان
 تمام ایرانیان حیدر آباد و دیگران نیز هست همان عمل از سر زده که از فرط پوشتن
 سر میزند اگر ثابت شد همان سزا را با و بدهند که بآنها میدهند و باید در شرع یا عرف
 بدهند و در محکمہ قضایا که فی المثل داخل شود در مقدمه که مدعی او یا کو د کشته
 یا یهودی باشد هر دو یکو سے یکدیکر بایستند و یکدیکر بجاقت نکو نند که بمعنی فرموده
 القائلون لعدو الطائفون لے زیرا که اگر فرمان خدا بجا سے آرند ملاحظه قول

پیغمبر را نباید بکنند چرا که پیغمبر هم خود در تحت همان حکم واقع بود۔ و آنچه بنده را جزا خوانده و بے قابلیت و از بیگانگان اینها را بنده چندان اعتنا سے ندارم و کسانے که میخواهند این اوراق را خود تمیز خواهند داد۔

قال۔ دو حالا آیدیم بر سر مطلب این بیچاره ما فهم لم لیقل که از جسته کرسکه و برنگی ماتحت دون همتان نجیل را به آزادی بر سر خود می نند لیکن باز هم خجسته باید و نویسه که شاید بر اے اودست بهم نمی دهد که لقمه نانے بکندن جاسیغه پیدا کند و وصله شکم بے هنر پیچ پیچ خود نماید غافل است از اینکه از بے قابلیت ذات شریف خود است که در هر صورت بد و مولد هر امر بد است و تنگ والد و اولد است بلکه هم چنین ولدے والدش والد ابل و ولد است اگر نکویم که ولد ابل و ولد است در هر صورت نام عمده دران ریاست جلیله را گرفتن و براه بپراهه رفتن و طعن و توبیخ در کزانه ما هوارشان نمودن و در دوازه آزادی که چهار حرف است بحرف چهار اندر چهار بر دوسے خود کشودن از قبل دخل معتقدان ازنا مستقول و داخله در باب فضائل از شخص فضول است اے آخر *

سی و سوم۔ اقول۔ (۱) کسانے که مرادیده اند سے دانند و سے شتا سند و کسانے که ندیده اند چون نظر بر نوشتجات من میکنند خواهند دانست که من بهان کس باید باشم که سالها سے دراز است کفش بر سر دون همتان زده ام و قدم خود را از دون همتان و زبان و غامه خود را از توفیر و توصیف و تملک دون همتان قطع نموده ام که یکے از آنها همین خوالایلم است که هر کسے اتقا یکبار می نزد او رفته و چیز بے و خطا سفارشی خوا هیش نموده و وعده کند بے اندو پافته بخیر من و چون رسم دون همتان و وضع دون همتان و اسال زندگی و ملکاتی و دنیا داری دون همتان چنان و برآین است که از سخن حق

رنجیده اند از من و ماکون من گرسنهام و برهنه و مرا غمی نیست - و سلسه در واقع تحت
 دوشن همتان همان علامه سبز است که این ناسید بر سر دارد که علامت دوشن همتی است و
 خاندان و اجداد او از بدو اسلام کد ابوده اند و اگر چه نزار بار و پیه آمدنی او باشد از
 کدائی است و منور کد است و من فخر میکنم بهجت عالی خود (۲۰) اینکه تنگ والد و
 والد گفته است مرا کاش خیشان خود را می داید و از خواب بیدار میشد و قابل میکرد که
 تنگ والد و ولد کمیت بلکه من بطور یقین میکنم و ولد بلا والد است این نزار گوار که تنگ
 پیغمبر خود و اسلام است بگذار این مطلب را تا بجای خود شش ذکر شود (۳۰) بله
 اینکه طعن و توبیخ در کزانی مایوارها سعه و داران نموده ام این ازان است
 که مرا خود مایوار سعه کزاف نیست و او که طرفداری از آنها نموده است بسبب آن است
 که مایوار کزانی میکنم و البته باید طرفداری کند - ولیکن ای نادان جاهل تا ملکی
 که من یک شخص واحد نیستم که در مایوارها سعه کزاف جمعی بے قابلیت مثل تو ایراد
 میکنم بلکه تمام قضا سعه جهان - چند روز پیشتر من خود ترجمه کردم بجهت سید الاخبار
 آنچه که در باب جمع و فوج حیدر آباد و برج بود و بعضی گزاف اگر سلا خطه جناب رسیده باشد
 و ادراک آنرا داشته باشی که درک نمائی - این عده داران جلیله غالباً برائے
 آن خوب استند که معابر آب پاشی و جاروب کنند و اینها قابل مایوارها سعه کزاف
 نیستند - اے نادان قابلیت چیز دیگر است در امور ملکرانی و تمدن - پسر سپاه سلا
 باید ابتدا یوزباشی بشود اگر چه علم صرف و نحو و منطق و معانی بدین هم بداند و در ممالک
 بانظم و نسق نه کسے اعتنائی بیدار دارد و نه بعلم او و چنین کسے باید پس از چهل سال
 محنت و خدمت مواجب پیر را بگیرد و منصب و عهده پیر را بیاید - مگر این مطالب
 در صرف میر و معنی یا مطول یا شرح لعمه درج نمیشد و جناب درک نمیتوانید کرد - مارا
 سخنی نیست اگر شخص باشد از زمان خدمت و محنت و دیگر جهات تا قابلیت بهم رساند

که دو هزار روپيه ماموار بکیرد بلکه اعتراض مابرآن است که کسانے که امروز قابلیت دو
روپيه ماموار دارند و بخیل بیت سال و دیگر قابلیت از اہم میرسانند کہ دو هزار روپيه بکیرند
چرا امروز دو هزار میکیرند و از آن طرف کسانے کہ سی سال خدمت کرده اند و باید ہزار روپيه
بکیرند دو صد روپيه میکیرند۔ فرضاً مثل تو شخصے کہ سیج خدمتے حکومت و خلق نمے کنی و
مفتت خاری صد روپيه برائے تو بس است اگر علانہ دہر باشے ولیکن آن شخصے کہ
در مدت حکومتے تدریس میکند اگر ہمہ نیم علم تر اند اشعہ باشد باید پنج صد روپيه بکیرد و دیگر
مدت آیام خدمتش میافزاید بر ماموارش ہم ہفت زاید۔ بلے تو در فکر آن هستی کہ کلیم خود را از
بیرون کنی و مادر فکر اینم کہ عزیزت را نجات دہیم۔ فقط اگر ما نظر بموجب چاکران حکومتے
این ریاست کنیم یعنی اہل تسلیم اقلانش ہفت لک آن زاید است۔ اگر بسپاہ بیکار
و بیکارہ اینملک نظر کنیم پنجاہ لک زائد است و بخیل کہ اگر نجوبی انتظام دہند این ریاست
را ہشتاد لک یا زیادہ فاضل و خل برخرج خواهد بود و کلی قروض ریاست دادہ میشود
و این نکتہ را کہ کہ جمعی از عمدہ داران جلیہ این ریاست ندانند و از نوشتن او و کتب
و بسپاہ دیگر خرم برعکشان وارد آید ولیکن خود حضور پر نور و سر آسمانجا نجوبی میدانند
کہ عرض ما و دیگران حلیت۔ اگر ما پیر و محفاسے قدیم باشیم و تمام ملک را ملک خاصہ بمان
اشتراک پادشاہ بدانیم پس این زری را کہ جمعی بدون استحقاق و بلا خدمت و زاید از استحقاق
و خدمت خود بخورند و میبرند باید برو و در خوانہ پادشاہ واکریر و عقلاے زمان حال بایم
و رعیت را در ملک شریک دانیم این مبالغہ کزانی را کہ این اشخاص میخورند باید صرف
شود در امور و کار ہا و طرے کہ فائدہ آنها بموم رعیت برسد و در این صورت جواب
الہمانہ تو و امثال تو اینکونہ مطالب را از قبیل دخل مقبولات از نامقبول و داخلہ
در باب فضائل از شخص فضول است ۴
قال۔ ” مگر اینکہ از آتش حد بسوزد و جامہ شنت بر قامت نارساے

برہمنہ و گرسنہ خود بد و زود ۴

سی و چہارم - اقول - جانا خوب مطلبی است اینکہ میرا پادشہ

تقویت ارادہ و تمسک قوی است غرض مارا - بیشک من حد میرم و جا حد ہم ہست و

نہ تنہا جائے حد ہست بلکہ جائے پیغامہ و سرزنش خلق عالم ہست برویت اسلامی

و ہمین سبب است انقراض دولت اسلام و این روزے کہ مسلمانان را پیش اندہ است

کہ کہیں یا کہ باید بچشمہ و پنج ہمیر و دابلہ در خرابہ کنج یا بدینے فراہاے ریا ستم اہل اسلام

- تا اندر روز ستم تمام ریا ستمائے اسلام ہمین ہست کہ ہنرمندان کہ سنا اند و بی ہنران ہیرا

چندین ہنر مرد بے ہنر و وجود ہاے کالعدم از قبیل رقص و توالد و فقیر و غنی و چوری

و بکی و غیرہ و این ریاست نان بخورند و سیر اند و ہنرا ہا ہنر شریف کنند - بیشک

من از آتش حد میوزم کہ شل تو وجود کالعدمے باید ہنرا ہا روپیہ زراین ملک رفعت

بخورن و من کہ سنا ہاشم - اگرچہ من باشندہ این ملک نیم و مرا تھے بر این ریاست

نیست ولیکن ترا چہ تھے است بر این ریاست و تو چہ میکنی در این ریاست - اگر

غرض حکومت پرورش و تربیت باشد باید پرورش و تربیت از کسے کند کہ وجودش

فائدہ داشتہ باشد بر احوال خلق یا حکومت - اگر انچہ را تو میدہند کہ زبان و عوے

مسلمانان کنی و در واقع روے اسلام و مسلمانان را ہمہ سیاه سازی رلع آزار من

میدادند با وجودیکہ من خود کافرم اقلًا ہنرا ہا کار براسے فائدہ و بہبودی مسلمانان کو

و میکردم - تو مانند فاکستر مردہ ہستی کہ بر خاشاک ریختہ باشند و من شل آتش تیزے ستم

کہ بر روے شک نہادہ باشند و لے اگر را بر بوٹہ یوشنی یا علفی یا کاه خشکے بگذارند یہ

بلکہ جہا نے را آتش میزنم - شل منی را باید نان بر قرار دارند و چند نو کہ بگذارند و نکا

عالی و جاے خوش آب و ہوا لے دہند و اسب کالسمکہ مقرر سازند و ہنرا کتاب

و پنجاہ روز نامہ دہند و پنجاہ کس زیر دست من باشند تا آنکہ تلم بدست گیرم و ہنرا

حاملان اسفار نظام سازم که معنی آزادی هیت و آفلانچمد کس از قبیل ترا باعمال آنها
که رفتار کرده معین است العزیم تا آنکه خلق ملک آزاد شوند و ملک ترقی کند و آن فواید
که مالک امریکا و جرتسی و انگلند و فرانس را حاصل است ملک ایران و ریاست حیدرآباد
را نیز حاصل شود.

قال - و اگر در خصوص اینگونه زخارف در مدح آزادی تذخیرے از
امیرے یا تعذیرے از سلطان و وزیرے در کار باشد اللہ این چاہاے بے مشقت
جوات این حرفاے درشت نداشتند

سی و نهم - اقول - اے نادان اُمر اے حیدرآباد اگر مراد تو
استند اُمر حیدرآباد خود میدانند که من حق میگویم و براحوال ایشان اندوه میخورم
که بیچارها کارے نمیکند بکبتری خود و ملک و مدح آزادی کردن دزدی و فعل دیکرے
از آن قبیل نیست که اُمر اے حیدرآباد در زیر قانون و در تحت حمایت دولت برتیا نیبه
بتوانند کسے را تعذیرے و تعذیری نمایند و در حق گفتن و نوشتن مرانه پروا از سلطان
است و نه اعتنا بوزیری - تمام عمر و دولت آمدنی اکثرے از اُمر اے حیدرآباد صرف
و تلف میشود در بطالت و طرقي که همه خلاف شرع و خلاف عقل و خلاف عرف اند
چندین سال است که مادر حیدرآباد استیم نشیده ایم که یکے از اُمر اے این شهر
نیو مبر فردا یا صد کس از اینها بجمعاً مسجدے ساخته باشند یا مدرسه یا دارالشفائے برپا
کرده یا کار دیکرے کرده باشند بر اے بهتری و آسایش اهل وطن خود و ترقی آنها -
راست است که اکنون در حیدرآباد مدرساے متعدد و شفاخاناے متعدد و بسیار
کارهاے دیکر ساخته و کرده اند بجهت فائده عموم خلایق مگر اینها از خزانه حکومت است
نه از کیسه آحاد این اُمر اے عالیشان - حتی وزیر این ریاست را باپو ستمی بنیم
ومی بنیم که عمارات عالیہ میباز و دے تاکنون نشیده ایم که مدرسه برپا کرده باشند

آنچه کارهای بسیارے را نسبت باو بدهند که در عهد وزارت خود کرده و میکند و لے از
 زرخزانہ ریاست کرده و میکند نیز از کیسہ خاصہ خوش - یکے از امرای این بلد را
 شنیدیم و ندیدیم که اقلایک دوسہ ساعت شبان روز خود را صرف در تحصیل علم یا مطالعہ
 کتابے یا نوشتن رسالہ کرده و بکند و کمال افسوس است کہ عمرایے عزیز وزیرهایے
 بسیار مفید بر باو بنشینند از این امر او لے نتایج بد آنهارا دیکر ما ذکر نمی کنیم کہ موجب نقص
 آبرو و عزت خودشان است و تباہی ملک شان و خودشان بهتر از امید آنست کہ چه
 کارها میکند - اگر اندکے بغور ملاحظہ شود بر نوشتجات بندہ معلوم میشود کہ ہر زمانے
 کہ خیرے نوشتہ ام منسوب بودہ است تمام ممالک مشرقیہ یعنی غیر ممالک نصارا
 و خصوصہ ممالک اہل ملت خودچہ ایران باشد چہ روم باشد چہ مصر چہ بنگبار و چہ
 افغانستان و چہ ترکستان و چہ ہندوچہ دکن و ذکر اہل دکن تردد الالباب بودہ و غرض
 من از تمام این جوش و غروشتے کہ دارم و بر سر و سینیہ کہ میزنم ملک و قوم خود است
 کہ امر و زانہر ملک و قومی بدتر استند و مرا بدکارے بجد را باد و جاسے دیکر نیست و
 امرایے ملک ما غالباً بدتر از امرایے جاہایے دیکر استند

و چون در ہر جائے از جہان در نیکی و بدی امر و زبر کان قوم سرتق سائر ناس مستند
 لہذا ذکر امر و زبر کان بالفقر و در میان میاید - امر و حیدر آباد بچنانکہ امرایے تہمت
 اسلام نمازی و پرہیزکار و بے نماز و ناپرہیزکار و مرد و آفت و مرد و نیا و لبوس لباس
 عرب و عجم و ترک و انگریز و ہمسہم در سنے مستند و دارند و من ہمہ را نیک سیرت و
 پاکیزہ و خوشتریف و نجیب و عزیز و محترم میدانم و لے آنچه من میدانم از آنها ذکر نکوم و
 تنویم نوکران و چاکرانے کہ نزد آنها استند می بیند و میگوید و ما و عالم می شنوند و
 در مستعد کتابا و مستعد اخبار ہا درج میشود و بہا ملک عالم من و منتشر میکرد - بندہ آجہ
 منکر این افعال نیستم و ہمہ را نیک میدانم و سخن من بر اینیکونہ اعمال و افعال غریبہ بلکہ

سخن من فقط بر دو چیز است۔ یکے انیکہ غالباً این امر غالب اوقات غریزہ خور اور لہو و
 بسر میرند و بجلی از امور حکومت و ریاست و نیکی و بدی حالت ملک و خلق ملک خود
 بے پروا هستند۔ همین اعلیٰ است کہ ابتداء شکست داور در بنیان دولت اسلام و ملک
 مسلمانان را در ہند تباہ ساخت و در ترکستان تباہ ساخت و در روم و ایران و مصر
 و افغانستان و زکبار و سایر ممالک ہم پیوستہ در تباہی است و تخیل کہ چندے بعد از این
 آنجا ہم مثل ہند شوند و ما ہمہ روزہ در اخبار ہا میخوانیم و از زبانہای شنویم۔ همین علم
 و افعال است کہ حیدر آباد را باین روز در انداختہ کہ در پیش چشم بندہ و ہمہ اہل حیدر آباد
 عبدالحق و واتسن و چند کس دیگر یک کرو یا زیادہ از این ملک خوردند یا نقصان رسانیدند
 ولیکن احدے از امرای این ریاست دم بر نیاورد و اول از بے پروائی و بعد از
 عدم آزادی و در واقع از عدم آزادی و بندہ کمال آزادی می نویسم کہ اکثرے از این امرای
 چندان آزاد هستند و بے پروا کہ اگر بخوانند در معبر عام یاد در دورے خود نشسته کر ہاے
 متعددہ سندے یا باتلے ہاے متعددہ بر بندے را بکند از دودہ طائفہ در حضور آئنا
 رقص کنند میخوانند و بسیار ہم میکنند و لے احدے از اینہا راجات نیست کہ در امر حکومت
 دم زند و جو یا شود کہ سبب خوردن این زر کہ عبدالحق و واتسن خوردند چہ بود و باعث آن
 کہ علاج آن چیست۔ اکنون بہ بنیم کہ جواب این سوالات را کدام امیر سید ہد و کدام از اینہا
 میتواند بے انصافی کند کہ آنچہ این بچارہ نوشتہ خلاف و کذب است +

قال۔ ” و از نواب محسن الملک بہادر کہ نوشتہ است و سایر حکام و امرا

و مکمل خوان این ریاست سخن زاید از چنانہ خود نہ راند“

سی و ششم۔ اقول۔ این بچارہ کذاب و ریالار دنیا دار در غیر این

موقع نواب محسن الملک را کافر میخواند و در این وقت محض بنیالات و اغراض خود نام ہمہ
 امر از بار ہا کردہ نام اور از کردہ نمودہ کہ چون عمدہ دار بزرگی است و کاہک ہا ہر بکار سے آید و

و تخمیل که اغراض نفسانیہ و دنیویہ اور استقامت و سبب شود و بالفعل ہم اقلما چل و پنجاہ پارچہ سید الاخبار را بچمتہ مختلف ادارہاے حکومتی خریدار شود و جاری سازد۔
 آنچه من نوشته و می نویسم و گفته و می گویم نواب محسن الملک بجنوبی می فهمد و میداند که من از کجا و از چه نام و می گویم و می نویسم۔ اورا من نمی شناسم و مرا او نمی شناسد و من آنچه گفته و نوشته ام در حضور خودش می گویم و مرا ابد و ابد و ابد از نیست و هیچ نمی تواند کرد و من۔
 عرض من بدو کوئی از اعمال شخصیہ خود محسن الملک نبود و نیست بلکه عرض من بے انتظامی ملک و مقتضیاتے کہ ہمہ موجب تباہی اند دولت اسلام را۔ اگر خوانند کار را بخاطر باشد آنچه کہ بنده در اخبار آزاد نوشته بودم و سفیر کن نیز از نقل نمود در مقتضیات آزادی و عدم آزادی بنده نوشته بودم کہ انگریزان ہم در این ملک ابن الوقت استند و یک زمانے چنین استند کہ باراً عظیم الشان کو ایر بے اعتنائی میکنند و یک زمانے از نواب محسن الملک بہادر و نواب فتح نواز جنگ بہادر ترفیع و تجوید مینمایند۔ بے بیشک چنین است و نہ این است کہ کسیکہ قلم بر میکشید و در دژ عہدہ داران حیدر آباد چیزے می نویسید پر و اے دارد کہ در حق عہدہ داران دولت و حکومت انگلیش چیزے بنویسد۔ بنده کمال آزادی می نویسم کہ اکثرے از افسران و عہدہ داران انگلیش کہ سرکار و معاملہ دارند با ریاستہاے بودنی خیالشان غارت کردن و تباہی این ریاستہاست از عہدہ داران پست رژیونی گرفتہ تا بہ بعضے از عہدہ داران ایندیا انیس برسدر درہمین مقدمہ معنیات حیدر آباد من میتوانم اقلما پنجاہ کس ہمہ افسر و عہدہ داران نام برم کہ داین بحالہ خورد و نود و نود و لہ و حیلہ نمودند و حق این ریاست را پایمال کردند و جہادہ اند و مقصرتے حکومت ہندوستانی ایندیا انیس۔ انگریزان از قبیل عبدالحق مکھو از ان مکھم ام ملک را می شنید ابتدا کہ خود غارت کر ملک و ریاستہاے خود اند آہنانیز غارت گری میکنند و این ملک و اگر محکمہ معدلتے مقرر شود براسے دریافت این مقدمہ و آن محکمہ بطور انصاف و بیاینت

ہمدان طرفداری دریافت نہایت آن وقت معلوم میشود کہ چہ کسان و کچھ عدت در آن
شریک ہو رہے اند کہ بعضے ہمک خواران این ریاست ہوئے اند و برینے دیکر کسانے کہ
حراس این ریاست اند از فرمان و حفاظت نمایندگان مراتب عزت و حرمت
زام دولت بکلیشن ہوئے اند و در این صورت نواب محسن الملک و شخص خودندے
کہ بفضل خداوندے اند کہ مغزے در کلاہ خود داشته باشند بخوبی مے نهند و سید اند
کہ بندہ چہ مے نویسم و لیکن این چہ پارہ حامل اسفار نئے نهند۔ این چہ چہنیں میداند
کہ از چہ کتاب کرم خورد و عربی نوشتن در گوشہ طویلہ و محبت یک درجن آخوند و سید
کہ او کلاش متیوان از اوضاع جهان خبر دار بود و مے این خیال محقق است نہ
علما +

قال۔ ” و اینکه نہ ستے از تمام اخبار ما سے حیدر آباد دکن نموده است
و از انجمن سلمان دکن و (ہمدان الاخبار) اولاً انگ این چہ پارہ بے سواد عار
از فہم و استعداد کہ دم از فارسی مینرند و حرف یومیہ بر اشل بیجمل میکنند کہ فلان و بہمان را
(فلان و بہمان) مجاورہ خلفا سے اصفہان بلغور کردہ است اے آخر“ +

سی و ہفتم۔ اقول۔ ما این چہ پارہ یا این غلط را در اینجا بنظم کاری خبر
خود دانستہ یا اٹلا کیے از زخماے کاری خود در این ضمن البستہ فضیلت خود را ہم ظاہر
میکند۔ باید دانست کہ این لفظ توابع و مہمل بہت و بنزد راے بندہ بہمان و بہدان
ہر دو درست است و در یک کتاب نشتے کہ ہندیان جمہ کردہ اند موسوم بہ بہار عجیب
کہ دو بہان و فلان و بہانے و فلانے و بالکس و بہدان و فلان کنایہ از دینہ
باو شخص غیر متعین است کہ آنرا با ستار و ہیتار بیا سے پارسی ہم کو نید و دوم ظاہراً
اولہ اقل است نہ نشتے علیحدہ و لفظ بہان را صاحب رشید بفتح آوردہ اما مشہور
بکسر است لا آخر۔ و در این مقام شعرے ہم از شہ گواہ مے آمد کہ گفت۔

شب که یک شهر چوین داشت خرابات خراب بهمان بود و فلان بود نمیدانستم اگر چه
 بین ذلک در ایران مشهوریت و این شعر هم از شاعری معروف نیست مع ذلک ما
 سوال میکنیم که این لفظ را از کجا پیدا کردند اینها البته از شخصی است قصیده اند و این
 صورت اگر آن شخص از بلفا سے و اصفهان بوده معلوم میشود که این لفظ هم در جاسے از
 ملک ایران استعمال دارد و اگر آن شخص از شهر دیگر سے بوده است پس معلوم میشود
 که بهر حال این لفظ در ملک ایران استعمال دارد و مردم بلفا سے اصفهان فارسی را
 بشهر از اهل شهر سیدانند و لیکن حالا سے آیم بر سر سواد این مرد فارسی بدان وظاهر
 میآیم که (۱) این دو با آنکه بنیدار خود کسی است و بنیدار جمعی از مردمان بے سواد
 کس بسیار عظیم الشانی است مگر در فارسی غلط کرده و میکنند و در اکثرے از کتب
 چندان لغات فارسی را نمیدانند - مثلاً در جایی معنی بیچاره را نوشته بود شغف
 و تشنوع و سقط گفتن و دشت نام دادن - در جاسے دیگر کتبت را نوشته بود بمعنی
 مرجان است - بالجله از اشعار فارسی او که در یکے دو نمبر اول و دوم سید الاخبار
 درج بود در مدح محبوب علی شاه و مخصوص آنکه در سالکده بود بر همه شعراے بلفا سے
 اصفهان معلوم شده است البته که این بیچاره بے شعور بنحو ابد بزور صرف و سخن
 و چیرے سواد عربی شاعری هم بکنه و شاعرے خستہ بنمیره - یک قصیده دیگر هم
 در همان خصوص سالکده گفته بود که چندان بنمیره بود که دیگران هم ناپسند کردند و درج
 سید الاخبار نمودند - چونکه البسته تاکنون از نظر ما محوشده ما در اینجا چند شعر
 از آن قصیده را که هفتاد شعر است درج میکنیم که شعر اسے شاعر ما هر ملک ما در آنها
 تامل فرمایند و پایہ این مرد بے شعور را معلوم کنند و این کلمات ذیل هم در آغاز
 آن قصیده یا از خود است یا یکے از دوستان او -
 " این قصیده سدیدہ سالکده که که کشای مشکلات فصاحت و نقد

- (۲۳) چوبست منطقه ملک راهمی بینا
 براد است فرزند بنیت کینا
 (۲۴) رئیس حضرت محبوب عیثه باذل
 که و بنظم و عدالمت بود حلال کره
 (۲۵) ساک راجع و اغول به نیزه بازلی
 رکاب پوشش شونش ابر و دال کره
 (۳۱) نشی که نامه نش ز صلیب آبا
 از آن زو ندید لهما و از ملال کره
 (۳۲) بجا بازش کج همه ملک زن
 نیا و رند زون برنج مثال کره
 (۳۳) میان شایان کوئی که رشت
 و یا بطر زعم و رسیان مثال کره
 (۳۴) بحق یک لک و ببت و چهار
 که این کره همه سالش بود بجا کره
 (۴۲) کره سر کره آید بالقصا دهور
 که صد کره شودش یک ز القصا کره
 (۴۵) چنین کره نیران کره زنده
 که تا کره زن باشند و لایزال کره
 (۴۶) شهنشمن که چون در بسک نظم و شمار
 کسے نزد عیسی فارسی لال کره
 (۴۷) تقارنم چکند کره پیرجان است
 که حق ز دوست بر دوزبان لال کره
 (۵۰) بوقت سالکره طوبیالین کره
 زند بقرة خود تا که پید زان کره
 (۵۱) ردیف و قافیه باد کره زده
 رند تا که لغت اک بر شکا کره
 (۵۲) خطاب آید از شاه سید العلماء
 زنی بهاره مکر بند امثال کره

سراسر این قصیده از اینگونه خرافات است که مایه یک دوشعبر این با مزید کنیم

که بخش ازین نخور و حجار فاضل ما
 بگو بهتر زن بر سر جوال کره
 چو منیزند کره بر هر چه آغوش ال است
 بگو بزین به شغال و زغال و کال کره
 اگر چه فاضل و خوش و شاعر و چهر
 و لے نزد بر باب الفعال کره

قال - آن آزادی را که او معیش فمیده آن آزادی است از تعقل

و عیاد عفت و شرافت که این چهار مستلزم قیود و در جمیع ملل و نحل هستند اگر کسی خود را
 عبده خداے خود نداند و خود را آزاد بداند مثل کاف و خوش علف هر شیش که بنظرش بیاید بخورد

آرامے طرہ شاہد بلاغت است درسی است بار و لاج و بحری است موج از شجاعت
 بابرکات ملک در درسلک محیط علم و فضل و ادب و حاوی بسیط کمالات عجم و عرب اعمی
 بر فخر العلماء و الفقہاء و امام الفضلاء و الادباء رجناب مستطاب قدسی القاب کردی
 انساب السید السند اتالی الملی حضرت آقائے آقا سید علی صاحب شوشتری جزایر
 ادام اللہ تعالیٰ آیام افاداتہ و افاضاتہ العلیہ بلطفہ الازیٰ "ما انتشاء اللہ ظاہر میکنم
 و این صفحات کہ برعکس نهند نام زکلی کا فوراً این ہمہ تریف و تجید را این مرد مجتہدا
 و الفقہاء سزاوارت و شکر علماء و الفقہاست و اگر علماء ایران سواے علمائے
 شوشتری و سادات جزایر افعال اور بشنوند عار آید آہنا کہ نام چنین رزویلی در فہرست نام
 آہنا درج باشد۔ اشعار مذکورہ اینہا است ۴

اشعار

- | | | |
|------|-----------------------------------|---------------------------------|
| (۱) | نکار من چو زنی حسن بجاں کرہ | مر بشعر قد از تو در خیال کرہ۔ |
| (۳) | زنی چو بر سر آن زلف پر دلال کرہ | نبی حسن زند غنچ بر بلال کرہ۔ |
| (۴) | نبی حسن رخت و بلال آن رخت | بخود چو از نذا فقہ زو شخصال کرہ |
| (۵) | بلال حسن بود زلف زانکہ دلہارا | بشال سچید و آنکہ ز نذبت ال کرہ |
| (۶) | کرہ بسجوحام است اگر ز نفاثات | و لے بسجوز نذ زلف تو حلال کرہ |
| (۱۱) | تقال اگر کنم از زلف تو جو سچہ زخم | بر و صد کرہ ہا با انفصال کرہ |
| (۱۳) | کرہ کہ ہمہ زلفت بقدر قلب کسا | مبارکت شود اے یار لایزال کرہ |
| (۱۵) | خیال سچو از آن زلف چو نکہ آفرین | باین کرت بر زت زلف بر شال کرہ |
| (۱۶) | ز نخلش کہ از آن کار بستہ بکشاید | خدا نہاد بفرغ فصلش وصال کرہ |
| (۲۲) | بہر کرہ کہ ز نخلش ہاش می یابے | بخل شکل ایسا کند تقال کرہ |

گو که اسلحه که بد عرصه خودشان اولاد پیغمبر یا مسلمانان اند و علامه سبزه بجهت اثبات دعوی
 خود بسبب دارند دوم از علم اولین و آخرین نیز سبب بسیار و دوسم بهای دیکر هم میکنند چرا
 باید این اراض را بطور واقع داشته باشند که همه خلق دیده و می بیند و روقتی که نشسته
 کامرکا میزند بهای پیغمبر میکنند و لو که سی را کامرکا می بیند که علیا فی مخصوص بسیار و
 که دیکر از آن نمیکند و دوم بآن نیز ند و آن نوکر آب از دستش میچکد و کلید سے
 یا سنج هم دست دارد و سر سرفه را گرفته در دمان ایشان می بند و سر سرفه حاکمونه
 که در دست نوکر است و در دمان ایشان است و ایشان بهر دے که میزند یک قطره
 از آن آب متطاثر را گرفته بر لب خود می نهند و فقط سه دم میزند و نوکر ده قدم رفته
 مراجعت میکند تا چند مرتبه چون به بیت اخلاقی شریف میزند یا داخل در واره و جا به
 دیکر می نشوند همیشه باید شخصی یا همان نوکر را همراه داشته باشند و چندین مرتبه بهیات
 قهقرا مراجعت می فرمایند و اگر بندرت ناز می کند و آن هم قضا چاقی یا چوبی که
 در دست دارند باید در وقت ناز زیر پای ایشان باشد - هر زمانه که میخواهند
 بایک نوکر تفنک بے قنای زنک خورده یا تینه شمشیر بیدسته زنک گرفته
 پہلوے ایشان باشد که مبادا غر ایل نزدیک ایشان بیاید و آلاں چند سال است
 که در طویل که بجهت یا بویا به خود ساخته اند خود و یاران و ممالشان بسبب میزند - ابو کسی
 را جرات آن نیست که در حضور ایشان نام از مرض یا موت یا موتی بگوید - و
 هنگامیکه خود باین اراض غلبه دیک مرض اخبت دیکرے گرفتار است که روے
 اسلام و مسلمین جهان را سیاه کرده اند هر یک از تعلقات نشان نیز سبک یا در مرض
 غلبه دیکرے گرفتارند و جمعی از او باشند و که او کلاش در غلظت بے در و سرفه
 و در نش افتاده و با اندر نش آمد و شد دارند (۳) من از آن بانیگونه اراض
 مبتلا شده ام که این مرد و سیاه دل سیاه که با آنکه دم از غفلت و شرافت می زند

و خود را فرزند پیغمبر میخواند و اینگونه چیز بار اکتایه بمردم نسبت میداد که اگر واقعاً حقیقت هم
 داشته باشند چندان در نظر خلق عالم تسبیح نمی نمایند چرا خود مرکب اتبع اعمال است که
 در نزد خدا و پیغمبر و شرع و تمام ملل و نحل روئے زمین تسبیح است و اگر قول امیر المومنین
 صدق باشد قاتل و ضارب فرق اوست و اگر در اخبار رے درج یاد محکمہ قضاے
 ذکر و یا ثابت شود تمام خلق جهان خواهند گفت "چه کفر از کعبه برخیز و کجا آمد مسلمان" و
 من میگویم "طعن من بر مسلمان از آن باشد که تو + خویش را با این نتفاوت پوهر
 خوانده" + از کسانے که مرامی شناسند یعنی از اهل ملک خود بیشک اکثرے را کافر
 میخوانند و میدانند و لے ابدًا اعمال و افعال من بر کسے ظاهر نیست و یکس میفایند
 چه میکنم و لے زبان زد تمام ایرانیان است در حیدر آباد آن نخل تسبیح این بزرگوار نشان
 و کمر الواط بازار در پیشش گذاشته اند و غفاری بود و شیرازی که همواره آباد از بلند با و میگفت
 و از قراریکه میگویند همین امر سد بابے شد و از دور بار پا و شاه این ریاست + پیشش
 و این باب نمی نویسم که همین هم کافی است اگر غیرت باشد (۴۴) کمال بے شرمی است که
 مردم خشم خود را نمی مانند و از خواب غفلت بیدار نمیشوند و سرور در میان خود فرو نمی برند
 که همیشه جلیله خودشان را که بنیواستند بر اے پسر ثابت علی مناکحت کنند بعد نمیدانند
 که بچاره در پس پرده عصمت و عفت مکر مناکحت فرموده و ثابت نامده و در حق مردم حلیه
 جلیله خودشان نیز راویان اخبار و اقلان آثار چهره کفند و با کسے که نسبت بخودش
 میدادند و بختل که او هم آیه سن بالسن و الحجج قصاص را در نظر داشته بود - بنده
 از کسانے هم که بپرده اعتقاد ندارم زیرا که چون دختر بالغمه را از دیدار اربان کردن
 کلفت محروم دارند و در پس پرده میکنند آنچه را که ویکران بے پرده میکنند و چون رنے
 آه میکنند بر اے خداوند شکین در زیر استیا سنگ زیرین خود را بصورتهاے
 زخمت و چهره اے کلکون می نماید - ولیکن اما با این اندازه و عوے آزادی بکزد

و نمی کشیم و کمال فروتنی و اتقاد کی عرض می نمایم که انیکونه آزادی لایق نشان است
و علما و فقہائے عظیم الشان باست ۴

قال - و بندگان آزاد از خدا برگرد و فرزند آزاد اطاعت پدر نکند و عتیت

از او سر باطاعت سلطان نهند و خراج نهند الے آخر ۴

سی و نهم - اقول - ابتدا میخواهم بدانیم که در ملکه که فرزند آزاد اطاعت
پدر نکند و دختر آزاد پیش از شوهر و دانش آبتن آید و آنکس در جوارخانه صاحبان علم
و دانش و عفت و عصمت و سید و مسلمان و اتقی بقا صله نکند قدم و بعضی جاها و

قدم و کان کلال و سندی فروشی باشد و بعضی هم خورده و روزانه مبارک رمضان
در محبت ایشان بنشیند بلکه نداهم تناول فرمایند و از این قبیل کارها بسیار شود آیا
اقامت گزیدن چگونگی است بنزد اے بنده و چنین ملکه از برای کسانے که

مخالف آزادی اند حوام است یعنی شترمانه و غافلس چو این مرد آزاد از خدا و

موجب دین و نیک اسلام و رحیدر آباد مانده است وجود و خانواده اش سراسر
بر هر حشیشیکه برسد میچند و هر عذره و طب و یا بسے را که بنده میخورند - بنده خود مختصرا

جواب این را میدهم و اگر کسی هم از او پرسد بیشک چنین جواب را میدهم - اول
آنکه ملک آزادی است که چندان با کسی کارے ندارند - و دیگر آنکه ما هوام مفتی بے

سر و بازده که در ایران بیک خانواده بسیار عالی نشان نمیدهند بلکه هیچ سید و
شیخی را تا کنون نشد ماه بامه میکیرد علاوه بر چیزهای دیگر - اکنون با جواب فقرات

بیدیل اورا میگویم کمال خوبی و انیمرد بے نبر غالباً با هم نشین و نخستین مسالمة و نبر
نه با سلفین - (۱) بنده آزاد در حرم کعبه بسیار و میثارند و بیشک و ثلثت

خلق ایران بنده از او اند و لیکن از انیکه فراموش نباید و چوب بر مغز آنها نبرند
یا تلامذ شمام گوید و لعنت و نفرین کند دست از آزادی خود بر نمیدارند با این همه

غرض ما تو باز لعل نمی آید که تو بنحواهی آنها مثل خودت عابد و پیر بنحواهی آنها باشی
 بشوند و بنحواهی ما که از دست فراتش چوب نخورند - این گسائی که همه کرد و کردند
 فرافشته اند همه بندگانی هستند از خدا آزاد چو امر معروف و نهی از منکر نمی کنی از آنها
 و گسائی که دهمه آفراده صفر بجز سیدانشند ابریشوند و رعایا میکنند بجهت بقا سه مورد است
 (۱) و از ویاد فضل و زهد و تقوا سه تیر همان دم از دکان سندی فرشی بیرون آمدند
 (۲) فرزند نبرد را سه عقلای جهان تا بعد بلوغ و امیکو نیم پانزده سالگی باید که
 پدر و مادر خود باشند و بر والدین لازم است حفاظت و حراست او و ازین حد که تجاوز کرد
 باید او را بر سر دور راه یا کسبندگی راه نیک و سیکه راه بد و هر دور راه را باو بنهند و
 او را مختار سازند که بهر طریقی که بخواهد قدم زند که تا چهل سال نالش بدهند و تا پنجاه سال
 از او اطاعت خواهند - اینها خیالات محقق است (۳) اما رعیت آزاد - اگر کریم و سعادتمند
 و نایب خوانندگان عرض میکنم که کتابی بالفعل نزد بنده هست که اندک بعضی پانزده
 سال گنند است در آن سبب و مایات استریا قریب (۴۰۰ کرور) بود - مایات
 بنکاری (۵۰۰ کرور) مایات بلجیم (۱۰۰ کرور) - مایات دنمارک (۲۰۰۰۰۰ کرور) - مایات
 دوکرو شصت لک) مایات فرانس بیش از (۱۰۰ کرور) - مایات پروشیا (۳۴۰ کرور)
 - مایات بلوریا (۶۰ کرور) و مختل دیگر ریاستها سه جرمن هم ده کرور باشند
 مایات انگلند (۷۰ کرور) مایات ایتالیا (۱۶۰ کرور) مایات ندرلند یا وچ که ایران
 و لنز بنحواهی (۸۰ کرور) مایات پروکوال (۵۰ کرور) مایات روس (۷۰ کرور)
 مایات اسپین (۹۰ کرور) مایات اسویدن بیش از (۱۰۰ کرور) مایات برزیل
 (۱۰۰ کرور) مایات کنتد اقیب (۴۰ کرور) مایات کسبکه (۳۰ کرور) مایات نوب
 استیش اریکا (۵۰ کرور) مایات هند (۵۰ کرور) و از آن طرف ولایات دولت
 عثمانی (۲۰ کرور و نیم) بود و مایات ایران فقط (یک کرور و هفتاد و یک یعنی ۱۰۰۰۰۰۰۰)

ولیکن چنانکونے که مالیات اجنبی از این ممالک فیصدی ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ افزا
 نموده است احتمال کلی میرود که مالیات ایران فیصدی ۵ هم نیفزوده باشد - بنده
 از صاحبان انصاف و عقلا می دانم که اطلاع از این چیزها دارند سوال میکنم که
 چگونه است که باکمال آزادی مالی ممالک یورپ آن مبالغه کزاف را بدون گفتگو
 میدانند و رعایای ملک را با این سترش با با چاق فرستند و سر و دست و نقر آنها
 بکوبند تا آن مالیات بآن قلت را وصول کنند که نویسنده شرم میکند مبلغ آن را بنویسد
 این بیچاره بیخبر از عالم چه میداند که حکومت های یورپ مکرر در یک سال یک روز در
 مجالس شورا به حکومتی ده کرد و یا پانزده کرد و طلب میکنند بر اے فلان امراض یا
 ساختن ده جاز جنگی یا صد توپ نیجه تنی یا بنا کردن ده قلعه در حدود ملک شان یا
 بر اے فلان مد بندی و امثال ذلک بجز دیگر در مجالس مذکوره انصافت میکنند و
 نفس کسی بر نمی آید - من همیشه میخواهم بگویم که ما باس بقدر عقل آنها و باز با نادان و جاهل
 میشوم - تو دلک باز قبیل تو در این امور بالرباهی شوستر هموزن و همک استند
 من در دسترنج و دیدم در جواب تو اگر بنویسم که در مجلس شورا قومی فرانس دو یا سه هفته
 بیشتر گفتگو شد که در بین ده سال گذشته دو صد کرد و در باقی جمع و خرج ملک شده بود
 و یک صد و بیست و هشت کرد و قرض گرفته شده بود - این فقره را که موضوع و محوش طریقی
 است بنده به انگریزی بنویسم و تو بجهت آنکه علم هر چیزی به از جهل آن است بگو که
 که برایت ترجمه کند +

'the men of this majority were
 pledged to reduce expenditure,
 their party having for ten years
 heaped deficits to the amount

of 20000000£. This Chamber had not improved a whit in wisdom; within three years it had borrowed £12860000 without having reduced the old debts by a half penny.

اے نادان بچہ ان تو خودت درہمان جواب معذرت آن شخص آزاد را میگوئی۔
 از اول اندیش و انکے گفت و این را من باید تو کو کیم در این وقت کہ بخوبی تال
 کنی کہ چل یک آن باقی و این قرض ملک ایران را خراب میکند و تمام خلق را تباہ
 سے ساز و بیشیک کہ بزور جاق کہے یک صد و بیست تومان حکومت ما قرض نمیدہد
 جز انکہ جہد و از خوف قلم برگرد آن کہند + (۴) لشکر آزاد جنگ نکند۔ عجب نادانی
 است این مرد کہ نمیداند در ممالک بسیار آزادیکہ ہر کہ ائے خود را با پادشاہ کیسان
 میداند امروز سید ملک سپاہ موجود است کہ بحج و یکہ فرمان رود ہمہ سحرکت می آیند
 بختہ بانہازی و لیکن با آرزو و در دلمان ماند کہ جنگ در ملک خود شاہدہ کنیم و ہنوز
 احمق قوم ما قبول نمیکند کہ سپاہ ایران در سرخس و بلو شہر و نجرہ شکست خوردند و ہمہ
 پاک رفتار شدند با فراموشند (۵) نفس آناد سرکشے کند۔ این بیچارہ کو یا جواب طفل
 دستان را میگوید یا کو یا ابد از اسح با جزواریست کہ با وجود امر معروف و نہی از سر
 غلیظ شدید علماء و ستی و خشت ماکم و چوب فراش و در عین ہجویت و مذمت چہد
 این اعمال در میان مسلمانان و در عرم کعبہ و مدینہ طیبہ و دیگر اماکن مشرفہ جاری است
 و میو در میان نصارا و در ممالک یورپ جاری نیست و نمیشود و خاک بر سر من اول
 و بعد بر سر این سید طالح و بعد از آن بر سر آن علما و آن حکام و آن فراشان کہ ابتدا

از همان بازتاب میشود و همان با سبب خرابی و تباهی دیگران و عوام الناس استند
 قدم پیشتر نمیکند (۶) دختر آزاد پیش از شوهر داشتن آید - این هم کمال نادانی
 است که دختران را در خانه نگاه دارند که ترش و کندیده شوند و تاسی یا چیل ساسکے یا
 تمام عمر تابع پدر و مادر باشند و باید بر فاسقے پدر و مادر عوسے کنند و هر که پدران
 و مادرانشان می پسندند با و راضی شوند اگر چه غلامی حبشی باشد و چون بے علم و بیدانش
 استند و بے هنر و کمال و بدون اشتغال و قدر و منزلت خود را نمی شناسند از
 سائیس و نوکر و قوم و حی و قاطرچی و غلام آگستن شوند بهتر این است که در پانزده سالگی
 و شانزده سالگی آنها را آزاد کنند و برونند و هر که را اینجا بپسند بیل خود با او کجاح نمایند +
 قال - " اگر عقل و حیا و عفت و شرافت نباشد بطلان تمام ملل و نخل
 و سلطنت تمام سلاطین و دول روی زمین بر آئینه صورت نبند و اے آخر +
 اقول - هیچ ضرورتی ندارد که جواب این چیزها را بدیم زیرا که همانا که تقسیم
 کافی است و تکرار آنها جائز نیست +

قال - و اگر در میزان عقل بسنجیم خواهی آزادی که حاکم آنها عقل سلیم و ادراک
 تویم و سلیقه مستقیم است هر آینه زاید بر عداد نبی آدم از آدم تا خاتم و از خاتم تا ایندم
 خواهد شد +

جمله - اقول - اگر در میزان عقل بسنجیم یعنی زبده و نخبه خود مندان
 و صاحبان عقل سلیم و ادراک تویم و سلیقه مستقیم بنهند بے بیم که این مردمان بدون
 دلیل و بدون آنکه اقلا ده مثال بدید از این عدا و خواهی آزادی قلم بر گرفته و نوشته
 و دانسته است که اگر یک پهلوسے یک الف یک نقطه گذارنده ده میشود و در نقطه

گذارنده صد میشود و سه نقطه گذارنده هزار میشود و اگر هشت نقطه گذارنده آن وقت این
 بیچاره از حسابش عاجز میشود و لے در یک ثمانیه بلکه ده یک ثمانیه میتوان آن نقاط را

گذاشت و بنده میخوانم بهمان اندک زمان گفت که فوائد آزادی زیاد است بر عدد
 تمام تنگ ریزهاست صفحه ارض و قطرات باران که تا امروز بر زمین باریده - لیکن
 من چندان احمق نیستم که چنین چیز را بگویم و بنویسم و بدون دلیل و برهان همین قدر
 بخدمت دانشمندان بگویم که جهان را به از بنده و جناب ایشان دیده اند و از همه بالاتر
 بخاکهاست مبارک شاهنشاهی حجاز ایران بوسه داده عرض میکنم که تحویل به از و دیگر
 مالک یورپ را ندیده بمقتضای علوم و متب و نشان خود هر چند که کم و کیف هر چیز
 را البته معلوم نفرموده و لیس چشم دیده) آنچه بنظر مبارک این گونه اشخاص رسیده
 یا باستماع ایشان افتاده همه نتیجه آزادی است و بس - البته اگر کسی در کیفیات راه
 آهن فقط ملاحظه نماید و از جائی دریافت کند میبند که کیفیات همین یک چیز کم
 از عدد و بنی آدم نیست - و آنچه خود بنده جسته جسته از اخبار با ترجمه کرده در صفحات
 سید الاخبار درج میکنم براس ملاحظه و اطلاع بفرمائی که از قبیل این
 بر کر و ار اند قطره از محیط نیستند و اینها همه آثار و علامات و نتائج آزادی هستند -
 بنده معدود و ذکر میکنم در اینجا سر سری - (۱) جمعی از دکلاای غلق در مجلس
 جمع اند که بلور آزادی را میفرستند و را بخیر بکی تمام غلق ملکشان خوش و ملکشان
 آباد و معمور و باز و رواسیلاست (۲) افراد غلق چندان مغرور و محترم اند که ده
 کس از ایشان میخواند از جانب لکها بنیابت را زنند و علفیه حکومت فرستند
 و آنچه خلاف مرضی آن جماعت است اظهار کنند و حکومت را از آن باز دارند
 با آنچه مرضی آن جماعت است از حکومت طلب کنند و حکومت فوراً قبول میکنند
 (۳) هزارها از اینگونه اجتماعات هستند که بکر و هم جمع میشوند و نجیبی شده براس
 انشاء و جویان کار یا اتشاء کار را میفرستند که نسبت دار و علم و تجارت
 و فلاح و جویان ریلو و ملکات و هزاران چیزها را میفرستند براس

و ترقی قوم و ملکشان و هم بجهت آسایش حیوانات و هم بجهت فوائد و حراست و حفاظت
 اجبار و نباتات و قبور و اماکن و غیره ذلک - مثلاً اجمعا هست از علمای قوم که اکثر
 در آنها شریک استند و تمام شب و روز سعی و جهد آنها اشاعه مذاهب شان است در
 تمام جهان چنانکه علمای ما هستند که از بس تکبر دارند و تقد و حسد کا هم دو کس آنها در
 یک مجلس جمع نمیشوند و کا هم در تمام عمر یک از دیگر میقات نمیکند و هر یک
 خود را اعلیٰ و افضل از همه میداند و از گوشه گیری از خلق بطور ریاضه و ورع و تقوا
 خود را ظاهر میسازند و محض برای دنیا و حق ساختن عوام کالانعام (۴) لکھا
 کیا نه هستند که تحیل بعد و اولاد آدم زر روے هم نهاده تجارت و کار با
 دیگر میکنند در سر گوشه از عالم - (۵) احدی راجرات آن نیست که بقدر سر
 خلاف قانون ملک کند بدون عقوبت - (۶) احدی را از رعایا ممکن نیست که
 بدون جرم و اثبات جرم او آنی در حبس نگاه دارند - (۷) تمام خلق مرد و زن
 صاحب علم و دانش و هنر استند و همه بطور غرت میکنند و همه از علم و دانش خود
 نان میخورند و همه بدرجات عالیه علم و هنر اند و در هیچ امری از امور زنان فروتر
 و بے مساوات نیستند از مردان (۸) تمام خلق آماده اند که حراست و حفاظت
 نمایند از ملک خود از تاخت و تار و شمنان خود و ملک را ملک خودشان میدانند
 و حراست آنرا واجب میشمارند - اینکه ملک ملک پادشاه یا حکومت باشد و در ترقی
 و تنزل و زوال و رفتن ملک از قبضه و نخبیدن گرفتن ملک یا بخشیدن از آن را به بیگانگان
 خود را مطیع و منتقاد دانند یعنی مثل اینکه اگر خراسان یا آذربایجان را شاه مابریون
 دهد احدی راجرات آن نیست و استحقاق آن را ندارد که دم نزنند بلکه اگر زن و دختر
 آنها را هم بدهند و دم نمیزنند یعنی خود را عید و فرمانبردار میدانند و هر چه دانند مال
 و ملک مولاے خود میدانند و این همه مفاسد را ابتدایه علمای دین ما هستند که

ذم آزادی را میکنند و مدح عبودیت و بندگی و بردگی و خفت و ذلت را - (۹)
 تمام خلق ملک فردا فردا بجایال ترقی و بهبودی یکدیگر دعوت تو می اند و قصد حسد
 در میان نشان نیست و همه متفق اند بر خلاف ملت مگر فردا فردا بجایال کار و اغراض
 نفسانی خود اند و از آن جهت در صد و تباہی و خرابی و پیاپی ویران و در واقع ملک
 و ملت خود - (۱۰) و با وجود این فواید نیک و نتایج ممدوحه که انضال و محنتها سے انہی
 اند آن اقوام را سلاطین خود را پرستش میکنند و ہزار مرتبہ پیش از ما حرمست می نهند و دنیا
 آنها را بہشت است و بیشک آخرتشان ہم بہتر از ملت ما است - چند روز قبل ازین ذکر عرض
 شد در خصوص اگر ہی بشیون پاریس و وضع عمارات و شہریت پاریس اندک زمانے پس
 اذان ذکر سے شد از طریق سوختن ہنر و آتش کیے مانند بندہ بیدین و از خدا آزاد
 خندان خندان و بگرام گفت بنظم می آید کہ دنیا سے دیکر سے و نشاء دیکر سے بنا
 بلکہ ہر چہ بہشت ہمین دنیا و ہمین نشاء است - نصارا اہل بہشت استند و در ہمین نشاء
 بہشت است آنها را و ہنر و اہل دوزخ اند و در ہمین نشاء آتش مے سوزند و مسلمانان
 و دیگران اہل اعواف استند و در ہمین نشاء - واقعاً چنین است +

بلے اگر در واقع آزادی را قبح و عیب باشد در دو چیز بد و محال است
 کہ باید بطور تحقق در آنها نظر داشت - اول آنکہ چون خلق ملکہ کہ آزاد باشند ہمہ یا اگر
 بے علم باشند و قانون ہم در ملک نباشد تمام بیدین مے شوند و بے دین ہیمہ آسا
 و غیر مہذب مثل اہل ہند - دوم اگر مردم آن ملک ہمہ یا اکثر با علم باشند و قانون ہم
 در کار باشد آن وقت ہمہ کافر میشوند بطور تعین و سے ہمہ مہذب استند و انسان کامل
 مثل اہل فرنگستان و امریکا - بیشک صاحبان علم و علوم این زمان اعتنا بے بدین
 نخواہند کرد و مطالب دین را غالباً و اکثر اوقات باہمانہ خواہند دانست بچنانکہ
 غالباً مردم یردپ و امریکا ہستند و لیکن بیشک وقتی از اوقات خلق جہان و مخصوصہ

اهل ایران چنین خواهند شد و آن وقت آدم میشوند و مرتعی میکنند که کو در زبان مان شوند
و آرزو سے آن زمان و آن حال در دل نبده و امثال نبده خواهد ماند و این آرزو
را بجا خواهد آورد و همه اماکن سوسی داریم که مانیز شریک شویم در ترقی خلق ملک
خود اگر نه بطور و اتمیت افلا بنوشتن و گفتن و اگر نه در آن زمان و در این زمان که هنوز آثار
از ترقی آنها ظاهر نیست - در آن وقت هر قدر علمای مانجو خواهند که سدره ترقی آنها
نشدند اسکان نداد و آن وقت هیچ ملای نمیتواند گفت و مانع شد که راه آهن نسا زی
که خلق کافر میشوند چنین و چنان کشید که خلق از دین بدر میروند - آنوقت حکما و
صاحبان دانش آن ادا کنند و بطور ازادی سخن میرانند و علمای ادب سخن گفتن بمفعول میبازند
و در مجلس شعور اسلک خود میزدان پلیتیک دان نشسته از تدابیر حکمتیه و تعلیمه و پلیتیکه چنان
و چنان ازادی سخن میرانند از مشرق و حدیث و آن وقت وقتی هست که شرع تابع قانون
عرف میشود و عرف تابع قانون شرع ۴

این قاعده کلی است که چون قوسه عموماً آزاد میشوند و بر سرکان قوم را جرأت
آن نیست که در اموریکه موجب ترقی خلق است دم زنند و غالب خلق هم نادان اند
کسانے که دنیا دار اند و سمواره و درنگ کار و اغراض خاصه خود اعم از اینکه بدانند یا ندانند
و عده بخردانند بچاره هایک فائده مؤثره را سیکیرند و کور با فواید واقعی را از دست
میدهند و ملاحظه نمیکند - مثلاً علمای هر قوسه که تربیت نشده باشند و جاهل باشند
بهین بهانه که خلق از دین بیرون میشوند خلق را از کور با فواید دنیوی باز میدارند
و لیکن عجب این سخن ما بر این در بخش قلب و زخم جگر این است که خلق پرست
روز بر روز ترقی می کنند و هر چه جا عالم داری سال پیشتر که ما ایران را بخشیم خود
دیده ایم تا امروز بسیار خلق ایران ترقی کرده اند یعنی بیشتر بدین شده اند و
بے نهایت بدتر شده اند در لحاظ دین و مشرب و مکانات همه فرنگی سازی و

اسباب و لباسها و اکولات و مشروبات همه فرنگی شده حتی در خانه های کساستی که مانع
 اند چیزهای دیگر را و مردم ملک با محمد الله تعالی روز بروز چینی بدترین خلق جهان شده
 و میشوند و ملک مابترین و مفلوک ترین و تباہ ترین ممالک عالم میشود و مع ذلک اگر
 و خصوصاً آنها که دعوی علم و دانش و هنر و کمال میکنند اصول چیزهای را که موجب تنگی
 ملک و خلق ملک است ممنوع میدارند - این برر کواری که در خانه خودش در همین ماه
 رمضان همه روزه سفره پهن است و خود و اولاد و اهل خانه آتش همه بے روزه اند
 و جمعی شراب خورده و در حضورش میایند و میردند و بیلبولیش می نشینند و بر خوانش نهار
 میخورند و شخص معتبرے این کیفیات را بنده گفت هر آنچس داده است بنده را از آزادی
 سخن رانده ام و حال آنکه دینداری هم در همان آزادی است و بے باتریت - یکے دیگر
 مانع است که راه آهن درست نکنند و ملک تباہ و خلق تباہ بمانند و نمیدانند که اگر راه
 آهن درست شود چه قدر زمینها آباد و چه قدر دہات مسکون و چه قدر زراعت و فلک
 کثیر و چه قدر خلق ملک افزوده و چه قدر معادن کنده و برآورده و چه قدر دولت ملک
 زیاده و چه قدر خلق ملک بمشغل مشغول و اسوده حال میشوند نه این است که این
 بیچاره در بند این باشد که خلق خدا از آتش و زرخ نجات یابند و به بهشت غیر سرشت
 داخل شوند بلکه نعمت های بهشت و عذاب جهنم از آن بر لب اوست که پلاؤ کرم
 میخواهد و افشره سرد +

ولیکن یک علت غائی دیگر است دولت و خصوصاً در ملک ایران باید
 ما باید همه سدود و معایب کارها را اطلاع سازیم طبقه اعلائے که همه ختم امید ما
 است اینها از همه خلق بدتر اند و بیش از همه موجب تباہی ملک اند - مثلاً کسانی
 که از ما بملک فرنگ میروند برای تحصیل علوم مغربیه اینها نه چندان دارا
 آن علوم شده اند و نامداران داراے خیرے از اخلاق حمیده و صفات پسندیده

گشتہ اند کہ راہ سائر خلق نشوند۔ بہا بر این این طبقہ کہ مابطور ادب و تہذیب و
 نیست عرض میکنیم در ہمان حالت اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم نتوانست جو
 را از خوردن خوا منع فرماید در روزے کہ خودش خواتنا ول فرمودہ بود۔ انہا
 خود از اعمال خود معتبر نہ و بواسطہ اعمال خود است کہ از دیگران اندیشہ دارند
 و جاہائے ہستند کہ باید آنہا را بر سنگ زد۔ اگر یک صد یا پنچصد یا ہزار از این
 اشخاص جمع بشوند و دست اخوت بدہند و دزد و عہد نمایند کہ ہرگونہ شعلے را
 کہ واقعاً قبیح است از دست بدہند و چشم از بر مال و دست شتم بر جان و عیال
 خلق دراز نکنند و ہر سہ را حامی و نارس باشند و از فسق و فجور بیہ ہنرند و ضابطہ
 قرار دہند کہ ہر کہ خلاف آن ضابطہ رفتار کند دعدہ در تہذیب اخلاق از جمع
 خارج کند و تمام فکر و ذکر دسی و جہاد آنہا این باشد کہ خلق را ہرگونہ طریق صواب
 کہ موجب ترقی آنہا شود ہم در دین و ہم در دنیا را انہا لے کنند در اندک زمانے
 خلق ترقی خواہند کرد و نہ تنہا در دنیا بلکہ در دین ہم و ہمین است صراط مستقیم
 حق و بس۔ مگر نہ در امریکا و فرنگستان کرد و یا صحت میشود و لکھا مشغول اند در
 اشاعت مذہب خود و اکثرے ہم و نیدار اند و حال آنکہ اگر در ممالک اسلام صدیک
 آن ممالک خلق ترقی کنند در علم و دولت و کرامت سے از اسلام با تھے نخواہند
 بلے ہمین است راہ و چارہ و علاج ہر چیزے در جہان :

اگر ہندو روزنامہاے بسیارے و نشیجات بنیادے و مضامین
 متعدد و تائیل کثیر را جمع آوردہ گذاشتہ ام براے اندراج این اوراق
 کہ نشان اینگونہ بلکہ بدہم فوائد آزادی و تقاض عدم آزادی را و سلسلے
 در نظر ثانی ملاحظہ میکنم کہ حکما را یک سخن کافی است۔ بلکہ را صد کتاب کم و
 بلے فائدہ و از براے کسلے کہ بندہ این اوراق را نوشتہ و سے نویسم

ہمیں قدریم پس است - مع ذلک یک نے الجملہ باز از آئند درج مے کنم
 براے غالی نبودن عریفہ - از الجملہ روزنامہ اختر ۲۶ جلد سے اثنائے
 گذشتہ است کہ بندہ نزد خود گذشتہ برائے آنکہ فقراتے چند را از ان
 درج کنم - نامہ نگاری از طهران بر اختر نوشتہ است نامہ کہ الحق باید گفت
 خیرے از عالم فہیدہ است و او نیز دل پر در دسے داشتہ است از اوضاع
 ملک خود و حقیقت بعضے از فقرات آن بسیار خوب است و سے صاحب اجاب
 مذکور مے نویسد " باوجود عدم مودے نیز ادارہ از نوشتن بعضے مطالب
 مہمہ معذور است " - بندہ کہ نجوبے نے فہم کہ لفظ باوجود و لفظ نیز در این
 جملہ چراکدہ اند و از نوشتن مطالب مہمہ چرا باید کہ سے معذور شہد اگر آن
 مطالب مہمہ باشند باید درج شوند در اخبار و اگر چیز دیگر بودہ اند کہ صاحب اخبار
 ترسیدہ است درج کند مہمہ چرا نام مے گذارد و بارے بعضے از فقرات آن
 نامہ اینہا است " امر وزیر برائے ما ایرانیان اطلاع از چگونگی احکام متعالی
 نامہ راہ آہن کہ در میان دولت علیہ عثمانی و صاحب امتیاز آن بستہ شدہ
 خیلے سودمند تر از آن است کہ بشرح و بیان کجند و سے افسوس کہ اغلب
 ما از ادراک مراتب انتفاء آن اطلاعات بنیجرم چنانچہ بعضے از مہموظان از
 نارسائی ادراک بدینگونہ مندرجات سودمند روزنامہ انداختہ ائمہ
 و نکتہ گیر ہیا میکنند " بلے حقیقت کمال افسوس است و این بچارہ ما
 نے دانند کہ خوب بود حال سے سال باشد راہ آہن در ملک ما جا رستہ شدہ
 باشد و اگر چنین شدہ بود امر وزیران بابتندیکے از ممالک فرنگ بود سے
 مے گوید " و سے جاے افسوس است کہ انتخا مے کہ مرجع و مصدر کارا
 ہستند قبل از نبل بمقامات عالیہ کہ دارند ابد و فکر دریانت اینگونہ مطالب

نبوده و خیال این را که روزی این مطلبها بکار خواهد خورد نداشته و مطلق پیر
 نصیدین محضات ترجمه متقاوله نامه راهبها سے آہن ہمالک متحدہ و انشال آن
 نگریدہ اندالے آخر، این مرد اکنون از طهران نوشتہ و بندہ سی سال
 در ہند استم و سید علی شوستری نیز سالہا سے دراز است در این ملک است و
 بنا بر این از این فقرات معلوم می شود بر ما کہ حالت ملک ما چگونه است و
 ہنوز برہان وضع قدیم است و ہنوز صاحبان اقتدار و اختیار و مصدر و مرجع
 کار بد آن خیال ترقی ملک خود نیستند و گرفتار اغراض خود اند۔ اگرچہ ما چون ہنہا
 نصف انہار حالت ملک و خلق ملک خود را امروز بہان چیم می بینیم کہ سے سال
 قبل از این وہان نحو میدانیم کہ آن زمان میدانستیم مع ذلک کا ہنگامہ خود را
 راضی سے کنیم (و این را اسم از خوف مردم) کہ امروز ملک ما بے نہایت بہتر
 از سی سال قبل از این شدہ ولیکن در این وقت کلام این نویسنده تمسک بسیار
 قوی است در دست ما

بعضی از فقرات این نامہ بسیار خوب است و مطلوب و پسندیدہ
 و از آنجہ می نویسند۔ ”و این یکے نیز معلوم است کہ دولتها و ملتہا سے
 متحدان بسبب ساختن راہبہا سے آہن و تشکیل صرافخانہا و تطہیر رودخانہا
 وغیرہ وغیرہ تا بچہ پایہ منافع بردہ و سے بروند و لے ایشان برا سے ہر
 از این کار ہا قوانین مفیدہ مخصوصے دارند کہ روح ما از آنا خروار نیست“
 انیمرد صاحب انصاف است الحق و لے بعضے از حقا ہستند کہ سے گویند
 اہل ملک ما از ما و را سے عرش ہم خبر دارند و آنچہ پایہ ترقی ایران و خلق
 ایران است امروز اعلیٰ تر از پایہ ترقی ہر ملکہ است در جہان۔ یک
 فقرہ طویل این مکتوب را ما چہیز سے بطور اطناب نقل می کنیم در این جا

بموجب ذیل :

”چنانچہ بارہا روزنامه آخر و جسے دیگر از بزرگان ملت باقتضای
 وطن پرستی بدلائیل بمقتضی یاد آور می کرد و اندک در انیکونه کارهای بزرگ صلاح
 دولت و ملت ایران چنان هست که ^{سنة} المقدر و پاسے خارجی را بمیان نیاید
 و در صورت عدم امکان آن نهایت دقت و متشککانه را بعمل بیاورند چه در
 امثال این کارها اندک غفلت صورت بیست ندامت و خسارت سے شود و باید
 طر سے حرکت نمود که آینده وطن از یارہ خطرات محفوظ آن امن گردد -
 آن تدبیر سے کہ در ان مورد براے حفظ شرفیات لازم الرعایہ وطن بخاطر بنده پیر
 این است کہ دولت بزرگ و ائمہ و انجمن صلیکے مندر کارهای عمده دولت اند و چیم
 آن وارد کہ پس از گذشتن دیوار ایام حیات اولاد و کسانشان بہان مقامات
 بلند بر مسند بنور شود حکم بشود کہ سرکدام یکے دوتن از اولاد خود نشان را کہ
 نشان مقفی است عجا کہ براے تحفیل علوم و فنون متداولہ بکاتب عالیہ و
 مدارس و ارا فنون و کستان بنویسند کہ بالضم اشرف حسب و نسب معلما نیز برانند
 آن مقام بلند پذیرد و ادا شتہ باشند کہ در این صورت مخارجے نیز بدولت وارد
 نمی آید و کہ دولت پس از برچیدہ شدن بساط این طبقہ ابدًا انحصار سے علم
 و اطالاء و کسانے را کہ خود نشان بہ تنظیم شرايط راه انجمنی مانند متداولہ نامہ راہ مقتدر
 نباشند و در خدمات دولتی استخدا نم کنند و نہا پسر یک وزیر و یا امیر در صورتیکہ
 دارا سے علم وزارت و ادارت و لایق مسند پذیر یا برادر باشند بر دیگرے
 کہ آن اشرف بزرگ زادکی و قرابت ندارد مقدم است و اولاد دولت ہر کس
 کہ دارا سے آن علم و دیندار آن مقام باشند بدان کار میکمار کڈالے افر
 اگر چه این مطلب بالفعل چندان نسبتے بارادہ ندارد و دوسلے در

ہر جا و ہر مقام مانتوانیم مطلبے را شامل ارادہ خود سازیم وارتباطے دہیم و ہر جہد کہ این مطلب در اینجا مطلبے است کہ ضروریات بہ رسالہ دیکرے دارد مع ذلک بطور اختصار چیزے در آن باب می نویسیم تا بر بعضے معلوم شود کہ از ہمیں عبارت یس از سی سال ہجرت مابکمال خوبی از حالت ملک و خلق ملک و دانشمندی و دانشندان ملک خود خبر دار می شویم و سہ دیکر ان صد سال ہم فکر کنند چیزے معلوم نمی توانند کرد :

اول۔ باید دانست کہ این فقرہ را مادر ہمہ جانوشته اہم و مکثر تکرار کردہ ایم و بازے کنیم و بازے کنیم نہرا بار و یک بار۔ ہر شخصے کہ بخواد عمارتے بسازد اگر خود مند باشد و عقل سلیم داشته باشد باید ابتدا بنیان و اساس آنرا بہند و انرا استحکام دہد۔ غالباً باید گفت تمام کسانے کہ در میان ما مردم اگر اندک چیزے ہم از دنیا نہسیدہ باشند باز اساس کار را از دست میدہند و از دیوار و سقف شرعے کنند و این از آن است کہ روختان از جابے خبر ندارد۔ تا بہنگامیکہ در ملک آزادی و در حکومت اصول نباشد و جمع کثیرے در امرے مشورت با ہم نکنند کارے صورت نمی بندد و آنکے کار ہائے عظیمہ۔ شاید ہنوز کیفیت راہ آہن و معدنیات حیدر آباد بمع ایران نرسیدہ باشد و حال آنکہ عالمی جبر دارند۔ مختصر آن ہمین است کہ چنکس از چاکران حکومت حیدر آباد و جمعے دیکر از چاکران و افسران حکومت ہند و غیرہ بایکدیگر اتفاق نمودہ روتے ہم یک صدک یا زیادہ از این ریاست خوردند و بروند و نقصان وارد آوردند و در خود و فرزندش راہ آہن و جربان و کندن و بر آوردن معاون این ریاست این از آن شد کہ در این ریاست اصول نیست و

و مجلس شوراے نیت و خلق خیدان آزاو نیتند کہ رائے بدہند و سخن در امر
 بگویند و مہام امور بدست کسانے است کہ از زیر دستان خود بے نہایت کم ہستند
 در دانش و محتاج برانہائی دیگرانے استند مانند خود نشان۔ و از این گذشتہ اہل
 ایران نیز چون اہل حیدرآباد و بچارہ و ضعیف و بے دست و پا ہستند و ابد آنجوی
 خود و نفس نفیس خود نغے تو انندان خور و تخیل تا پنجصد سال دیگر اقل۔ ایرانیان
 نغے تو انند کپانے بشوند یا برپا کنند ایرانیان ہندس و انجیر و آن ہمہ اسباب
 و لوازم بیج کارے را از خود ندارند و نمی تو انند ساخت و حاصل کرد پس ضرورت
 کہ قوسے بنیکانہ بکنند این کار ہا را در آن صد ہا و ہزار ہا مفاسد ہست کہ از انجملہ
 فرضاً و ریک رشتہ راہ آہن چند کروٹال ایران را بخورند و ایران را مقروض
 سازند و احتمالات بسیارے دیگر ہم در آن میرود۔ و دولت قوسے بازوئے
 کہ در دو جانب ایران واقع اند ہم دوستے آہا مقرر است براے ایران و ہم
 دشمنی نشان و اگر نقطہ خصومت آہا لازم باشد و با خود باشند بالظہر و متعدی میشود
 و ہمالک ضعیفہ اطرافشان تعدی میشود۔ روسین سمجھی اٹکلند زور و استیلاے
 خود را روز بروز زیادہ میکنند و زیادہ میخوابد در ایران و اٹکلند بہ ہم خمی روسی و این
 صورت راہ آہن را اگر اینہا یا کیے از اینہا درست کنند باز موجب نقصان ایران
 و محل ایراد کیے یا دیگرے از آہا میشود و دو قوم دیگر ہستند قوی کہ میثوان بر آہا
 اعتماد نمود کیے جو منے و کیے امریکا۔ از این دو البتہ امریکا بہتر است و بے
 آزار تر زیرا کہ خیال او محض تجارت و محنت است نہ ملک گیری۔ و جو منے
 البتہ حزب است و لے چون در شمار ممالک یورپ است و با ہمسایگان خود
 در تجارت و غیرہ ہم خمی مے کند او نیز زور و استیلاے خود را افزون میخوابد
 در صورتے کہ از زور و استیلاے او در ایران روس و اٹکلند ہر دو خاموش

خاموش نشینند و فقط تجارت خود را افزایش و بدین مفید است والا اگر او هم
بنامے مخالفت را باروس انکلیز بگذارد باز خالصه از نقصان نخواهد بود بهر

ایران ۴

دوم این بزرگوار خوب را که داد است بر اطفال و زراعت و امر او غرض
و سوائه اند که این را که ناقص است یعنی سخن را هر کس میتواند گفت و سوائه
چون آن سخن (ریاری) را بخوانند بعد از آن وقت نقایص آن ظاهر میشود
ما از این بزرگوار می پرسیم که مرادشان از این عبارت که "عجالت بر اے تحصیل
علوم و فنون متداوله بکاتب عالیه و مدارس دارالفنون و گلستان بفرستند"
چسبیت - این عجالت را زمان خیل طولانی است بکمال پنجه از سال دیگر نهایت آن
میرسد و علوم و فنون متداوله را نامی فهمیم چسبیت - آیا مراد از علوم و فنون
متداوله فقط دانستن لسان است یا چیز دیگر - اگر زبان باشد خیر جناب ایشان
مغذوران و اکرام و چیز دیگر است ایشان نمیدانند و بنده بخدمت ایشان
عرض می کنم آن علوم و فنون کدام استند - از بر اے مختلف اصناف اهل
قلم - تاریخ - جغرافیا - پلیسیکل اکادمی - کتب پلیسیکه و دیپلماتیک قانون طوایف
یعنی رفتار و کردار دول مختلف نسبت به یکدیگر در صلح و جنگ - منطق - حساب
اقلیدس - جبر و مقابله - هندسه - معادن - نبات - کیمیا - ذاکتری و تمام
رشته های آن - تلکراف - آب - هوا - زراعت و فلاحات - تجارت و صنایع
آن و امثال اینها اهل سیف هم باید آنچه لازم آن فن باشد بدانند - پس این
علوم علوم متداوله نشدند و بان علوم متداوله که منظور این جناب است نه
وزیر مالیات میتواند حساب جمع و خرج مالیات ملک را آماده سازد و نه وزیر
دول خارجه میتواند در امر راه آهن کفشگونی کند ۵

آنچه بالفعل و کمال اختصار بنظر بنده ناقص العقل میرسد که ترو تاز به
باشد و اقلاً به پنج یا هفت سال دیگر وصلت بدید و مفید باشند این است - بهر طریقی
زرے برائے این کار جمع کند -

(۱) یا حکومت بدید تا ما را و خود تحمل نشود -

(۲) یا پدران و مادران بحسب قوه خود بدیند -

(۳) یا مردم همه مدد کنند بحسب حالت و وسعت و ملت خود -

(۴) یا از هر سه طریق جمع بشود و مدرس را که بسیعی و اتمام این نبر کواری عالمیقت
اکون قوسل خبرال ایران است در یمنی و بعضی از تجار که خداوند توفیق
بآنها عنایت فرموده برپاشده و سعتی بدیند و انشطام درستی در آن بکار برند
و جمعی از یارسیان را نیز شریک سازند هم در نشاندن تخم و هم در ورودین حال
آن - پس اقلاً بچند جوان یا دو صد جوان را که شانزده ساله باشند و چالاک
و هشیار و طالب علم و مخفی بفرستند در یمنی که هفت سال در آنجا تحصیل این علوم
فوق را بکنند و امتحان داده بلکه خود مراجعت نمایند و چون آمدند مقرر باشد
که ماهی پنجاه تومان بگیرند و در یک از ادارها سه حکومتی نوک بشوند و بمرور ایام
موجب آنها برسد فرضاً ماهی یکصد تومان یا سالی یک هزار دو صد تومان که
این نهایت و اعلا درجه موجب است در ایران - اگر این جوانان در علم خانه
طهران یا جائی دیگر تحصیل کرده باشند یک دوسه سال البته در آن هفت سال
بسی نهایت کامل میشوند و احتمال دارد که درجات یونیورسیتی را حاصل نمایند
که بسیار عالیشان اند و اینها از کماکان وضع سلطنت و حکمرانی اهل یورپ
اطلاعه بهم میرسانند +

این را نیز باید دانست که اگر ترقی ایران موقوف بمرور ایام باشد

آزادی حقیقی والا چند انکه اہل حیدر آباد آزاد استند اہل مسیح ملکہ آزاد نیستند
 و آزادی ہم ہزاران درجہ بیش از پنجہ سید علی شوستری نسبت بہ بندہ داده
 و خودش قبلہ و کعبہ و پیر و مرشد و قطب و نجمہ و قدوہ است آزادی حیدر آباد
 را ولیکن یک مرد و یافت نمیشود کہ یک سخن برب را اند نسبت بخوابے و
 تباہے ملک و آنچه حکومت و اغراض حکومت مے کنند در خوابے و
 تباہے ملک خود۔ ما تمام کیفیات را با فعل رها مے کنیم کہ مفصلاً در دستور
 ما مے درج است و ہمین قدر عرض مے کنیم کہ از شک حوامان و ناپاسانے
 کہ در این ریاست نوکر بودہ دستند و از ورکات بسیار سافله بدرجات بسیار
 عالیہ رسیدہ اند و در اندک زمانے خطا بہاے جنگ و دولہ و عمدہ عظیم
 ہوم سکثری و ماہوار زیادہ از آنچه والد مرحومش نجواب دیدہ بود تا زمان
 علو سیر خود یافت با چند کس از انگریزان متفق شدہ بقدر یک کرد و
 دینیم یا بشیر از این ریاست را خوردند و بردند و غارت کردند و نقصان
 رسانیدند کہ در آن او خود دزد بود و چند کس دیگر شریک دزد و چند
 کس دیگر شریک دزد و رفیق قافلہ و چند کس دیگر مال و فال گیر و
 بزرگوار مے حاکم و جویندہ آن دزد بود و گیرندہ آن مال۔ سر آسا نجاب
 کہ اکنون وزیر و مختار کل است در این ریاست خواست عبدالحق را
 گیر و آنچه خورده است با یاران انگریز خود از شکم او بیرون آرد و او را
 سزا دہد عالم را پر از غوغا نمود و یک کرد و آشخامے را بوکالت
 لندن فرستاد و الا امر با بدیندہ بگویم

کہ تفرغ کنے و گرفتار
 دزدان باز پس نخواہد داد

این ملک دو کروڑ با صد کروڑ دیگر اقلاً از زمانے کہ انگریزان
 این ریاست استیلا یافتہ اند و نہرا رہا کرو و یکری قبل از آنکہ انگریزان
 در این ملک آیند و کروڑ ہا زن و دختر خلق تباہ و آلودہ و امن شدہ اند
 و آخر از ہمہ دولت اسلام خود بایمال کشتہ و باین روز در افتادہ است از
 آن و نتیجہ آن است کہ خلق آزاد نبودہ و نیستند۔ و یکس یک چند
 سطری از عبارات انگریزے را بخط انگریزے نوشتہ ترجمہ نے کنم
 تا معنی آزادی معلوم کرد و بر کمانے کہ جروت نذر اند و در میدان دلیل
 و برہان و نقل قدم گذارند مردم را دشنام دے کویند و تہمت دے زند
 فقرات مذکورہ بموجب ذیل است۔

"The whole position was false and
 immoral, and when it ended
 in gigantic fraud, Mr. Cordery was
 permitted to plead that neither
 he, nor the Government that had
 supported his usurpation, was res-
 ponsible for what had been done.
 And yet it was they who forced
 both the Railway & the
 one and Mining Scheme upon
 the Nation, and when it

Transpired that the former had been promised only to give £ 400,000 bonus to Abdul Hagg and his colleagues, and £ 850,000 more in the financing scheme, the word was that the Government of India had only advised the Nizam in a friendly way, what it would be wise for his Minister to do."

"Who can have forgotten the 60 lakhs offer made by Abdul Hagg, Mr. Cocker, and Colonel Marshall in the name of the Nizam, who, poor young fellow, had never heard of it, and whose Minister, when required to endorse it, asked naturally, "But where is the money to come from?" Statesman 13th April.

این فقرات نکته جعبی هاست روزنامه استیمن است که در ۱۳ ماه اپریل گذشته نموده بود از حکومت و امیر این حکومت هندو یعنی آنها این است

تمام امور یا مقدمات کہ سبب و خلاف تہذیب بود و چون منجر شد بیک بے
 غلیبے آن وقت حکومت ہند را ضیہ و خاموشی کشت کہ مستر کاروری (زرین
 حیدر آباد) انکار کند کہ یا خود شش یا حکومت ہند کہ اور اتہا بودند جو ابدہ بودند
 آنکہ راکہ واقع کشت و حاصل آنہاں باز دور آورده بودند و مجبور ساخته بودند
 نظام راکہ قبیل کندہ و در سلسلہ پڑاہ آہن و معدنیات حیدر آباد راکہ در
 اولین ۴۰۰۰۰۰ پوند و چون این شد عہد ناظر کشت جواب دادند کہ حکومت
 ہند فقط بطور دوستی نظام را راہنمائی و صحت داد و حال آنکہ این
 راہنمائی کے کار و فرض وزیر او بود +

”کہ خاموشی خواہد کرد ۶۰ لک روپیہ راکہ عبدالحق و مستر کاروری
 و کرنل مرشال بنام نظام آفرینے تعارف حکومت ہند کردند کہ نکاسیک
 خواستند وزیر نظام امضا دار و وزیر مذکور سوال کرد و بایستے ہم کہ چنین
 را کہند کہ ”این مبلغ از کجا خواہد آمد؟“ حیدر آباد ریکارڈ بند بفریک قدم
 از سلسلین گذارده و در پارچہ ۶ می برج بود فقرہ طویلے کہ بندہ نے نویسم
 در اینجا -

خوانندگان باید بخوبی متفقت این فقرات بشوند کہ غرض ما در
 این است کہ چگونہ مردم تربیت یافتہ کہ واقعا آزاد و استند آزادند و
 آنکہ حالت بعضی از خلق آچگونہ است از ہر بابستہ - یک فقرہ کہ نامہ نگار
 لندن یکے از روزنامجات ہمیں تیکرافت زودہ بود و در تمام روزنامجات
 نقل شد ما در جاسے دیکرے درج کردہ ایم - آن فقرہ شعر است بر اینکہ
 انقصائے کہ شد در میان حکومت نظام و دکن شیکہ کیا فی تیکے تو سلسلہ

وخط بطلان بر آن برفت در حلقه های پر لاشتی زیر که بنزد راس همه در آن
 تسلیم کنند به مشروطیت و آشن فواید حکومت نظام پامال گشت - این یعنی نظام
 داشت با خیال و مکان ما چنانچه در آن یکلهای نمبر ۶ و نمبر ۷ پارچهای ۱۵
 و ۱۶ ماه اپریل مندرج بود - در آن پارچها ماسه سری تفصیل بیان کردیم
 براسه خوانندگان خود از مخارجه که حکومت نظام کرده بود از زمانه که
 نصیحت نینگ کپانی حیدر آباد ظاهر شد که از قرار یک خلق عالم بطور تخمین میگوید
 و میویند و حساب می کنند قریب یک کروڑ روپیہ بوده و ما این بر بادی
 و تهاهی از خلق الله را (یعنی زر رعیت را) نسبت دادیم عدم توانائی و
 بے کفایتی (کسانے که در آن دست و دخل داشتند) و کجاں بے پردگی
 آنها در لحاظ فواید ریاست و رعیت - اکنون نجوبی و بطور یقین بر ما ظاهر شد
 که در بین این مسافرت اخیر می که نام آوران این ریاست نمودند و بنحمت
 زمانه و اسے ہند رفتند در کلثتہ نجوبی کے از آنها که در عہدہ و درجہ فروتر از ہمہ
 بود ما بقے تمامًا عاجز و بیچارہ ہووند کہ شرح مقدمہ حیدر آباد نینگ را بطور کفایت
 و از روی بصیرت و خبر داری بیان کند - نہ وزیر حیدر آباد تو انست از عہدہ
 این کار بر آید نہ آن دو شخصے کہ بوکالت حکومت حیدر آباد بہ لندن رفتند براے
 انفصال آن مقدمہ با وطن و نہ آن شخصے کہ اکنون دست راست وزیر است
 و در واقع حکومت این ریاست با دست - و از آن رپور تھاے کہ تیار کردہ
 ہووند کہ بنظر زمانه و اسے ہند یا بادارہ فارین میس برسانند بر اسے مضامین
 و انفصال آنها و نیز از کم و کیف و حقیقت منصوبہ مینینگ کپانے بے غلطی
 ہووند پس می گوید کہ اینہار افرامند اسے ہند مقص نمود و ہاں شخص فروتر
 از ہمہ را نکاہ داشت کہ باستر باول بنشیند و گفتگو نمایند و تلم آن کیفیت را

بفرمازواے ہند ظاہر و منکشف گردانند +

افسوس است کہ بعضی از مطالب دیگر را جامع کردہ بودیم بر اے اہل
تدعای خود در این اوقات مانتو انیم بنویسیم و لیکن تجیل کہ ہمین قدر کافی باشد
خودمندان را۔ اول در اینکہ معنی آزادی ہمین است و از آزادی مراد مانیت
ہمین و در کفر و الحاد و زندقہ ہم کہ بمالست میدہند ہمین است کہ خلق آزاد
باشند۔ مردم فزک چندان آزاد اند کہ در امور لمبتیکتہ و مشوبہ بکرا نے کہ
نسبت بہ پادشاہ و خاندان سلطنت ندارند و بزریر اعظم ملک خود ایراد میکنند
و در امور غیر لمبتیکتہ کہ خلاف باشند حتی بر پادشاہان خود ایراد میکنند و بطور
و انصاف و لیکن در مالک مشرق و خصوصاً در مالک اسلام در کار ہائے ادنا
عہدہ دارے نمی توان ایراد گرفت کہ بعضی حتی کفر و زندقہ میدانند بعضی
دیگر چیز دیگر و در واقع عین دنیا داری و اغراض نفسانیہ خود آہناست رنند
را ہمین است اعتقاد و دین و مذہب و کفر و زندقہ و بس۔ دیگر آنکہ این
حالت حکام و عہدہ داران ریاستہائے اسلام کہ ہر چند در چار دیواری خانہ
خود و پنجاہ خطاب دارند و بزرگان عالی شان جہان اند و ہر یک شخص اول
جہان است در پلنیک از امور خود خبر ندارند و جواب سؤاے را نمیتوانند
بہرند ما بخوبی دیدیم احوال عقلاے این ریاست را در امر این مننیک کیانے
و ہمین کافی است بر اے ما +

آبا و از بلندے کو نیم کہ این عہدہ داران ہر کسے خراہند باشند
انگریز و بوسے ہر دو غارت کران خزینه و ریاست و رعیت حیدر آباد
و آنچه میدہند بہ اخبار نویسان بطور رشوت است کہ در عوض آن کارے
کندہ بر اے آہنا مشروب باغراض و مشربہاے خفیہ آہنا۔ اگر چه نام

کسے را بقلم نمی آیم و همه را نیز با جماع نمی گیریم اکثر و مخصوصه از وجه اعلا
 آنها چنین استند و ما را خوشی از سبک نیست زیرا که اینها بغیر از نقش پیران
 و زبان چالاک و هشیار مردمان بازار پتیرے و هنرے و دیگر ندارند - در
 این صورت در ریاستی که افراسی ملکوت و اراکین ریاست این پنج من باشند
 و اخبارها سے آن دو فلان دکن " و در بهمان الاخبار باشند سید علی سکر
 هم باید حکمت نویس سید الاخبار باشند و سید آقا کے حکاک شیرازی مہتمم
 آن ملک و اصلاح و ہندہ مطالب مندرجہ آن سیر ازین العابدین صاحب
 یکے طلبہ بدر سے یکے کاسب بازار و یکے ہم از بے انتظامے ملک امروز
 مہتمم دارالبلع سرکار عالی +

انچہ اخبار ہا کے گزیرے ہم مخصوصہ منسوب بر ریاست ہا سے جو
 مے نویسند چند ان اعتبار سے بر آئنا نیست زیرا کہ آئنا نیز غائب اہل غرض اند
 و غرض دارند و لیکن البستہ بندہ بے انصاف و بے تحقیق ہم نسبت از عمدہ دار
 این ریاست بعضے ہم از این فرقہ سابق الذکر مستثنا ہستند - اولاً خود
 سر آساخا و دہن خوب وارد یکے آنکہ سیہ نہایت سرگرم است در کار و کار
 را معوق و معطل نمیکند و در غیو اہد بگذارد و بسیار طالب آن است کہ
 انتظام ریاست را بخوبی بدہد و دیگر آنکہ ہا ممکن اگر بتواند نے خود کہ
 زر ریاست مفت ہما دشور و لیکن یک عیب ہم دہد و کہ بزودی کو فتنہ
 سخن کسانے کہ پیرامونش را گرفته اند و ہما اہل غرض اند - چند کس دیگر
 ہستند در این ریاست کہ مردمان ہشیار لایق کاروان و تجربہ آموختہ
 اند بخوبی کہ ہمہ مردمان را شہند ہندی و انگریز آئنا را پسند میکنند کہ دنا
 اگر آئنا را بخود بگذارد بخوبی بے ریاست را انتظام مے دہند +

خوانندگان باید بدانند که این ریاست مانند یک اربابیت که یکے دونے کشند یا میرانند ہر کہ باشند و مانند دولت ہائے عظیمہ نیستند کہ چون ترین عظیم روزین اند و صد ہا میل را باید شب و روز طے کنند و ہزار ہا تن بار را حمل و نقل نمایند و انجین ہائے پر زور و راہ ہائے آہن سخت و کھلماء و کار گذار در کار دارند۔

حالت حیدر آباد را کہ کہے بخوابد بطور اختصار ملاحظہ کند در یکجہ سرسبز ملاحظہ کند و اگر تفصیل آنرا بخوابد بندہ دوسہ سال پیشتر در کتب خود نوشتہ ام و بخصوص در کتاب دستور ناصر علی ہر کہ بخوابد در آن ملاحظہ کند۔ سرسبز گرنین نوشتہ۔

"One of the chief causes of the troubles of Hyderabad, financial scandal connected with which have lately attracted much interests in this country, is due to the fact that our treaties with that State do not prohibit, as elsewhere, the employment of Europeans; the result is, that it is overrun with European adventurers of an especially bad type, whose intrigues it is difficult to counteract, and who have no other thought

than the spoil which they can
 extort from the Nizam and his
 Ministers. The shameless manner
 in which Hyderabad and its min-
 ing concessions were (were)
 thrown into the English Money Mar-
 ket the year before last, will be
 fresh in your memory, and a care-
 ful study of that case would
 somewhat enlighten students as
 to Oriental and European methods
 of financial operations; but it would
 not tell them the whole story,
 nor reveal the absolute and normal
 corruption of officials in a Native
 State where honesty is practically
 unknown; and if a person inno-
 cent of Oriental intrigue were
 to believe that the Minister, Abdul
 Kader who was convicted of corruption
 in the matter of the Mining

concessions, and who was made the scapegoat for other more important personages, was the most guilty, he would be much mistaken. The chief culprit stood much nearer the throne of the Nizam."

این عبارت در چندین مقام اندک مبهم است و لهذا در آن مقامات
بندہ انجہ بنظر خود رسیدہ در برکت سے نویسیم۔

دیکھئے از عمدہ جہات مفاسد حیدر آباد کہ مربوط بآں است۔ این
فیضیت و رسوائے معاملہ (زر و داد و ستد زر کہ مراد معاملہ معدنیات باد)
کہ در این تازگی بے نہایت خاطر ہارا متوجہ بنجد ساخت در این ملک از آن
است کہ معاہدات مابا آں ریاست مانند جالطے و دیگر ممنوع نمیدارد و استقلال
اہل یورپ را (در کار ہا و مشاغل آں ریاست) و نتیجہ آں این است کہ کشیاں
و بحث اموزان یورپین تاخت آورده و پیر ساخته اند آں ریاست را خامتہ
ہمہ از طبقات بد سیرت و نامہنجرانند کہ اتفاقات و منعوبہ ہائے آہنار را
است کہ کسی بتواند حکم ساز و دہشکس کند و بیج خیال دیکے ندارند و در
سر و نہ نظر خود و جہالت کردن آنجہ بتوانند اخذ نمودن از نظام و وزیران او
بزر بر دستی۔ این وضع بے شرم آنکہ حیدر آباد و معاملہ معدنیات آں از افتد
و در بازار زر (یا صرف خانہ) انگلیش دوسال قبل از این ہنوز تازہ است و در
یاد شما و یک ملاحظہ دقیقہ از آن مقدمہ اندکے بنیا خواهد کرد چشم ناظر کنندگان
را از وضع معاملات و داد و ستد زر را (در میان) مردمان مشرق زمین

زمین و اهل یو رب و لیکن از آن ملاحظه تمام حقیقت و کیفیت آن معلوم
 نخواهد شد و نه هم ظاهر میشود بپناه کاری های نامحدود و مستمر و مرسوم عهد و این
 در ریاستها بوسیله که در آن ریاستها در واقع دیانت و امانت معدوم
 استند (عهد داران در این جا هر دو انگیزه بوسیله را میتوان مراد گرفت
 و بوسیله بنظر بنده غرض او عهد داران انگیز است در ریاستها بوسیله)
 و اگر کسی از اتفاقات و منصوبه های مشرقیه بے خبر باشد و چنین یقین کند که
 مایه این امر مذکور عبدالحق بود که بحرم خیانت مجرم برآمد و حاصل او زار کسانے فیکر
 کوید نبر که در عظیم الشان ترجمه ترماز همه بود در خطاست و یقین او بے است
 خاطی اصلی و مجرم واقعی شهنش بود اقرب تحت نظام "سلاطین شخص اقرب بخت
 غدیده که ملاحظه می شوند باید کرل و مثل باشند +

این مشتے بود از خوار حالت حیدر آباد و قطره از بجا راست از جا
 تمام ممالک مسلمانان و بیدانشان در کتاب صرف و نحو معانی بیان این خبر
 را نخواهند و نمیدانند که هر زمانے که قوم دیکرے و خصوصاً اتواسے که در نظر
 ما هستند راه آهن زار و ایران کشیدند و بنک در ایران باز کردند و مردم
 ایران را یا حکومت ایران را زار بقرض دادند باید فایده ملک ایران را نخواهند
 و بنده در تمام صفحات سید الاخبار بنحو بے که دانسته نوشته ام اگر چه آقا میرزا
 زین العابدین صاحب مهتم مطبع سرکار عالی حک و اصلاح داده است آنها
 را - اینها همه از عدم آزادی است و لیکن انوس است که کسانے
 که آزاد استند از اد استند در آن که چند آن شراب بخورند که خود را
 بکشند و معنی آزادی دانند - در فائمه این رساله چند فقره دیگر
 هم در آزادی و حالت بعضی از مردم و طوائف حیان خواهم نوشت +

فقره اخیر مکتوب سید علی شوشتری

قال - و این بیچاره مدیر اخبار آزا و هندی که از اصطلاح و زبان فارسی و آزا و است از قبیل استخوان و اورم و کمان و دیر را کعبه و حرم بخان خود انکاشته و چنین پیدا شده که این آرتیکل فارسی (خیر خواه بهر جهان) حسب الادعائے آن طاعن مسلمانان پانصد روپیہ قیمت دارد پس تخلیط هر مجموع دندیان هر مجموع دو لک روپیہ باید بپردازد - نرخ بالا کن که از زانی هنوز -

چهل و یکم - اقول - البته این سخن بسیار سخت است بلکه از تیغ و تیر تیز تر است نه اگر جسم هر سزاوار با و ن بگویند به از آن است که اینگونه سخن طعنه آمیز از سبب هنری بشنود - این خجسته بر من سخت میناید و لیکن این بیچاره که مرا طاعن مسلمانان نوشته و خوانده خود طاعن مسلمانان است چرا که طعنه بر من نمیزند که قیمت آرتیکل خود را با پانصد روپیہ نوشته ام بلکه طعنه بر دولت و ملت اسلام زده است که اینگونه آرتیکلها در این دولت و ملت خرابدار ندارند - این بیچاره نمیداند که گوهر از قیمت نمی افتد اگر خریدار نداشته باشد و آینه را قدر کم نمیشود اگر محله کوران داشته شود - اگر دیده باشی و اگر خوانده باشی چندین چیزهای مختلفه مفیده نوشته ام در سید انکاشیه کفایت در جواب فقرات مختلفه آن مکتوب مقبوض معیوب تو و بجهت تنبیه اهل ملک تو که از آن جمله بود فقرة که در شماره ۲۶ (یا ۳۳) سید الاخبار نوشته ام که بابت پنج آرتیکل کوچک از امریکا خواسته اند از مستر کلید استون و پنجرار بودند میدهند و مستر کلید استون عذر پیرایه و کم دماغی را خواسته و از آن مبلغ کز آن که احدی را در میان ملت تائیسر نمی شود امر و زور است

نوشتن ده جلد کتاب کہ ہر یک ہزار صفحہ باشند و لکھا موم باین نحو در مالک نک
 و امر کیا از نوشتجات خود مان سے خدند و نوشتجات آنها سرمایہ معیشت و زندگے
 اولاد و اعقاب آنها است و لیکن این حالات در ملت ما برخلاف این است
 مثلاً این مرد و رحید را با و تحویل در سال بسبت ہزار روپیہ بیعت گرفتہ سے خرد و
 در برابر ان ہم ہزار ہاشل او لکھا زر گرفتہ سے خرد و احد سے ملاحظہ نمیکند
 این حال را در ان طرف اگر این مرد پنجاہ کتاب بنویسد و ان اتخاص ہزار ہا
 بنویسند ابرا خریدارند و اگر خریدار ہم داشتہ باشند بزور حکام خوار و
 یا کہ ان کتب از قبیل دیوان حکیم قافی با باشند تمیس لندن اخبار سے
 است کہ ہر روز شمارہ ان از یک لک شتبار سے کند و یک پارچہ ان بے شمار
 نئے ماند و لیکن سید الاخبار ہم یک اخبار است کہ ہفتہ سہید یا چارہ صد
 پارچہ ان طبع مینود و ہر روز چیل پنجاہ از ان واپس میاید و ریفوز مینود -
 ہر بسبس کر یقین یکے از عمدہ داران ہند بود و یک ماہ پنیز نوشتہ خواند
 در مجلسی کہ اکثر اعانم ملک انگلستان در ان مجلس حاضر بودند و ہمہ کوشش و اوراد
 و اقوال اورا استماع نمودند و سندن معین دانستند و از آنها فواید و تجارب برگرفتند
 و لیکن بدرستی و راستی بندہ با و از بلند میگویم و از حد سے و نکتہ چینی و لعنہ
 احد سے پر و اندازم این رسالہ بندہ از نوشتجات مشرک لید استون گستر
 نسبت و من حالت ہند را بے نہایت ہتر از سر لیل کر یقین میدانم و قیمت
 خود را سے افزایم این رسالہ من پنج لک قیمت دارد و کتاب دستور ناظر
 پنجاہ لک کو خریدار باشد

اگرچہ من بندہ حقیر کا ہے دعویٰ پیغمبری نکرده و نخواہم کرد و نہ نیز
 دعویٰ امامت و ولایت و ہدایت و ارشاد و نہ دعویٰ زہد و ورہ و تقویٰ

و صلاحیت و نه دعوی زور و قوت و رشادت و عقل و دانش و عجب
 دانی و انگریز دانی و ابداً هیچ چیز سے و کار سے و نہر سے دعوی نمیکند
 و نخواهم کرد و دعوی را کار بے و انشان میدانم مع ذلک آنچه در این رساله
 و رسالها و کتب دیگر نوشته ام خودمندان چنین ماسه نمند و میدانند که اگر بخواهند
 عمل بنمود ملک ایران مانند مالک یورپ میشود و بطور یقین اگر مدار مقام ایران را
 بدست من گذارند و آنچه در من خود دارم که بعقل تو و لکها مثل تو نمیرسد بکار برم
 در سه سال ایران را یکے از مالک فرنگ می سازم و من بیک این دعوی را
 منم که هیچ کس دیگر را مقابل خود نمیدانم و نمی بینم زیرا که آنچه در من خودم
 است از قلم آنها برسته آید و من نوشتهجات اکثرے از خودمندان ملک خود را
 یکے از قبیل این مرد و زور کار ندیده ام و دانسته ام که من در سر ندارند و احدے
 را آن استعداد و لیاقت نیست که بتواند یک چنین رساله بنویسد و این استعداد
 در وجود من خدا داد و نعمت الهی است که اگر با آن نامه هم داشتم بخورم
 بر او معلوم میکردم که من کیستم - و من اکنون می گویم که اگر این بیچاره یا
 دیگرے از قبیل او بخوابد جواب بگوید یا رساله در رد این رساله بنویسد
 بخوبان دشمنانها دیگر چیزے نخواهد نوشت و باید دیگرے در دستگاه ندانند
 و آنچه این بیچاره باید دشمنانم بدد مژده نخستین داد اکنون یک کار دیگر
 باقی مانده است و من خود را می آموزم که یک عربی یا شوشتری یا افغان
 را بگوید که کار دے یا کلوئه بمن بزند و مرا بکشد و این بهتر من همه جوابها است
 و قصاص واقعی است و حیات است اولاً الباب را - و لیکن اگر من کشته
 شوم در این راه در هر جا و بدست هر کس و هر زمان که کشته شوم بیشک باشد
 و دشت کر بلا مختور خواهم بود

عزیز من اگر این همه که تو نسبت بمن داده از تقدیر و تائید آسمانی هست
 عبارت آخری تو باید در خواب کج یا بی و من از غصه و رنج میرم جا بے شکایت
 من و سرکوب تو نیست و اگر از وضع ملک و حالت خلق و طریق ملک رانی است
 باز جا بے شکایت نیست بلکه جا بے افسوس است که در ملت اسلام و از بدو اسلام
 در میان هر قوم از اقوام مسلمانان عرب و عجم و ترک و هندی و مصری و افغان
 و زکباری و موری و غیر هم فکر کسانے که بخط مستقیم از کیمین و عرق چین نان خورده
 اند (یعنی ابد محتاج و بسته بشاه و وزیر امیر و حکومت نبوده اند) از کسانے که بسته
 و محتاج باین طبقات بوده فیصد ۷۵ مسخرگی و مطربی و قوادی و اینگونه اهل
 نان خورده اند و احدے از آنها بقا بملکت خود نان خورده - تو باشی یا علامه حلی
 یا صاحب و صاف یا صاحب قاضی و دره نادری یا وزیر عظم یا امیر عظم همان عدد
 از آنها از این رکذرها صاحب نان شده اند و هر که دوستی حاصل کرده از اینگونه
 طرق بوده و خواه در کتب تواریخ ملاحظه کنیم خواه در حالت امروزه جهان که خود
 پنجم من بنیم فیصد ۸۰ بلکه ۹۰ از اکابر و اعظم عالیشان ممالک اسلام در
 اصل و نسب و حسب و کین بوده اند هستند بلکه از این هم من میتوانم قدم پیشتر بگویم
 و باب پنجم گلستان سعدی را در این فصل درج نمایم و لے اشاره کافی است خود من
 را - جناب در همان جواب باصواب فرموده بودند که "کر تو نمی پسندی تغییر نفس" و
 الحق این خردالت و صیغه است و بنده را اراده این است که از امروز نفس را
 تغییر دهم و پس از چهل و پنجاه سال لباس و یکدان و آیم و از این طبعه با برهم و از این
 سر که با خود را خلاصه بشم و لیکن خیر این ممکن نیست حال که من خود پدر و مادر خود
 بے تناسم و اکثر بے هم پدر مرا میثا شد و تا امروز بخت بلند و طبع ارجمند بر سر دهم
 بیکبار گویان خود را با نعم که علویم و با قافله سحرا آیم که حاجی ام و خود را نشا نهاده

و بیک زادہ و خان زادہ قلم بدیم و ہم مشرب و زیر و مسخوہ امیر و قواد شیخ و
 سبکدش سید و امثال اینها شوم۔ اکنون دانستی کہ طعنه برین نزدی بلکہ بکت خود
 نزدی و من طاعن مسلمانان نیستیم بلکہ توفی۔ اگر ترا غیرت اسلام بودی چرا منشی
 ماتحت دون ہتمان بخیل را بقول تو بر سر منم و حال آنکہ من در وجود خود چنان
 استعدادے سے بنیم کہ اگر آنچه در این شہر مینوہر یک شب بیک زندی سید ہند
 سی روز بمن میدادند و آنچه یک ہفتہ بطائفہ میدہند براے شش ماہ مخارج من
 عنایت سے فرمودند و آنچه را کہ من میدانم بکجا ہا و چہ مقامات صرف میشود نہ ار
 یکیش را بمن میدادند و اگر آنچه شہنشاہ جم جاہ ماصرف سے کند و بہا ملک و ملک میر
 صدیک آن را بمن دادہ بود من پنجاہ جلد کتاب سے نوشتہ کہ تا قیامت دستور
 العمل تدن و سیاست تمام مسلمانان جہان و حیدر آباد دہلی بنیان و ایران
 جنت نشان باشد۔ حیف و صد نہرا حیف۔ در ہمین وقت در اخبار دکن ہمیں
 دیدم و بختہ سید الاخبار ترجمہ کردم کہ یوز باشی جوان در زبان فارسی سترہ
 امتحان دادہ درجہ عزت یافتہ و نوشتہ مع نشانے از طرف فرمانرواے
 برایش آمدہ بود بچہ خوبے و بچہ توفیق و توصیف۔ چندے قبل از آن ہم
 ذکرے از ہمیں جوان پرندہر کا ست نام نمودہ بودم و لیکن میرزا زین العابدین
 از نیکی ذات او را سر باز نوشتہ بود بچہ عداوتے بنمیدانم و لے نہ دانست
 کہ اگر چہ نام شخصے را بختارت نوشتن براے ہان یک شخص تخیل سوجب بتک
 عزت باشد و لے براے قوم او کمال و نہایت عزت است کہ سر باز سے
 دومرہ در زبان اردو امتحان دہد و دومرہ با چارمرہ در زبان فارسی
 و یکمرہ در زبان عربی و ہر ترہ جائزہ ہم گرفتہ باشد و در زبان فارسی
 امتحان اخیر شاید چار ہزار روپیہ گرفتہ و نالکے طلباے نوشتہ عزت

و اکنون نام آور شد و تمام ملک بند و خدمت و عہد بسیار با غرتے ہم خواہد یافت
 و اے باوصف این کیفیات باز باید امیدوار بود کہ در گذر این
 روزگار تلخ تر از نناد بار و کر زہر چون شکر آید۔ اگر در این زمان آرتیکل ماسے
 بندہ را پالندہ روپیہ بخند امید است کہ صد سال دیگر آرتیکل ماسے دیگرانے را
 کہ پس از ماسے آیند و بہ ہمین شاہراہ قدم مے نهند و از ہمین مقولہ آرتیکل ماسے
 نویسند بخند و آن زمان در رسد کہ اینکو نہ مطالب طالب و خریدار و استند
 باشند۔ اگر چہ کاہکابے چون در محیط تفکر غریق مے شویم و تمام مقتضیات را
 ملاحظہ مے کنیم بگئے نا امید مے شویم از تر تے ایران و اہل ایران و سے با
 کاہکابے خیال دیگرے و مقتضیات دیگرے مارا امیدوار مے سازند و اگر
 ابداً و سر موی امید مے باشند خاص بوجود مبارک شاہنشاہ ایران ناصر الدین
 است و هیچ سلطانے قبل از و نبود و نیاید و هیچ سلطانے بعد از و نیست و
 نخواہد آمد زیرا کہ نجوبے کہ ما از روسے صفحات روزنامات ملاحظہ مے کنیم چنانچہ
 او امر و ممالک یورپ را ملاحظہ مے فرماید و بے نہایت بہتر و بیشتر از روسے
 جہت و بصیرت از قرہ یا قرات ماضیہ شکے نیست کہ در مراجعت کار مے خواہد
 کرد براے ترقی ملک خود و آنوقت ما امیدواریم کہ آرتیکل مارا اقلانچہ روپیہ
 بخند و من بندہ خیر کمین بے دین بکمال اخلاص و عقیدت و خلوص نیست
 و دولتخواہے و وطن دوستی و بہر من خیم داشت فر دللہ و سے اللہ و محض
 بہبودی ملک و قوم مہر پامے مبارک او سودہ و بوسہ بر خاک پامے مبارکش
 ندہ عرض مے کنیم کہ این است و جہاں نیست کہ آنچہ آن اعلیٰ حضرت ملاحظہ
 فرمودند در ممالک فرنگ ہمہ از آنادی قوم و رعیت است و امکان ندارد
 کہ قومے ترقی کند و دولتی قومے شود تا آنکہ آزادی نباشد و زبان آن قوم

و بیج چیزے و بیج خیرات و مہر آستے و بیج صفت و فصاحت نیکے از برائے
 چنان وجود مبارکے بہ از این نیست کہ پس از یکصد و بیست سال کمزارد
 و برود و نام او در صفحہ تاریخ جان بہ نیکے ماند تا ببعید قیامت جز چین کہ
 در عہد دولت ابد مدت او خلق ایران از سلسلہ انقیاد آزاد گشتند و ملک
 ایران رو بہ ترقی نہاد و بتیک اتہاسے دولت و خاندان او ابد الدہر موقوف
 بہین آذامی خلق است و اصول قرار دادن در ملک و من او صمیم قلب
 و خلوص عقیدت و عاںیکم بدرگاہ پادشاہ حقیقی و اگر مسلمانم یکصد و بیست
 و چہار تہار پیغمبر و چہار و ہ معصوم پاک را و اگر علیہم حضرت مسیح و مریم و حواری
 و تمام سنت ہارا و اگر ہودیم حضرت موسے را و اگر گہرم زرتشت استغمان
 و آتش بہرام را و بہر مذہب و عقیدہ کہ مستم بزرگان آن مذہب را بدرگاہ
 آن شہدشاہ لم یزل و لا یزال شفع سے آرم کہ نامہ الدین را یکصد و بیست سال
 عمر دہد و چنان توفیق کرامت فرماید کہ در مراجعت از فرشتگان کرامت برنبد
 و مردانہ قدم در راہ گذارد و با غرضے کہ ملک را باید باشد مستقیم کرد کہ اولاً
 خلق ملک خود را آزاد سازد و ثانیاً اصولے در مکرانی و برائے حکومت
 قرار دہد و ثالث توفیقے در امور مدنیہ و سیاسیہ ایجاد و جاری کند و
 ایران را تا قیامت از ہر کونہ بلا و آفتے محفوظ و محفوظ دارد .

خاتمہ

پوشیدہ و مخفی نخواہد ماند بر خود مندان طالعے شان نیک سیرت
 پاکیزہ سیرت کہ اگر چہ بعضے از مردمان جاہل بد سیرت و دن سرشت بہر نحوے
 کہ نفس غیبی و ذات خفیس آہناست بندہ را قیاس سے کنند و کردہ اند

و کفر و الحاد منسوب ساخته اند و بنده نیز بمردانگی از این تیغ و تیر جان گذارد
 آنها سپهر نیکننده تقویت قول آنها را کرده ام که آری من کا غرم و لمجد بید
 و دهری و لے آن غرقه اولین بطور یقین میدانند و از کلمات من می فهمند
 که من بجد الله تعالی مردی هستم موقت و مسلمان پاک و اگر چون سایرین
 یک یا از جاده شریعت غرای محمدی بیرون راسته باشم یعنی در نزد خدا
 و رسول گناهکار باشم تبرک او امر و ارتکاب منافی الهی مع ذلک پاسی دیگر
 را در جاده شریعت مستقیم دارم و کمال ثبات قدم راه سنی پیایم و هر چند که مردمان
 بد طبیعت و اهل غرض از کلمات من بسیار خلافت نمایند و بر کلمات بنده بسیار
 تاویلات خلاف کنند و انتمندان میدانند که آنچه من نوشتم و نوشته ام
 تاکنون تا ما خالص از شک و شبهه بوده است و خالص از خلاف شرع
 و عوف و تهذیب است - تمام غرض بنده آزاد من مطلق است و آزاد
 واقعی حقیقی شریفانه معقولانه و این مردنا معقول نامتدب تمام کلمات مرا
 بر خلاف واقع و اراده بنده ظاهر ساخته و در هر جای چندین تهمت بمن زده
 که بمن کار سئو کرده و لے خود را در نزد خدا و رسول روسیاه و هدف
 تبرط است عقلا و غرض بی غرضان با عفت و حیاء نموده آخری الطنبی و اولی
 افزوده " ولیکن بجا بده در وقت نوشتن آن خرافات و آن سخنان ناهنجار
 مائل نموده بوده است که قبول خودش ۵

آدل اندیشه آنکس گفتار

پای پیش آمده است و پس دیوار

آنچه بنده در مدح آزادی نوشته ام همه را درست و از روی
 عقل و معقول و مدلل نوشتم ام و هیچ خردمند بر این راه خود و

نخواهد گرفت - آزادے را عیب بسیار است و هنر نیز بسیار است و لے هنر
 آن بیش از عیب آن است و عیوب آن کماں خوبی مرفوعے سے شوند
 بموجب قانون درست - این نکته را باید بر خور که آزادے در ملک فرنگ
 و انگلند بخود گیر است و در هند بخود گیر و در ایران بخود گیر خواهد بود - ملک
 فرنگ اهلش همه عیسوی اند و هم از حیثیت مذہب و هم از حیثیت رسوم و عادات
 قسے آزادے دارند و در آن مالک بسیار خوب است و مدوح زیرا که قانون
 هم از خود نشان است - آزادی ملک هند دیکر است زیرا که اهل ملک هند طوائف
 و ذاتها فرق و مذاہب مختلف بسیارے هستند همه در هر چیز مخالف یکدیگر و عموم
 آنها در مذہب و تمام رسوم و عادات مختلف و مخالف اند با قوسے که آنها را
 آزاد کرده اند و بر آنها حکومت میرانند - ولیکن ایران یک قوم و یک ذات
 هستند باشندگان آن و همه بیک مذہب و یک عادت و آزادے
 آن بخوے دیکر خواهد بود و خصوصاً که حکومت از خود نشان هم باشد و اگر شخصی
 کامل یا یک صد یا پنجصد شخص کامل نشینند و قانونے و اصولے ایجاد کنند
 ملک ایران بهترین مالک جهانے شود و هر صنفے از اصناف خلق با حسن
 وجه خواهند زیست و هر کسے حقے را که حق و مستحق است خواهد برد و جو کسانے
 که بحق خود را حقے نباشند و نشوند - البتہ فرقہ که تاکنون زور و استیلا
 داشته اند بر سایرین خلق خدا اینها را حقے نخواهند شد تا قیامت -
 کسانے که بنان و پیازے که بکدیمین و عرق جبین حاصلے کنند
 و آب چاه خانه و چهار دیوارے خود قانع اند و چنین آزادے در
 بهشت برین اند و شب نجاته خود رفته در کنار عیال و اطفال خود بکے
 خود را بدیوار نهد و خراشد گفت مد بهشت آنجا است کازارے نباشند

کے رابا کسے کار سے نباشد + ولکین کسانے کہ خلاف این فرقہ و طبقہ اند
 باہنا سخت میکند اردو۔ و لے مایہنار اخبردار سے کینم از روز بد کہ خدا بحق بزرگوار
 و لطف و عنایت خود آن روز را بدینا نیارد۔ اگر خدا سے نخواستہ قوم دیگر
 تو سے باز و بلک آہنا قدم کند اردو آن وقت ہم آن طبقہ اولین خوش استند
 و خواہند گفت ۵

”کس نیاید بخسانہ در ویش

کہ خراج زمین و باغ بدہ۔۔۔“

و لے این طبقہ چندان ذلیل خواہند شد کہ ہمیں طبقہ شدند در ملک ہند روز
 کہ قوم انگلیش قدم در این ملک نہاوند۔ این سخن را کمتر کسے برے خورد
 کہ بندہ چہ سے گویم و این ہمان سخن سیفہ ہمان مطلب است کہ جہان برہم
 آن در تنازع اند لینے عزت تو سے و آہنا کہ دارند بر سر خط و نگاہارے آن
 سے دجہد دارند و آہنا کہ بیچارگان فاقد آن شدہ اند کمال سے را دارند
 کہ بار دیگر ببند و نخے یا بند و خیل کہ تا قیامت اسکان نداشتہ باشند کہ
 بیاہند +

بندہ اکنون چند سال است کہ اگرچہ تنہا در گوشہ نشسته ام و فقط بروڑنا
 ملاحظہ سے کم و بخت مستقیم در تنازع و گفتگو سے مختلف و آہنا سے این ملک
 شریک نیستم و لے بخت غیر مستقیم ہمیشہ شریک بودہ ام و چہرے در آن ابواب
 نومشتہ ام۔ در تحت حکومت انگلیش عزت تو سے تمام خلق ہند مسلمان
 و ہندو معدوم شد و از میان رفت و لے ہنود با وجود آن علوم مغربیہ
 را کہ انگریزان باین ملک آورند آفرینند و محنت نمودند و غرتے آمادہ
 لینے فردا فردا حاصل کردند۔ مسلمانان بغرور و نخوت عزت قدیم و

و قدرت و قوت آبا فی خود انکار و کراهت نمودند از تحصیل علوم انگریزان
 و پیروے آنها در حالت پستی و بذلت ماندند - مثلاً اولاد و اعیان سلطان
 عظیم الشان دہلی غالباً چار یا ہشت روپیہ پیش از انگریزان مے گیرند
 و رامہ و حال آنکہ اذنا ذاتے از ہنود علم تحصیل کردہ و مبلغ کلے و رامہ موجب
 میکیرد و آنا کہ از ذاتا کے شریف ہنود استند اکثر در ادارہ مے حکومتے
 نوکر اند و عزت و حرمت دارند - بعد از سالہا مے درازے سلمانان از
 حزاب غفلت بیدار شدند و معدودے از اینہا قدم در راہ نہادہ بادگیران
 رفیق طریق شدند و لے باز بستی و کلبے راہ پیمودند - اکنون ذاتے کہ
 سلمانان آنها را خیلے پست میدانند و مخصوصہ در بزرگے و کم جراتے
 کہ اگر کار و مطلبی بہ بینند فرامے کنند و لفظ یا نام "بابو" بہان حقارت
 استعمال مے شود و در میان اینہا کہ لفظ یا نام یوہو مع ذلک بابو ہا مے بنکلا
 امر و زور علم ہم بخشی با انگریزان مے کنند و در شراکت در حکومت دعوے
 دارند و با حکومت در جنگ و جدال اند و لے سلمانان از پامے زشت
 خود شرمندہ اند و مخالف بابو ہا ہستند درین خصوص چنانچہ بندہ مشرور
 در دستور ناصری نو مشتمہ ام - بالجلہ عرض بندہ این است کہ اگر قانون
 آزادے در ملک ایران جارے شود و حکما و شرفا و معقولین این قانون
 را جارے سازند در آن خطہ مے شود دین و عزت علما و حرمت بزرگان
 و رسوم و عادات قومے قدیمے خلق و آسودگے مال آحاد و رعیت و کوتاہ
 شدن دست ظالم از سر مظلوم و بدنبال مے آید ترقت و مسر سبیری و دو
 ملک +

اکنون بندہ چنیرے از قوانین آزادے مثلاً انگریزان را در ملک

خودشان سے نویم بطور مثال زیر کہ نوشتن آنا ممکن نیست و دانستن آنا
 موقوف است بخواندن صدها کتاب مگر بنده بنده یک چند فقرہ رائے نویم
 تشالاً متک عظیم این قوم آن است کہ میخوانند و گمان کرتا کہ نوشتہ بود
 کہ بناخواہش خلق انگلند پادشاہ جان در روز ۱۹ ماہ جون ۱۲۱۵ عیسوی
 دستخط کرد۔ فقراے کہ بسیار سهل است و ضرورت تفصیل ندارند بنده سے نویم
 و باید ملتفت بود۔

"But the essential clauses of Magna Charta, as Mr. Hallam well observed, are, those which protect the personal liberty and property of all freemen, by giving security from arbitrary imprisonment and arbitrary spoliation."

یعنی "مشرطالم متورخ خوب فہمیدہ است این مطلب را کہ مے کوید
 شرائط اہمہ اصلیتہ این متک بزرگ آنا بود کہ حفظ کردند آزاد سے شخصیتہ
 و مالیتہ تمام مردمان آزاد را بمتحدہ اینکہ ببردستی کسے را مجبور نہ سازند و ببردستی
 مال کسے را ضبط نہ کنند" +

"No freeman shall be taken or imprisoned, or be disseised of his freehold, or liberties, or free customs

turns, or be outlawed, or exiled, or any otherwise destroyed; nor we will pass upon him, nor send upon him, but by lawful judgment of his peers, or by the law of the land. We will sell to no man, we will not deny or delay to any man, justice or right."

این کلمات فوق در تمسک هنری ۳ دج است که فی الحقیقت اختلاف دارند با آنکه جان دستخط نموده اینها این است -

بیچ مردم آزادی نباید گرفتار شود یا حبس شود یا از زمین ملک خود محروم شود (یعنی از دگیرند و مقبوض دارند) یا از آزادی خود یا آزادی رسوم و عادات خود محروم گردد یا از تحت قانون خارج شود یا از ملک افواج گردد یا بنحو دیگر بایمان و تباها شود و نه آنکه مے کنیم بر او و نه آنکه بر او مے فرستیم و آنکه بموجب انصاف بزرگان ملک او باشد یا با قانون کلیه جاری ملک - مانند خواجه فرست و نه خواهم انکار کرد و نه خواهم تعلل و درنگ نمود انصاف و حق را از کسی و یکسے یکسے دیگر از توانی که بعد از آن در عهد چرس دوم ایجاد شده و متوکی آن تمسک غظیم گشت آن بود که می نامند در پیس کورپس (که باید بحکس بدون جرم قید نمائند و چون قید کردند و دادخواهی شد آن محبوس را بحکم عدالت

آرند کہ دریافت شود کہ چرا و چگونه اورا قید کرده اند۔

بہترین قوانین انگلند آن ہو کہ مجھے خوانند۔ ” قانون برائے
ظاہر ساخن حقوق و آزادی ہمارے خلق و تمسین و انفصال جانشین تاج سلطنت
این قانون در حدود ۳۰۰۰ سال ایجاد شد در سال ۱۶۸۹ عیسوی و لارڈ راکے
یکے از مؤرخین عظیم الشان در تالیف این قانون مجھے نوید۔

“has done more for liberty and
civilization than the great Char-
ter or the Bill of Right.”

یعنی ”این قانون بیش از منشک عظیم ہیریجی بخشید بحال خلق از رگہ آزادی
و ترقی و تربیت“۔ مطالب این قانون یاد واقع منشک مسلسل بموجب
تذکرات

(قانون فوق)

چونکہ بربرکان روحانی و جسمانی (یعنی بربرکان شرع و عرف) دو گانہ
خلق جمع شدہ در دست نیست سترکت و با تمامہ و آزادی برکات تمام
الملک خلق این ملک در روز ۱۳ ماہ غیر درجی سال ۱۶۸۹ عیسوی خداوند
سبح و تعالیٰ شہادت بخندست علحضرات کہ در آن وقت موسوم و معروف ہوئے
ہو و یلیم و عمری شامزادہ و شامزادہ غامکہ کہ در حالت تحقیقی سلامتی مزاج ہوئے
ہمان بربرکان دو گانہ خلق مذکورہ انہما کے کہ مذہب بموجب کلمات ذیل
سیلئے۔

ہوئے پادشاہ مجریس ہامانی بہد و تحف و بدسیرت مشاورین

و کلاخ تصدیر و تالی کہ خود ہمارا اختیار کردہ ہو مجھے محمود کہ پایاں

دریشتہ کن گند مذہب پرستان و قوانین و آزادی این ملک را۔

(۱) با واسطہ اختیار کردن و بکار بردن اختیار موقوف کردن و مطلق داشتن قوانین و جاری کردن قوانین بدون امضا و رضایت پرلمنت۔

(۲) با واسطہ جس کے دن و درمعرض امتحان آوردن مختلف علمائے معقول راجحہ آنکہ کمال افتادگی معذرت خواستند کہ امضا دارند و موافقت نمایند در آن اختیار و امتداز مذکور۔

(۳) با واسطہ صادر نمودن و موجب جریان شدن فرمانے در زیر تہر عظیم برائے برپا کردن محکمہ کہ بخوانند آن را محکمہ کامیستفر ہا برائے مقتدا علمائے۔

(۴) با واسطہ گرفتن زر برائے استعمال تاج (یعنی برائے خراج خاتمہ خودش) بجا نہ حق خودش و بطریق غلطی کہ سوائے آن است کہ پرلمنت مجاز و مستحق است برائے او۔

(۵) با واسطہ جمع آوردی و داشتن یک مدت خاصہ سپاہ و قوت مسلح برائے این ملک بدون امضا پرلمنت و بخش کردن و جابجائی سپاہ برخلاف قانون۔

(۶) با واسطہ موجب شدن بے سلاح نمودن چند پرستان نیک سیرت حاکموں کے کہ پیران پپ (یعنی رومن کنیووک ہا) در سلاح و تحویل خدمت بودند برخلاف قانون۔

(۷) با واسطہ برخلاف آزادی گزیدن اجرائے پرلمنت را۔

(۸) با واسطہ دریافت کردن مفادات و داورسی کردن و محکمہ جات پادشاهی مفاداتے را کہ خاصہ پرلمنت است و مختلف دیگران این قبیل

۱. اقدامات خلاف قانون -

(۹) (این فقره مطلب ما در سطح ندارد)

(۱۰) بواسطه ضمانت بے نهایت طلب کردن از مجرمین که از زیر قانون

فرار کنند که بجهت آزادی و بهبودی خلق ایجاد شد (یعنی آن قانون)

(۱۱) بواسطه گرفتن جرمیانه بسیار و برخلاف سیاست کردن برخلاف قانون و بے رحمانه -

(۱۲) بعضی بخشش ها و وعدہ ہاشد از جرمیانه و انقباض الماک قبل از اثبات جرم و قتل و قضا بر کسانے که باستی ہمان جرمیانه و غیرہ را بدہند (این فقرہ را بندہ بخوبی نفہمیدم و موقوف است باین کہ تاریخ جیمز ۲ را از ابتدا تا انتہا ملاحظہ کنم) بالجمہ این ہمہ بکلی و بجمہ استقیم خلاف قوانین معلومہ و آزادی این ملک استند -

و چونکہ پادشاہ مذکور ماضی جیمز ۲ حکومت را رہا کرد و تخت سلطنت خالی ماند و شاہزادہ اورینج (یا اوراثر) کہ مرفعی مذہب بود اور اسبب حفاظت این ملک ساز و آفات و تعدی بدلائت و رانہائے لارڈ ہائے روحانی و جہانی و مختلف عماید مبعوثان موجب شد نوشتن خطوطے را بہ لارڈ ہائے روحانیہ و جہانیہ کہ ہمہ در مذہب پروتستان بودند و نیز خطوطے چندے نوشتہ شود باضلاع و بلاد و مشہر ہا بر اسے کزیدن چنان اشخاصے کہ وکلای آہنا باشند و نیز اوار و شالیستے بودند بر اسے فرسادن شان بر پریست و نوشتن در مجلس پریست در روز ۲۷ جنوری این سال ۱۶۸۸

بجهت آنکہ پایتھ را استوار سازند کہ با واسطہ آن دیگر بارہ خطرے نباشد دین و قانون و آزادی آہنا را و بموجب آن خطوطے آن اشخاص کزیدہ شد

آرام حیات کسانے کہ از آنها باقی مانند و غنان سلطنت و جریان حکومت
 این ملک خاص در قبضہ آن شانہراہ مذکور اور پنج باشند بنام ہر دو خود و زوجہ
 متفقاً و بعد از وفات آنها آن تاج و آن مرتبہ خاص باشند و وارث و اولادے
 را کہ از بطن آن شانہراہ خاتم باشند و در صورت نبودن چنین اولادے خاص
 باشند بہ ملکہ آن کہ ملکہ و نارک است و اولادے کہ از بطن او باشند و باز در صورت
 نبودن اولاد بہ اولاد صلبی ہمان شانہراہ اور پنج۔ و آن لارڈ ہاے روحانی
 و جہانی و سبغومان ملتس استند کہ شانہراہ و شانہراہ خاتم مذکور آچہ بانسان
 بخشیدہ میشود یعنی تاج و تخت و ملک قبول نمایند۔

و سوکندے کہ بعد از این ذکر مے شود گرفته شود از تمام کسانے کہ
 ضرور است سوکند ہوا خواہی و اتحاد از آنها گرفته شود بموجب قانون و
 سوکند ہوا خواہی و اتحاد (ما قبل کو یا) معدوم و باطل کردو ۛ

طریق سوکند۔ ۱۔ من زید از مصیم قلب عمدے کم و سوکند بخوم
 کہ بوفاداری و صداقت متحد ہوا خواہ و دولت خواہ باشم علیحضرت پادشاہ
 یلیم و ملکہ مری را۔ خدا توفیق دہ مرا۔ (۲) من زید سوکندے خرم کہ از مصیم
 قلب خود مکروہ دایم بنیر ارم و تار کم عقاید و شرایع بہ احون و جالے را
 کہ پادشاہان مرند استوند و محوم کردند با پوپ روم یا سیکے از عمل و دکلا
 صاحب اختیاران آن مسند و نیز کہ بفتاوی آما آن پادشاہان از تخت
 تاج و بدست رعایا سے خود یادگیرے کشتہ شوند۔ و من الہمار مے کم کہ
 صحیح پادشاہے یا شانہراہ یا ملائے یا عالم و غیرہ و غیرہ کہ بیکانہ از این ملک
 باشند اختیار و اقتدار حکومت ندر و در این ملک۔ خدا یا توفیق دہ مرا۔

باین موجب و این صورت علیحضرات مذکورہ قبل کردند تاج و درجہ

شاهی مالک انگلند و فرانس آریلند و مایعقل بهم را بروفق حکم قطعے وسیل و
خدا ہمیش لارو ہاے روحانی و جسمانی و معنوی مذکورہ کہ در آن اظہار سنج
است۔ و باین صورت اعلیٰ حضرات مذکورہ خوش گشتند کہ لارو ہاے روحانی
و جسمانی و معنوی مذکورہ کہ در مجلس پرہیزت این ملک استند بمنوال ہمیشہ
بنشینند و با مضامین موافقت اعلیٰ حضرات تدابیر صوابے اندیشند براے
استقرار و دوام مذہب و قوانین و آزادی ہاے این ملک چنانچہ
ایہاے مذکورہ در زمان مستقبل در تحمل خطر و مور و نقصان بنشینند و باہمال
نگرند و باین فقرات و بیانات لارو ہاے روحانی و جسمانی و معنوی مذکورہ متفق
شدند و قبول نمودند و مشروع بصورت دادون نمودند۔

نتیجہ آنچہ پیش فر شد لارو ہاے روحانی و جسمانی و معنوی مذکورہ
کہ در مجلس پرہیزت گشتند کہ مضامین دارند و استقرار بخشد و جاری سازند
خیر کہ مذکور شد تمام و کمال و ہر فقرہ و فصلی و جملہ از آہارا با واسطہ یک مانو
کہ بواجبی صورت و جو یافت و با واسطہ اقتدار و اختیار پرہیزت التماس میکنند
کہ اظہار شود و قانون کرد کہ تمام و ہر فردے و جزئی مخصوص از حقوق و
دیہائے کہ بیان رفت و مذکور شد کہ در آن اظہار ما قبل الذکر ہستند۔
صدق و بحق و قدسیہ و بے شک و شبہہ حقوق و آزادی خلق این ملک
استند و باید چنان دانست و حفاظت کرد و مضامین داشت کہ ماں سختی و
ندان فلان و تمام صاحبان مناصب و عہدہ و حکم و قضا باید خدمت کنند
حضرات را و کسانے کہ جانشین آہا ہستند بروفق ہمان اظہار ہمیشہ اظہار
ہم زمانے آیندہ۔

و ہمان لارو ہاے روحانی و جسمانی و معنوی مذکورہ بنشینند و باہمال

میکنند که چگونه لطف خداوند علی علما شامل حال این قوم بود که حفظ و نگاہداری نمود آن اعلیٰ حضرت را و سرافراز داشت که سلطنت رانند بر او مشکلی نشوند بخت نیاکان خود که بر اے آن آنها (یعنی لاردها و غیره) از صمیم قلب تشکر و سپاس او جل و علا را بجای آرند و از خلوص نیت و صداقت و ثبات قدم و خاطر جمعی و از صمیم قلب خیال می کنند و از آن خیال اذعان میکنند و قبول دارند و اظهار می نمایند که پادشاه جیمز ۲ دست از حکومت برداشت و آن اعلیٰ حضرت قبول کردند تاج و مرتبه پادشاهی را بد انسان که ذکر شد و اعلیٰ حضرت مذکور شدند و بودند و هستند و باستحقاق باید باشند بموجب توانم این ملک پادشاه ما و مولا اے ما و ملکه انگلند و فرس و آیرلند و مابقی ملوک بهم که با آنها پادشاهی و تاج و مرتبه آن ممالک مذکوره با تمام احترامات و لقب ها و خطابات و اختیارات و افتدارات و اعمال و دارا اے کاملاً استحقاق و تمام بخشیده شد متحداً و ملحقاً -

و بجهت آنکه هر گونه اختلافی و انقاعی در این ملک با واسطه اقامی مسیح خطا اے و استحقاقی تاج منوع کرد و حفظ نشود و تعسب جانیشنی آنها که بآن سلسله با اتحاد و صلح و صفای و امانت و سلامتی این قوم و البته و متوجه است لهذا آن لاردها اے روحانی و جسمانی و سبعونان التماس دارند از اعلیٰ حضرت که قانون بشود و استقرار یابد و اظهار بشود که تاج و دارا اے حکومت این ممالک مذکوره و مابقی ملوک بهم با تمام آنچه ذکر شد منحصر و خاص باشد بطور دوام بآن اعلیٰ حضرت و باز ماندگان آنها در ایام حیاتشان و ایام حیات باز ماندگان نشان و تمام اختیارات مذکوره خاص باشد اعلیٰ حضرت پادشاه ایام هر روز خود و زوجه اش در زمان حیاتشان و پس از مرگ آن با و اولاد

که از بطن ملکه باشد و در صورت نبودن فرزند از بطن او بشماراده خانم آن ملکه
 و شمارک و اولاد بطن او و در صورت نبودن اولاد بطن او یا اولاد صلبی او حضرت
 یا شاه و برائے این کار (یا مربوط و منسوب باین مطالب) لار و دهاے تعاقب
 و جهانی و مبعوثان مذکور بنام تمام خلق یا قبل الذکر بکمال افتادگی و وفاداری
 تسلیم کنند خود و اولاد و اعیان خود را (یعنی اطاعت می کنند) و
 بوفادارگی و عده می کنند که ثابت بقدم خواهند ایستاد و حفاظت
 خواهند نمود و خواست بخواهند کرد و حمایت خواهند نمود آن اعلیٰ حضرت
 را و هم چنین انحصار و جانشینی تاج را پادشاهان که در این نوشته مندرج است
 تا از قوت آنها بجلل آید و جان و مال خود را در این باب در نیج نخواهند داشت
 در مقابل و مخالفت هر شخصه هرگز باشد که اراده نماید مخالفت نمودن آن شخصه را
 که در این نوشته مندرج است -

و چونکه به تحسین به معلوم گشت که سلامتی و بجهودی این ملک را از
 آن پروتستان استند صورت وجود نمیکرد و بوجود پادشاهی که پیرو
 پوپ باشد یا با هر پادشاه یا ملکه که شاکت کند با یکدیگر از پیروان
 پوپ بنا بر این لار و دهاے روحانی و جهانی و مبعوثان مذکور و اقدس
 که قانون بشود که تمام و هر فرد از افراد آن خاص که هست یا استند یا سرکار
 و بستگی داشته با رسل و سایل داشته باشند یا داشته باشند یا مستند روم
 یا اعراف نماید یا مستند یا مستند پوپ را یا کلام کنند یا پیروان
 پیروان پوپ یا بدخایع شود و باید الهی باشد و مستحق دریافت شرف و تاج و
 دارائی این ملک نباشد و باید دانست که محل معترضه و انظار مذکور و
 مستند که بالفعل ضرورت ندارد (ماریا)

دوم پادشاه به پادشاهی در این ملک که در هر زمان بعد از این دارا
 یا وارث تاج این ملک میشود باید در روز اول اجلاس نخستین پرلنت
 بعد از آنکه تاج را بر سر گذاشت و بر تخت نشست در مجلس اکابر در حضور
 لاردها و سبوتان که در آن مجلس مجتمع اند یا در زمان تاج گذاریش
 در حضور آن کوشه اشخاص که کار گزاران و انجام دهندگان سوگند استند
 که سوگند از و بگیرند در زمان سوگند گرفتن مذکور را که باید اول وقوع
 یابد (عهد و پیمان کند و بآورد و بطن دیگر نماید آن اظهارات را
 که مذکور و سبب درج استند در نوشته که نوشته شد در سال غیرم
 جلوس ۲ - ولیکن اگر چنین اتفاق افتد که چنین پادشاه
 پادشاه یا ملکه باید در وقت تاج گذاریش یا در روز اول جلوس پرلنت
 چنانچه سابقاً ذکر شد که ابتدا این مقرر نمیشود و واقع شود پس از آن که
 آن پادشاه یا ملکه بسن دوازده سالگی رسید بهمان سان و وضع سابق
 الذکر سوگند بخورد -

تمام آنچه تا حدی ذکر شد و مندرج گشت باید قانون بشود
 و استقرار یابد و باقی مانند قانون این ملک باشند تا ابد
 واجب است و امضا به همین پرلنت موجود حال در این در این مجلس
 دیگر باینکه از الفاظ و عبارات سابقه است *

و نیز معلوم نظر هر باد و قانون بشود و اختیار حکم تا قبل
 که از این و بعد از این نشست حال پرلنت هیچ قانونی و مجلس
 را نباید جائز و موقوفه آن را بخوان که در آن گونه مقدمات باشد

که باید بخصوصه لازم و ملزوم آن ها باشد که یک با و ستوده قانون برآ
آنها ترتیب داده شود در بین همین نشست محال بر نیست -

شرط این است که هیچ تمسک یا عنایت با عفو که داده و

بخشیده شده است قبل از روز ۲۳ - اکتبر سال ۱۶۸۹ خداوند
ما هیچ نباید به هیچ وجه مورد گفتگو و سزایش و باطل و بی قوت بشود
با واسطه این قانون بلکه آن چنین (یا آن چیزها) بحال خود و همان قوت
و جریان را داشته باشد که می داشت اگر این قانون کا به صورت
وجود نیافته بود -

باید دانست که هر یک از خود مندان ما بحسب مختلف درجات
عقل و دانش خود چیزهای گفته و می گوید در خصوص ترتیب دادن و
یافتن ملک ما که خوب است فلان کار کرده شود و فلان چیز جاری
شود از تحریف حروف الف با گرفته تا هر چه که نسبت تر از آن چیز
نباشد - ریلوے و پوسنه و کبابی و بنک و کارخانه چلواری و
و شکساعتن از حقیندر و انشال این ها که خیالات خود مندان درجه
اول ماست ولیکن تا کنون خیال کسی تا باین حد نه رسیده است
که اندک این چنین تمسک در ملک لازم است و بدون این تمسک ملک بحال
آن ملک انگلستان و سایر ممالک یورپ آن ممالک نشاند که در این وقت
شهباشا جسم جاه ما در آن ها گردش میکند - بهترین مالک یا رباتها
سلمانان جهان در واقع امروز حیدرآباد است که به هر حقیقت مانند ملک
هند است که در قبضه انگریزان است جز آن که بموجب یک چنین تمسک
عمل نمی شود و جاری نیست و آنچه هم که شده است تا کنون از خوف

و از اسبیکه اگر زان شده و آلا اهل آن خود چند آن از انیکونه چیزها
 خبر ندارند و طالب هم نمیتواند تا یک چنین تمکک را یعنی مطلب بنده
 اصول است که این تشکک هنوز یک جز آن است (داده و گرفت و نوشته
 و دستخط نشود هیچ کاره صورت بجلو کف نه پذیرد - و لیکن بعضی بیدار
 بختل چنین میدانند که مراد بنگ این است که این تشکک را ترجمه کرده
 بآن عمل کنند مگر خیر عرض بنده این است که باین تشکک نوشته نشود که
 الفاظ و عبارات آن عربی یا فارسی باشد و بموجب حالت و مقتضا
 و فایده رسوم و عقاید ملک باشد -

علا باید دانست که مردم ایران منقسم استند بدو طبقه یک طبقه
 اعلی و یک طبقه ادنا - از تمام اهل ایران فسیصدی ۹۰ - از طبقه ادنا
 مستثنی اهل هند که این بجهت چارها داخل بهایم استند باینسان که
 وضا اگر بچلوای گو سفند و بکرای داسر برزند آن کو سفند متوجه
 نیست و احساس نمی کند و مشغول چه است یا اگر جسم خردی را
 بچوب و ناز یا نه و چیز دیگر مجروح سازند و بکرای که نزدیک آن است
 او را ملحق نمیشود و بهین حالات خوش است بلکه ترک این حالت
 موجب مرض است آنها را و از این قبیل اشخاص در بهمن حیدر آباد بنده
 را و ششام داده و اراده زدن بهم کرده اند و اگر نه اراده کشتن نمود
 اند که از آنجمله یک بهین سلطان العلماء است که مخالف آزادی است
 (و لایه باید دانست که غیر من بنده ابتداء و در واقع عوام الناس
 کالایم بودند و لایه و درجه انجیر یا نیم حبه اخیر مراد مطلق کسانند
 که از محنت دیگران بیه غم اند) طبقه اعلی اهل ملک ما چیزه

در وضع و حالات و خیالات اختلاف دارند با یک دیگر و نظر بان مختلف
 ما باید بگوئیم دو فسرده اند و لے بهما خط مسل خیالات و نشا و خیالات
 در دنیا سے خیالات در واقع یک استند۔ باعتبار بعضی از این طبقه
 از روی نادانے و صداقت و باعتبار بعضی دیگر از روی دانش
 و لے بر سیر و بد فطرتے و غیث باطن و غیث شخصیت این کار را
 از جمله محالات و غیر ممکنات است در ایران با یک دیگر از ممالک سلمانان
 و لے باعتبار بنده و تمام عقلا سے جهان اگر این طبقه به همین
 حالت باقی باشند تا قیامت بجهودے ایران اسکان ندارد و اگر
 اینها از این حالت موجوده دست بردارند این کارها کاشش ماه است
 که جهان خاطر نداشته باشد و بطورے که جهانیان صد
 سال طبع کرده اند اینها در یک ساعت میتوانند بخورند این طبقه است
 هستند که میخواهند دست تهمید و تقویت داشته باشند بر روزن و فرزندان
 و مال هر کس و یکے که فرزندان خود نشان یا زیر دست خود نشان باشد
 اینها بزر خود و بمال خود و بموجب و پزنان و محقوق خاصه خود فایده
 نیستند لب سخن این است خواه کسی از گنایه و استغاره و از ابتدا که
 کتاب و هر نقطه از آن نهیده و درک کرده باشد یا نه نهیده و درک
 نکرده باشد و بنده جان خود را بر کف دست نهاده ام بر اے
 همین یک سخن و خون خود را میریزم در پایے همین سخن خواه در حیات
 باشد خواه در اصفهان و کسرا یا هر جای دیگر (یعنی بختن خون
 بنده) لب سخن این است که محقق نشاء و کدا باید معین باشد
 و بشود و برگرداے را که یک توان بنماست غیر مستقیم بکوت

امید حق آن است و باید باشد که ملافی آن را بیند و با و بکنند و طلب تلافی
 آن را کنند هر چه را که حق او باشد و مقرر کرده باشند اگر این طور نشود این است
 و جز این نیست که شام اصناف و طبقات خلق خشن خواهند زیست - واحد
 را مجال سخن گفتن و شکایت کردن و کله و دلوله نخواهد ماند و دین و دنیا
 برزقه نیک خواهد شد شتر و طاغرانکه کسانے که مؤسس این کار با این تمکین
 اصول ملک میشوند مردمانے باشند کامل و از آن سان کامل که منظر نبندد است
 که ملاحظه تمام کلیات و جزئیات را بکنند بدون طرفداری و تعصب اغراض
 نفسانی و شخصیة خود بنے ملاحظه دنیا را بکنند همچنانکه ملاحظه دین را ملاحظه کند
 بکنند همچنانکه ملاحظه پادشاه و ملاحظه یهود را بکنند همچنانکه ملاحظه مسلمان را
 و کان و ملک -

اکنون که قلم در کف بنده است بخواهم به بنیسم که آیا میتوان ابد
 امیدے داشت که چنین کارے یا اتلا چیزے بشود براے بهبودی
 ملک ما و در چه زمان و با کدام فسرده اقبال امکان دارد و اتلا فلا - اتلا
 این که این کار با یا چیزے از این کار با بنظر بنده مے آید که اگر در عهد سلطنت
 ابدت این شاهنشاه جسم جاہ و تا اور حیات هست که خدایش کیصد و
 و میت سال عمر و ه نشود و یکد کا هے نخواهد شد بجهات بسیارے که نقطه و حجت
 عظیم آن دین است که این پادشاه اول پادشاهی است از ایران که جهان
 را بخوبی سیر کرده و ملک جهان را بخوبی و از روی بصیرت مشاهده نموده
 و متکلی که آخرین سلاطین هم باشند که چنین کارے را کرده بکنے و بکس از او
 کسے چنین نخواهد کرد و زمانی اینکه اگر از اساسے براے سلطنت و حکومت
 ایران نموده شد با آن سان که مد نظر بنده است یا اتلا یک نخواهد ورتے

و نیز فردا از خلل و اندام مصون و محروس خواهد بود و آلا خود بخود رو با ندام
 سه نند از تناقض و خلاف اندرون خود از طرفی و برود و استیلا و خصومت
 و همچنین دشمنان بیرون خود از طرفی دیگر اینکه این کارها در ممالک دیگر
 کار خلق یعنی رعیت بوده است و هست و لے ما امید به بخلق ایران
 نداریم زیرا که طبقات ادا نه مطلقا نادان استند و بے غیرت و اکرم
 یک غیرت کاذب بے دارند و لے غیرت آن ها واقعا کاذب است و ابد
 نیز نیک را از بد کنی آرند و در کان بے جان اند - علماء ما بعضی
 مد ائت و توهمات کاذبه و بعضی بیلا ممت و خیالات یح و غائبان
 سانیه هر چیزی را که بیهودوی و ترقی ملک و قوم باشد مانع استند
 و بعضی را که در آن امید ترقی ملک و خلق در آن تصور شود سد و منجمک
 اند و بزرگان ما بعضی در واقع کسانے که وابسته بحکومت و عامل حکومت اند
 اینها هم میدانند که از وجود اصول و حکومت و جریان قانون در ملک طرق
 اخذ و جبر و قیدی و بے اعتمادی و زور و استیلا ہے آن ها مسدود
 خواهند شد و لهذا چندان امید نماند به اینها هم نیست - باقی ماند یک خود
 مبارک شاهنشاه و اعلایک پناه یا صد کس از آنتاے که بخوبی ملک و ملک
 را دیده اند و همرو بنده استند و اینها هم البسته از سر خود اندیشد و اند
 نا اینکه پادشاه ما خود را همش کند و اظهار نماید که اینها جمع شده اصولی بر
 ملک صورت وجود دهند و این هم بشرط و شرطها - و لیکن سن پنده و حکام
 که خدا المطف و کم و بجزت خاصان در کاهش فطر عنائی بملک و اهل این
 میکنند سلطان و بزرگان و التوفیق نیک عنایت فرماید یک هزار کس را بشیر
 از بزرگان ما علما و فضلا و دیگران مجتمع شده عریفه کمال فرستے پادشاه

خود عرض کنند و کمال امید است که پادشاه معدلت و دست قبول فرماید و آنگاه
بدون آنکه زبانی بشکایت باز نشود یا سرے بدر و آید یا خدا نخواسته خویش
ریخته شود اصولی صورت وجود و هند و ایران که بهبودی هر فرقه از خلق
منظور و لحاظ نشود. چون چنین شود تمام اصناف خلق خوش و فارغ البال از سر
در و سر و ظلم تقدیر خواهند شد و به هر طریقے ملک و خلق ترستی خواهند
و از همه بالاتر آن چیزے که نقطه وسط تمام خیالات و اندیشههاے بنده
یکتدل که تمام کسانی که از قبیل من باشند یعنی زور و استیلاے دول
خارجہ راسته عظیمی خواهد شد از حدید و کاسے و دیگر تا قیامت هیچ قور
داخلت در امور پلست کیبه داخله و خارجہ ملک ایران نخواهد بود. و چون
از آئین ماے این اصول مشخص نمودن و ارث تاج و تخت سلطنت
بیشک تاج و تخت سلطنت ایران در همین دو دمان قاجار ابد الہر خواهد ماند
و بدون داخلت دیگران یعنی داخلت دول دیگر. والسلام خیر ختام -
بنده بجهت این خدمات خود فردے طلب نمیکم و اگر سر مرا هم نخواهند حاضر است
و لیکن دشمنان دین و دولت و آزادی و راحت خلق را طاعن مسلمانان نخواهند

سمیع زایل و ردی صفتی

بقلم خود

اول چونکه این کتاب سال قبل ازین نوشته شده بود و درین ضمن
حوادث بسیاری شاید در جهان رخ داده و لهذا بعض خواننده کانیست
و محترم مطلبی کم و زیاد شده باشد و له چون بنده را فرصت نبوده ملاحظه ثنائی
نشد در آن +

ثانی اگر چه تا بهین روز بنده بهمان حبث اراضی کف قدم و سببه
و جعفر دیگر را سبب سرکوب و سرزنش شریعت بر بنده یعنی فقر و له بنده فخر میکنم
این فقر همان فقر است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بآن فخر فرمود و شکر میکنم خدا را
و بآن فقر گرفتار شدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سواد الوجه فی الترابین است
و له چون درین وقت اول کعبه و آئینه هرا و بعد بزرگواری رسید و ارم و این مهیو
غیر بنده است اراده دارم تا چهار روز دیگر صبر کنم و منتظر فرج بشم از جانب خدا
و پس از انقضای هر چهار روز اگر از مرقع حلال و از خزانه حضرت دو اجمال
نان بمن نرسیده این وضع حال را تغییر دهم و بر سید می شوئم و دیگران ظاهر
سازم و نان خوردن و خوش رستن چندان مشک نیست و له باس شرفست
ماید از تن بیرون کرد و بیاس دیگری در که و اسلام
در دی صفت

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
